

ترجمہ فارسی

صِفْوَةُ التَّنْبِيْهِ

مؤلف:

محمد علی صابونی

مترجم:

سید محمد طاہر حسینی



نشر احسان

ترجمه‌ی فارسی

صفوة التفاسیر

جلد سوم

تفسیر سوره‌ی حج تا پایان سوره‌ی زخرف

صفوة التفاسیر: با اتخاذ سبکی نوین و آسان و پرداختن به جنبه‌های
بیانی و ادبی آیات و شرح معانی واژگان، گزیده‌ای است برگرفته از
تفاسیر معتبری همچون طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر،
البحر المحیط و...

مؤلف: محمد علی صابونی

استاد دانشکده‌ی شریعت و مطالعات اسلامی
دانشگاه ملک عبدالعزیز - مکه‌ی مکرمه

مترجم: سید محمد طاهر حسینی

صابونی، محمدعلی، ۱۹۲۶. م.
صفوة التفاسیر / تالیف محمدعلی الصابونی؛ ترجمه محمدطاهر حسینی..
تهران: احسان، ۱۳۸۲.
ج ۴

ISBN 964-356-279-4 (دوره)

ISBN 964-356-284-0 (ج. ۱)

ISBN 964-356-287-5 (ج. ۲)

ISBN 964-356-285-9 (ج. ۲)

ISBN 964-356-286-7 (ج. ۳)

فهرستتوبی براساس اطلاعات فیما.
کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره فاتحه تا پایان سوره انعام. -- ج. ۲. تفسیر سوره اعراف تا پایان سوره انبیاء. -- ج. ۳. تفسیر سوره حج تا پایان سوره زخرف. -- ج. ۴. تفسیر سوره دخان تا سوره ناس. --

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. حسینی، محمدطاهر، ۱۳۰۹. ۱۳۸۲. مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷/۱۷۹

BP ۹۸/ص ۷۰۴۱

۱۳۸۲

۸۲-۲۸۹۵۱

کتابخانه ملی ایران

محمدعلی صابونی

صفوة التفاسیر

مترجم: سید محمدطاهر حسینی

نشر احسان

جلد ۳۰۰۰

اول - ۸۳

قادر قادری

امین علیپور

حرفچینی احمد - سستندج

خاتم آتش رزان

اسوه - قم

ISBN: 964-356-279-4 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۷۹-۴

ISBN: 964-356-286-7 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۸۶-۷

• ناشر:

• تیراژ:

• نوبت چاپ:

• ویرستار:

• نمونه خوان:

• حرفچینی:

• صفحه آرای:

• چاپ:

• شابک دوره:

• شابک ج ۳:

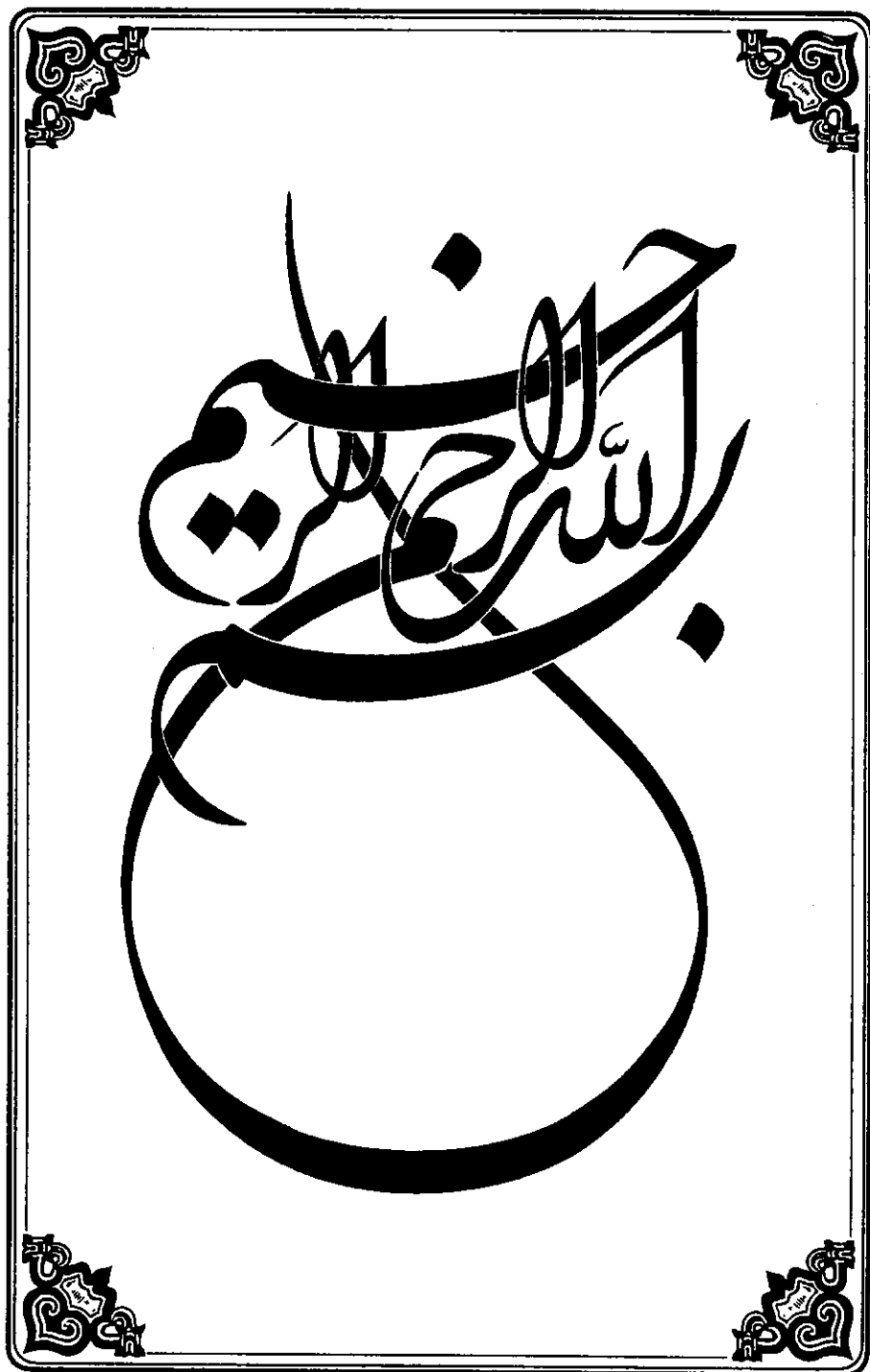


نشر احسان

فروشگاه شماره ۱: تهران - خیابان انقلاب - رویروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۵۵۲۴۰۴

فروشگاه شماره ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب - شماره ۱/۱۱ - تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰

مصدق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۲۹۵



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی احزاب از جمله سوره‌های مدنی است که جنبه‌ی تشریمی حیات امت اسلامی را مانند دیگر سوره‌های مدنی، مورد بررسی قرار می‌دهد. و جوانب خصوصی و عمومی زندگی مسلمانان را بررسی می‌کند علی‌الخصوص موضوع خانواده که در آن مورد احکامی را مقرر داشته است که سعادت و آسایش جامعه را تضمین می‌کند. و بعضی از عرف و عادت و تقالید موروثی از قبیل «پسر خواندگی» و اعتقاد به وجود دو قلب انسان را باطل و بی‌اساس معرفی می‌کند و جامعه را از بازمانده‌های جامعه‌ی جاهلی و خرافات و افسانه‌ها و اساطیر موهوم پاک می‌نماید.

* می‌توان محتوای این سوره‌ی مبارک را در سه نکته خلاصه کرد:

اول: راهنمایی‌ها و آداب اسلامی.

دوم: احکام و تشریعات و مقررات الهی.

سوم: بحث درباره‌ی دو غزوه‌ی «احزاب و بنی قریظه».

در مورد اول، بعضی از آداب اجتماعی از قبیل آداب جشن عروسی و پوشش و حجاب و عدم آرایش در انظار بیگانه و آداب برخورد با پیامبر ﷺ و رعایت احترام ایشان و سایر مراسمات اجتماعی را مورد بحث قرار داده است.

در مورد دوم، بعضی از احکام تشریمی از قبیل حکم ظهار و پسر خواندگی، ارث، و ازدواج با طلاق داده شده‌ی پسر خوانده، و تعدد همسران پاک حضرت رسول و حکمت آن، و حکم فرستادن درود بر پیامبر و حکم حجاب شرعی، و احکام مربوط به دعوت

برای شرکت در جشن عروسی و دیگر احکام را مورد بحث قرار داده است. و در مورد سوم، درباره‌ی غزوه‌ی خندق که به غزوه‌ی «احزاب» موسوم است به تفصیل سخن رفته، و آن را به صورتی دقیق ترسیم کرده که چگونه نیروهای طغیان و شر بر ضد مسلمانان بسیج شده بودند. و ماهیت و نهای منافقین را برملا می‌کند و مسلمانان را از حيله و نیرنگ و کارشکنی آنها بر حذر می‌دارد و در اول و آخر سوره به‌طور مفصل درباره‌ی آنان بحث می‌کند تا هیچ رازی پنهان و باقی نماند و حيله و نیرنگ آنها برملا شود. سپس نعمت بزرگ دفع نیرنگ دشمنان را به مسلمانان یادآور شده و این‌که خداوند با ارسال پیامبران این دسیسه‌ها را از آنان دفع نموده، و نیز باد را به عنوان یکی دیگر از نعمت‌هایش یادآور می‌شود. و همچنین غزوه‌ی بنی قریظه و پیمان شکنی یهود را نیز یادآوری می‌کند.

نامگذاری سوره: این سوره به نام سوره‌ی «احزاب» موسوم است؛ زیرا مشرکین از هر جهت بر ضد مسلمانان گرد آمده بودند. در این راستا کفار مکه و غطفان و بنی قریظه و اوباش عرب برای نبرد با مسلمانان جمع شده بودند. اما خدا شر آنان را دفع کرد و با آن معجزه‌ی درخشان، مؤمنان را از جنگ مصون داشت.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝
وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝^(۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
وَكِيلًا ۝^(۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّاتِي تُظَاهَرُونَ
مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ
يَهْدِي السَّبِيلَ ۝^(۴) أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي

الَّذِينَ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿٥﴾ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً ﴿٦﴾ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً ﴿٧﴾ لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعِدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودُ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ﴿٩﴾ إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ رَاغَبِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً ﴿١١﴾ وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً ﴿١٢﴾ وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَرْبِ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ قَرِيبٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً ﴿١٣﴾ وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّسُوا بِهَا إِلَّا بَيْسِيراً ﴿١٤﴾ وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الْأَذْنَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولاً ﴿١٥﴾ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذَا لَأْمَمْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً ﴿١٦﴾ قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَفْعَلُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً ﴿١٧﴾ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿١٨﴾ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالنِّسَةِ جَدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً ﴿١٩﴾ يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلاً ﴿٢٠﴾

معنی لغات: «أدعیاءکم» جمع «دعی» به معنی پسرخوانده می باشد، فرزندی دیگری را به فرزندى پذیرفتن. «دعی» آن است که به غیر پدر خود منسوب باشد. شاعر می گوید:

دعی القوم ينصر مدّعيه ليُلحقه بذی النسب الصمیم
أبی الإسلام لأب لی سواه إذا افتخروا بقیس أو تمیم

«پسرخوانده از پدر غیر واقعی خود دفاع می کند و او را یاری می دهد تا وی را به قوم و قبیله و نسب خودش منتسب نماید. پدر من اسلام است و هیچ پدر دیگری ندارم، آنگاه که مردمان به طوایف «قیس» و «تمیم» افتخار کنند».

«أقسط» عادل تر. «اقسط الرجل» یعنی آن مرد عادل شد. و قَسَطَ یعنی ستم کرد. و قِسط یعنی میزان. «مسطورا» نوشته ای که پاک نشدنی است. «میثاقهم» پیمانی که با قسم موکد شود. «الحناجر» جمع حنجره یعنی آخرین قسمت نای «گلو» و محل ورود خوردنی و آشامیدنی. «یثرب» نام مدینه ی منوره می باشد. پیامبر ﷺ آن را «طیبه» نامید. «عورة» یعنی هیچ مردی در آن نمی باشد. «أقطارها» جمع قطر به معنی ناحیه و منطقه است. «یعصمکم» شما را محفوظ می دارد. «المعوقین» بازدارنده ها، از عاق به معنی انصراف آمده است.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که یک نفر قریشی به نام «جمیل بن معمر» مردی خردمند بود و حافظه ی قوی داشت و هر چه را که می شنید حفظ می کرد، قریش گفتند: دارای دو قلب است که این چیزها را حفظ می کند. آنگاه آیه ی «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» نازل شد. (۱)

ب؛ روایت شده است وقتی که پیامبر ﷺ خواست به غزه ی تبوک برود دستور

داد مردم خود را مجهز کنند و بروند، بعضی گفتند: از پدر و مادر خود اجازه می‌گیریم. آنگاه آیه‌ی «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم...» نازل شد. (۱)

تفسیر: «یا ایها النبي اتق الله» ندا صورت تشریف و احترام را دارد؛ چون لفظ «نبي» تعظیم و تکریم را می‌رساند. یعنی بر پرهیزگاری پایدار بمان و به آن ادامه بده. ابوسعود گفته است: در منادا قرار دادن پیامبر ﷺ با لفظ «نبي» به منزلتش اشاره شده و یادآور والایی مکان و منزلتش می‌باشد. منظور از پرهیزگاری، پایداری و افزودن بر آن است؛ زیرا تقوا دایره‌ای وسیع دارد که نهایتش ناپیدا است. (۲) «ولا تطع الكافرين والمنافقين» در فراخوانی منافقان به سوی نرمش و سازش و عدم تعرض به خدایانی که قرن‌ها است آنها را می‌پرستند از آنان اطاعت مکن و گفته‌ی آنان را قبول مکن حتی اگر به عنوان نصیحت و دلسوزی آن را بیان کنند. مفسران گفته‌اند: مشرکین از پیامبر خواستند که دست از بدگویی نسبت به خدایان آنها بردارد و بگوید: آنها یعنی بت‌ها، شفاعت می‌کنند، اما پیامبر ﷺ از این درخواست ناراحت شد و آیه‌ی «إن الله كان علیا حکیمًا» نازل گردید. یعنی خدا یقیناً به اعمال بندگان عالم است و می‌داند در نهاد خود چه پنهان می‌دارند، و در تدبیر امور آنان دارای حکمت است. «و اتبع ما یوحی إلیک من ربک» به شریعت استواری عمل کن که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود، و از دین با حکمت پیروی کن و به قرآن تمسک بجوی. «إن الله کان بما تعملون خبیرًا» همانا خدا از اعمال‌تان باخبر است و هیچ چیز از امور شما بر او پوشیده نیست و در مقابل آن به شما پاداش می‌دهد. «و توکل علی الله» به خدا متکی باش و در تمام امور خود به او رو بیاور. «و کفی بالله وکیلاً» و تو را بس است که خدا نگه‌دار و یاور تو و یارانت باشد. بعد از آن با بیانی روشن و قطعی گمان نادانان را رد کرده و گفته است: «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه»

خدا در سینه‌ی هیچ کس - هر که باشد - دو قلب قرار نداده است. مجاهد گفته است: درباره‌ی یک نفر قریشی که فوق‌العاده باهوش بود و با «دو قلب» موسوم بود، نازل شده است. او می‌گفت: من در سینه دو قلب دارم، با هر یک از آن دو بیشتر از عقل محمد درک می‌کنم.^(۱) «و ما جعل أزواجكم اللاتي تظاهرون منهن أمهاتكم» همسران را که آنها را مورد ظاهر قرار می‌دهید، مادران شما قرار نداده است. ابن جوزی گفته است: خدای متعال اعلام فرموده است که همسر، مادر شوهر نمی‌شود. در زمان جاهلیت چنین گفته‌ای به کار می‌رفت و آن این که یک نفر به زنش می‌گفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی.^(۲) «و ما جعل أدياءكم أبناءكم» و فرزندخوانده‌ها را پسران شما قرار نداده است؛ زیرا آنهایی که از پشت شما نیستند پسران شما نمی‌باشند. «ذلکم قولکم بأفواہکم» ادعای شما گفته‌ی محض است و حقیقت و واقعیت ندارد. «والله يقول الحق» خدای متعال حقیقت را بیان می‌کند که از تمام جهات با واقعیت مطابقت دارد. «و هو یمدی السبیل» او انسان را به راه راست راهنمایی می‌کند. منظور از آیه اثبات بطلان گمان‌های جاهلیت است. پس همان‌طور که یک نفر دو قلب در سینه ندارد، همان‌طور هم همسری که مورد ظاهر واقع می‌شود مادر نمی‌شود و پسرخوانده فرزند نمی‌شود؛ چون مادر حقیقی همان است که انسان را به دنیا می‌آورد و فرزند حقیقی همان است که از پشت انسان به وجود می‌آید. پس چگونه ظاهر شده را مادر قرار می‌دهند؟ و چگونه فرزندانی دیگران را که از پشت آنها نیستند، فرزندان خود قرار می‌دهند؟ سپس خدا فرمان داده است که نسب آنها را به پدران خودشان بازگردانند و می‌فرماید: «ادعوهم لأبائهم هو أقسط عندالله» آنهایی را که فرزند خود قرار داده‌اید، به پدران اصلی خودشان نسبت بدهید. «هو أقسط عندالله»

۱- به قرطبی ۱۴/۱۱۵ و زاد المسیر ۶/۳۴۷ نگاه کنید.

۲- زاد المسیر ۶/۳۵۰.

در حکم و شرع خدا این عادلانه تر و بهتر است.^(۱) ابن جریر گفته است: خواندن آنها به نام پدرانشان در نزد خدا عادلانه تر و درست تر و به حقیقت نزدیک تر است از این که آنها را به نام غیر پدران خودشان بخوانید.^(۲) «فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فِإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» اگر پدران اصلی آنها را نمی شناسید تا آنها را به آنان نسبت بدهید، آنها برادران شما در دین می باشند. «وَمَوَالِيكُمْ» و دوستان دینی شما می باشند. پس به آنها بگویید: برادرم، دوستم، و منظورتان برادر و دوست دینی باشد. ابن کثیر گفته است: خدا فرمان داده است در صورتی که پدر اصلی فرزند خوانده شناخته شود باید نسبت او را به پدر اصلی بازگرداند، و اگر پدرانشان شناخته نشوند در عوض نسب از دست رفته، آنها را برادر و دوست دینی به حساب آورید. از این رو پیامبر ﷺ به زید بن حارثه می گفت: «تو برادر و دوست ما هستی».^(۳) و ابن عمر رضی الله عنهما گفته است: تا زمانی که آیه ی «وَادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» نازل نشده بود، نمی گفتیم: «زید بن حارثه» بلکه می گفتیم: زید بن محمد.^(۴) «وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ» ای مؤمنان! در مورد این که به اشتباه آنان را به غیر پدران خود نسبت داده اید، گناه و تاوانی بر شما نیست. «وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» اما گناه و تقصیر وقتی بر شما می باشد که به طریق عمد او را به غیر پدرش نسبت بدهید. «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» و مغفرت خدا وسیع و رحمتش عظیم است، اهل اشتباه را می بخشد و به مؤمن توبه کننده رحم می کند. بعد از آن شفقت و مهر حضرت رسول ﷺ را نسبت به امتش بیان و اندرزهایش را خاطر نشان کرده و می فرماید: «الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» پیامبر ﷺ از خود افراد امتش نسبت به آنها مهربان تر و با رحم تر است و حکم و فرمانش نافذتر و اطاعتش واجب تر است. «وَأَزْوَاجَهُمْ أَهْمَاتِهِمْ» و همسران پاکش

۲- طبری ۷۶/۲۱.

۱- آیات الاحکام ۲/۲۵۴.

۴- بخاری آن را روایت کرده است.

۳- مختصر ابن کثیر ۸۱/۳.

در وجوب تعظیم و احترام، و حرام بودن ازدواج با آنها، مادران مسلمانان می‌باشند. ابوسعود گفته است: در قضیه‌ی تحریم ازدواج با آنها و وجوب تعظیم آنان، به مثابه‌ی مادران می‌باشند، ولی در غیر موارد مذکور همانند بیگانه هستند.^(۱) ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾ و خویشان در زمینه‌ی ارث در کتاب و شرع خدا، از مهاجرین و انصار برتر و ذی‌حق‌ترند. ﴿إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ مَعْرُوفًا﴾ مگر این‌که نسبت به برادران مهاجر و انصارتان در حال حیات خود نیکی و احسان کنید، یا این‌که وصیت کنید که بعد از مرگ چیزی به آنها داده شود که چنین وصیتی جایز است، و خدا بندگان را به دست و دل‌بازی به شیوه‌ای معروف تشویق کرده است. مفسران گفته‌اند: بدین وسیله قاعده‌ی صدر اسلام نسخ شده است که توارث در بین آنان بر مبنای برادری ایمانی و هجرت و غیره مقرر بود.^(۲) ﴿كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ حکم توارث در بین ذوی الارحام در کتاب عزیز نوشته و رقم خورده است و تبدیل و تغییری در آن حاصل نمی‌شود. قتاده گفته است: در نزد خدا نوشته شده است که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.^(۳) ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾ زمانی را یاد آور باش که از پیامبران پیمان مؤکد گرفتیم که به وعده و التزامی که داده‌اند وفا کنند و یکدیگر را تصدیق کنند و به رسالت محمد و رسالت یکدیگر ایمان داشته باشند. ﴿وَمَنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ﴾ از تو، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی تعهد و پیمان مؤکد گرفتیم. اینها پیامبران اولوالعزم و از مشاهیر پیامبرانند و به منظور بیان مزید شرف عظمت، حضرت محمد را از پیش آورده است. بیضاوی گفته است: مخصوصاً آنها را نام برده است؛ چون از مشاهیر و صاحبان شریعتند و به عنوان تعظیم و

تکریم مقام و منزلت پیامبر ما، وی را قبل از آنها آورده است.^(۱) و ابن کثیر گفته است: به خاطر شرفش اول پیامبر خاتم را آورده است و بدین وسیله منزلتش را بیان کرده است. سپس دیگر پیامبران را به ترتیب زمانی ذکر کرده است.^(۲) «وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا» و از پیامبران تعهد و پیمانی سنگین گرفتیم که به تعهد خود در مورد تبلیغ رسالت وفا کنند. «لِيسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صَدَقِهِمْ» تا خدا در روز قیامت از پیامبران صادق در مورد تبلیغ رسالت در میان قوم خود، پرسد. صاوی گفته است: حکمت در پرسش از پیامبران، در حالی که خدا خود از صدق آنان آگاه است، عبارت است از تقبیح و سرزنش کفار در روز قیامت.^(۳) قرطبی گفته است: آیه یادآور این است که وقتی از پیامبران در روز قیامت سؤال شود، پس دیگران چگونه باید باشند؟ و فایده‌ی پرسش از آنها توبیخ کفارست، همان‌طور که از عیسی پرسید: «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِهْلِينَ؟»^(۴) «وَأَعِدْ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» و برای کافران به سبب کفر و اعراضشان از قبول حق، خدا عذابی دردناک را تدارک دیده است. بعد از آن به بحث در رابطه با غزوه‌ی احزاب پرداخته و نعمت‌ها و آیات و دلایل درخشان آن را برای مؤمنان یادآور شده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» ای گروه مؤمنان! فضل و کرم و انعام خدا را بر خود به یاد بیاورید. «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ» وقتی که سربازان احزاب و لشکر آنان به سوی شما آمدند. ابوسعود گفته است: منظور از جنود، احزاب یعنی قریش و غطفان و یهود بنی قریظه و بنی نضیر است. در حدود دوازده هزار نفر بودند، وقتی پیامبر ﷺ باخبر شد که آمده‌اند، به اشاره و صلاح‌دید «سلمان فارسی» پیرامون مدینه خندق کند، بعد از آن خود با سه هزار نفر از مسلمانان بیرون آمد و در پشت خندق اردو زد. به‌طوری که

۱- بیضاوی ۱۱۴/۲.

۲- مختصر ۸۳/۳.

۳- صاوی بر جلالین ۲۶۹/۳.

۴- قرطبی ۱۲۸/۱۴.

خندق در بین آنها و مشرکین قرار گرفت. بیم و هراس بالا گرفت، و مؤمنان گمان‌ها بردند. و در بین منافقان، نفاق و دودلی و هراس نمایان شد تا جایی که «معتب بن قشیر» گفت: محمد وعده‌ی گنج خسروی و تزار را به ما می‌دهد در حالی که یارای رفتن به قضای حاجت را نداریم.^(۱) «فأرسلنا عليهم رجلا و جنودا لم تروها» بادی شدید و سربازانی از فرشتگان را که شما آنها را ندیدید، بر احزاب نازل کرده و فرستادیم، فرشته‌ها حدود هزار نفر بودند. مفسران گفته‌اند: باد و طوفانی خانمان برانداز یعنی باد صبا را در شبی بسیار سرد و تاریک بر آنان نازل کردیم، شدت باد به حدی بود که منازل آنها را برکنند و دیگر هایشان را واژگون نمود و انسان را به زمین می‌انداخت. خدا فرشتگان را اعزام داشت و آنها را به لرزه درآوردند، جنگ نکردند بلکه در دل آنها رعب و هراس انداختند.^(۲) «وكان الله بما تعملون بصيرا» خدا از اعمالتان باخبر است که به حفر خندق و کمک و یاری پیامبر ﷺ شتافتید و پایداری خود را نشان دادید. «إذ جاء وكم من فوقكم» زمانی که احزاب از بالای دره و از جانب مشرق به جنگ شما آمدند. طوایف اسد و غطفان از این سمت آمده بودند. «و من أسفل منكم» و از پایین دره یعنی نزدیک‌ترین نقطه از سمت مغرب، از این طرف قریش و کنانه و اوباش عرب آمده بودند. خلاصه‌ی مطلب این‌که مشرکین از سمت مشرق و مغرب آمده بودند و مانند حلقه‌ی انگشتر مسلمانان را در میان گرفته و یهود بنی قریظه آنها را یاری می‌دادند. آنها پیمان را با پیامبر نقض کرده و به مشرکین پیوستند. ترس شدت یافت و مصیبت بالا گرفت، و از این رو خداوند سبحان می‌فرماید: «و إذ زاغت الأبصار» وقتی که چشم‌ها از ترس و حیرت کج شده و از شدت رعب و هراس چشم‌ها خیره شده بود.^(۳) «و بلغت القلوب الحناجر» و قلب‌ها در سینه‌ها

از جای خود تکان خورده و حتی از شدت ترس و رعب نزدیک بود به گلو و حنجره برسد. این، بیان شدت آشفتگی و اضطراب و هراسی است که آنها را فرا گرفته بود، تا حدی که انگار قلب یکایک آنها از شدت آشفتگی به حنجره رسیده بود.^(۱) ﴿وَتَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظَّنَّوْنَ﴾ در آن حالت دشوار و اضطراب شدید، دارای ظن و گمان‌های متفاوت بودید. حسن بصری گفته است: منافقان گمان می‌بردند که مسلمانان ریشه کن می‌شوند و مؤمنان گمان می‌بردند که پیروز می‌شوند.^(۲) پس گمان مؤمنان خیر و گمان منافقان شر بود. و ابن عطیه گفته است: نزدیک بود مؤمنان آشفته شوند، و می‌گفتند: این خلاف وعده یعنی چه؟ این گمان همان خطوراتی است که به خاطر انسان خطور کرده و دفع آن غیر ممکن است. ولی منافقین شتاب کرده و به حرف آمده و می‌گفتند: خدا و پیامبر جز فریب وعده‌ای به ما نداده‌اند.^(۳) ﴿هٰنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ در آن زمان و مکان خدا مؤمنان را در بوته‌ی آزمایش و امتحان قرار داد تا مخلص و صادق از منافق جدا و مشخص شود. قرطبی گفته است: این آزمایش به وسیله‌ی ترس و قتال و گرسنگی و محاصره شدن و مصیبت صورت گرفت.^(۴) ﴿وَزَلْزَلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا﴾ و از شدت فشاری که آنها را فرا گرفته بود سخت تکان خوردند. تا جایی که انگار زمین زیر پایشان آشفته و مضطرب گشته و انگار زمین‌لرزه رخ داده است. ابن جوزی گفته است: زلزله در اصل به معنی تکان شدید می‌باشد و در اینجا عبارت است از اضطراب و آشفتگی قلوب.^(۵) ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾ به یاد بیاور زمانی را که منافقان و آنان که در نهاد بیماری نفاق داشتند و ایمان در قلبشان مستقر نشده بود، می‌گفتند: ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾

۱- این دیدگاه از عکرمه نقل شده است. اما اظهر آن است که مراد اضطراب و ضریان قلب است که اضطراب و ضریان قلب شدت گرفت به گونه‌ای که لرزش و ارتعاش آن به گلو رسیده بود.

۳- البحر المحیط ۲۱۷/۷.

۲- قرطبی ۱۴/۱۴۵.

۵- التسهیل ۱۳۴/۳.

۴- قرطبی ۱۴/۱۴۶.

خدا و پیامبر جز باطل و فریب به ما وعده‌ای نداده‌اند. صاوی گفته است: گوینده‌ی این سخن «معتب بن قشیر» بود که می‌گفت: محمد وعده‌ی فتح فارس و روم را به ما می‌دهد، در حالی که هیچ یک از ما یارای رفتن به قضای حاجت را ندارد. این وعده جز فریب نیست که محمد ما را بدان فریب می‌دهد.^(۱) «وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ» وقتی را به یاد بیاور که جمعی از منافقان یعنی «اوس بن قبطی» و پیروانش، و «ابی بن سلول» و هوادارانش می‌گفتند: «یا اهل یثرب لا مقام لکم» ای اهل مدینه! در اینجا مکان و محل و مسکن و قرارگاهی ندارید. «فارجعوا» به خانه‌های خود برگردید، و محمد و یارانش را ترک نمایید. «وَیَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمْ النَّبِیَّ» و جمعی از منافقین اجازه‌ی انصراف می‌خواهند و بهانه‌های واهی سر می‌کنند. «یَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ» خانه‌های ما محکم و محفوظ نیست و می‌ترسیم که دشمن و دزدان بدان دست بیازند. «وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ» خدا آنان را تکذیب می‌کند. یعنی وضع چنان که گمان می‌کنند نیست. «إِنْ یُرِیدُونَ إِلَّا فِرَارًا» و از درخواستشان از پیامبر، جز فرار از جنگ و گریز از جهاد منظوری ندارند. تعبیر به مضارع: «وَیَسْتَأْذِنُ» برای استحضار موقعیت است، انگار شنونده هم اکنون آنان را در حال درخواست اجازه می‌بیند. بعد از آن آنان را افشا کرده و دروغ و نفاقشان را بیان کرده و می‌فرماید: «وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا» و اگر از تمام جهات و نواحی مدینه دشمنان بر آن منافقان وارد شوند، «ثُمَّ سَلُّوا الْفِتْنَةَ لَأَتْوَاهَا» آنگاه از آنان خواسته می‌شد کافر شوند و به جنگ مسلمانان بروند، آن را قلباً و به میل خود انجام می‌دادند. «وَمَا تَلْبِسُوا بِهَا إِلَّا سِیرًا» همان کار را به سرعت انجام می‌دادند و به دلیل شدت فساد خود و رخت برستن حق از نهادشان در آن تأخیر روا نمی‌داشتند. پس معلوم می‌شود که آنها بر ایمان پایدار نبوده و بدان متمسک نیستند، و باکوچکترین

ترس و اضطراب آن را رها می‌کنند.^(۱) و این بیان برای آنان ذمی است بی‌نهایت زشت و قبیح. ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَدْبَارَ﴾ در حقیقت همان منافقان قبل از خندق و بعد از بدر تعهد و پیمان مؤکد با خدای خود بسته بودند که در جنگ فرار نکنند. ﴿وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴾ و شایسته بود به این عهد و پیمان وفا کنند؛ چون در مورد آن از آنان بازخواست می‌شود. بیان متضمن تهدید و وعید است. قتاده گفته است: بعد از این‌که منافقان در بدر غایب بودند و دیدند خدا چه کرم و نصرتی را به شرکت‌کنندگان در آن عطا کرده است، گفتند: اگر با جنگ روبرو شویم، حتما خواهیم جنگید.^(۲) ﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفَرَارِ إِنَّ فِرْرَتَكُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ﴾ ای پیامبر! به آن منافقان که به امید ماندن برای حفظ حیات از جنگ فرار می‌کنند، بگو: فرار موجب طول عمرتان نمی‌شود و هرگز اجل شما را به تأخیر نمی‌اندازد و هرگز مرگ را از شما دفع نمی‌کند. ﴿وَإِذَا لَا تُمْتَحُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ و اگر از جنگ فرار کنید، بعد از آن جز مدتی کوتاه بهره‌مند نمی‌شوید؛ زیرا سرانجام هر موجود زنده‌ای مرگ است. و اگر انسان با شمشیر کشته نشود با چیزی دیگر می‌میرد. ﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ﴾ بگو: چه کسی می‌تواند شما را از خدا پناه بدهد؟ ﴿إِنْ أَرَادَ بَكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً﴾ اگر مرگ و نابودی یا بقا و پیروزی شما را مقرر و مقدر کند؟ ﴿وَلَا يَجِدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ به غیر از خدا چه کسی پناه‌دهنده و فریادرس آنها می‌شود، نه خویشی سودمند است و نه یابوری آنان را یاری می‌دهد. ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ﴾ خدا از حال و امر آن منافقان آگاه است، و از حال بازدارندگان و کارشکنانی باخبر است که مردم را از رفتن به جهاد

۱- این نظر قتاده و مورد پسند ابن جریر است. و قرطبی گفته است: سدی و حسن و فراء گفته‌اند: معنی آیه چنین است: بعد از کافر شدن، زیاد در مدینه نماندند و نابود شدند. اکثر مفسران نظر اول را دارند؛ چون اینها قصدی ضعیف و نفاقی فراوان داشت و در صورت برخورد با دشمن کفر خود را ابراز می‌داشتند. قرطبی ۱۴/۱۵۰.

باز می‌دارند و مانع رفتن آنها می‌شوند و از رفتن آنها به میدان جنگ جلوگیری می‌کنند. ﴿وَالْقَاتِلِينَ إِخْوَانَهُمْ هَلُمُّوا إِلَيْهَا﴾ و آنان که به برادران همکیش کافر و منافق خود می‌گویند: پیش ما بیایید، محمد و یارانش را ترک کنید، بگذارید نابود شوند و در کنار آنها نجنگید. خدای متعال فرمود: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ و جز تعدادی کم از آنها در میدان نبرد حاضر نمی‌شوند، آن هم به صورت ریا و تظاهر. صاوی گفته است: زیرا هر آن‌که دیگران را از نبرد منع کند، جز به میزانی اندک و بر مبنای قصدی پلید، به نبرد نمی‌رود. ^(۱) در البحر آمده است: معنی آیه چنین است: جز به میزانی بسیار کم به میدان نبرد نمی‌آیند، با مسلمانان می‌روند و وانمود می‌کنند که در کنار آنها می‌باشند، اما آنان در جنگ شرکت نمی‌کنند مگر خیلی کم و از روی ناچاری. بنابراین جنگ آنها ریا و تظاهر است؛ نه جنگ حقیقی. ^(۲) ﴿أَشْحَةَ عَلَيْكُمْ﴾ از محبت و دوستی و شفقت و نصیحت شما دریغ می‌ورزند و بخالت دارند؛ چون آنها خیر شما را نمی‌خواهند. ﴿فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾ وقتی منافقان در جنگ حاضر شوند، می‌بینی در رعب و هراسی بی‌نظیر قرار می‌گیرند. تا جایی که چشمانشان مانند افراد غش کرده و در حال احتضار از شدت هراس به چپ و راست به چرخش در می‌آید. قرطبی گفته است: آنان را به جبین و ترسویی توصیف کرده است و طریقه‌ی ترسوها این است که به چپ و راست می‌نگرند و خیره می‌شوند. و چه بسا از فرط ترس غش می‌کنند و بی‌هوش می‌شوند. ^(۳) ﴿فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالْسِّنَةِ حَدَادٍ﴾ وقتی که ترس برطرف شود و درگیری به پایان برسد، با زخم‌زبان و کلمات تند و زننده شما را آزار می‌دهند، و در ذم و طعنه زدن به شما از

حد فراتر می روند. قتاده گفته است: وقتی زمان تقسیم غنیمت فرا رسد درباره ی شما زبان درازی می کنند و می گویند: به ما بدهید، به ما بدهید، ما هم با شما حاضر بودیم، و شما از ما شایسته تر نیستید. ولی در موقع نبرد از آنها ترسوتر نمی بینی و از هر بزدلی بیشتر حق را زیر پا می نهند، ولی در موقع غنیمت خسیس ترین گروه و زبان درازترین جماعتند. ^(۱) ﴿أَشْحَاحُ عَلَى الْخَيْرِ﴾ این گونه شما را مورد خطاب قرار دادند، در حالی که در مورد مال و غنیمت از هر کس خسیس تر و بخیل ترند. ﴿أَوَلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا﴾ آنان با چنان صفات زشت و پلیدی که دارند در حقیقت قلباً ایمان نیاورده اند هر چند به ظاهر مسلمان شده اند. ﴿فَأَحْبِطُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ﴾ خدا به سبب نفاق و کفرشان اعمال آنها را باطل کرد؛ زیرا ایمان، شرط قبول اعمال است. ﴿وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ و همان باطل کردن عمل برای خدا سهل و آسان است. بعد از آن از ترسویی آنها خبر داده و می فرماید: ﴿يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا﴾ از شدت بیم و بزدلی خود، منافقان گمان می کنند که احزاب - یعنی کفار قریش و آنهایی که با آنها گرد آمده بودند - بعد از شکستی که بدان گرفتار آمدند هنوز از مدینه نرفته اند، در حالی که رفته بودند. ﴿وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ﴾ و اگر باری دیگر کفار برای جنگ برگردند از شدت ترس و آشفتگی و هراس و دلهره، آرزو می کنند که در میان اعراب باده نشین باشند - نه با شما در مدینه - چون از جنگ دوری می جویند و مراقب اوضاعند تا بدانند امور به چه سمتی جریان پیدا می کند. ﴿يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ﴾ درباره ی اخبار و آنچه برای شما پیش آمده است می پرسند و می گویند: آیا مؤمنان نابود شدند؟ آیا ابوسفیان پیروز شد؟ تا با پرسش از حال شما باخبر شوند، نه با مشاهده و دیدن. ﴿وَلَوْ كَانُوا فَئِكَمَ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا﴾ و اگر در موقع درگیری و جنگ و ستیز در میان شما بودند، جز اندکی

در کنار شما به جنگ نمی‌پرداختند؛ زیرا ترسو و بزدل می‌باشند، و حرص و آز دنیا را دارند.

تکات بلاغی: ۱- ﴿ما جعل الله لرجل من قلبين﴾ به منظور افاده‌ی استغراق و شمول، به صورت نکره آمده است و داخل کردن حرف جر اضافه برای تأکید استغراق است، و ذکر ﴿فی جوفه﴾ برای انکار بیشتر است.

۲- ﴿و توکل علی الله و کنی بالله وکیلاً﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳- ﴿أخطأتم ... و تعمدت قلوبکم﴾ و ﴿سوء ... و رحمة﴾ متضمن طباق است؛ چون منظور از «سوء» شر و از «رحمة» خیر است. ﴿و أزواجه أمهاتهم﴾ شامل تشبیه بلیغ است. وجه شبه و ادات تشبیه حذف شده و به صورت تشبیه بلیغ درآمده است.

۴- ﴿أولی ببعض﴾ متضمن مجاز به حذف است؛ یعنی «أولی بمیراث بعض».

۵- ﴿و إذ أخذنا من النبین میثاقهم و منك و من نوح﴾ شامل ذکر خاص بعد از عام است و منظور از آن تشریف است.

۶- ﴿میثاقا غلیظا﴾ متضمن استعاره می‌باشد، غلیظ برای چیزی حسی به کار می‌رود که در اینجا برای امری معنوی به کار رفته است.

۷- ﴿لیسأل الصادقین﴾ متضمن التفات است و منظور سرزنش مشرکین است.

۸- ﴿من فوقکم ... و أسفل منکم﴾ متضمن طباق است.

۹- ﴿تدور أعینهم کالذی یغشی علیه من الموت﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است؛ چون وجه شبه از متعدد انتزاع یافته است.

۱۰- ﴿و بلغت القلوب الحناجر﴾ شامل مبالغه در تمثیل است.

۱۱- ﴿لا یولون الأدبار﴾ کنایه از فرار است.

۱۲- ﴿سلوککم بالأسنة حداد﴾ متضمن استعاره‌ی مکنیه می‌باشد.

۱۳- ﴿کان ذلک فی الکتاب مسطورا... ما وعدنا الله و رسوله إلا غرورا﴾ متضمن سجع و

رعایت فواصل است.^(۱)

یادآوری: خدا پیامبران را به نام خودشان مخاطب قرار داده است و گفته است: «یا نوح اهبط بسلام منا»، «یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا» و «یا موسی اِنی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی»، ولی محمد را جز با لفظ «نبی» و «رسول» مخاطب قرار نداده است: «یا ایها النبی حسبک الله» و «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک». و در تمام قرآن کریم حتی یک بار او را با نامش مخاطب قرار نداده است، بلکه ندا بالفظ «نبی» و «رسول» صورت گرفته است و این امر به بزرگی شأن و مقام و منزلتش اشاره دارد. و نیز به ما می‌آموزد که ادب را رعایت کنیم، و جز با احترام و اکرام و اجلال نام مبارکش را به زبان نیاوریم. و جز با کامل‌ترین صفت او را توصیف نکنیم: «لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا...»، «إِنَّ الذِّینَ یَفْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِکَ الذِّینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى...».^(۲)

لطیفه: اگر گفته شود: در این‌که خدا دستور و فرمان تقوی را به پیامبر ﷺ داده است، چه فایده‌ای مقرر است در حالی که پیامبر ﷺ سرور پرهیزگاران است؟ در جواب گفته می‌شود: آن امر و دستور عبارت است از امر پایداری و ادامه‌ی تقوی، همان‌گونه که به مؤمنان نیز امر می‌کند که ایمان بیاورند: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا»؛ یعنی بر ایمان پایدار بمانید. و مانند گفته‌ی مسلمانان است در «إِهدنا الصراط المستقیم»، یا می‌گوییم: خطاب به پیامبر ﷺ و مقصود امتش می‌باشد.

۱- مثال‌های بلاغی را به اختصار یادآور شدیم، نه به طریق حصر، تا خواننده بعضی از شگفتی‌های بیان را دریابد، و گونه کلام خدا معجز است و به حدی اشکال بلاغه و اسرار بیان در آن فراوان است که زبان از وصف آن ناتوان است.
۲- به آنچه که ابوحیان در «البحر» ۷/ ۲۱۰ و قاضی عیاض در کتاب «شفاء» نوشته شده است، نگاه کن که هر کدام بسیار نیکو سخن گفته‌اند و نکات مفیدی را بیان نموده‌اند.



خداوند متعال می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ
 ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۝٢١﴾ وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
 صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ۝٢٢ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
 مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ۝٢٣ لِيَجْزِيَ
 اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
 رَّحِيمًا ۝٢٤ وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ
 كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا ۝٢٥ وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَافِيهِمْ وَقَذَفَ
 فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ۝٢٦ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
 وَأَوْضَاءَ لَمْ تَطْوَوها وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۝٢٧ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ
 تُرِيدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَرِزْقَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّخْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۝٢٨ وَإِن كُنْتُنَّ
 تُرِيدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۝٢٩ يَا نِسَاءَ
 النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
 يَسِيرًا ۝٣٠ وَمَن يَثْنُغْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا
 رِزْقًا كَرِيمًا ۝٣١ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
 فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۝٣٢ وَقَوْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ
 الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقْنِ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
 عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِيِّ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۝٣٣ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ
 اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۝٣٤ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَ
 الْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَ
 الْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَ

جزء

۲۲

از آیه ۳۱ سوره احزاب تا پایان آیه ۲۷ سوره یس

الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً ﴿٣٥﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای متعال جنگ احزاب و موضع‌گیری منافقین سرگردان و مذبذب را بیان کرد، و آنها با نشستن و رفتن به جهاد و سست کردن عزم و اراده‌ی دیگران، دودلی و سرگردانی خود را برملا ساختند، بعد از آن در این آیات خدا به مؤمنان دستور داده است که در صبر و شکیبایی، و فداکاری و تلاش و جهاد، از پیامبر ﷺ پیروی کنند. و بعد از آن درباره‌ی زنان پاک پیامبر ﷺ بحث به میان آمده و به آنها نیز امر شده است که در زمینه‌ی وارستگی و عدم تمایل به زیبایی و جمال دنیا به پیامبر ﷺ اقتدا کنند و خود برای دیگر زنان مؤمنان الگو و پیشوا شوند.

معنی لغات: «أَسْوَةٌ» الگو و پیشوا. هم با کسره‌ی همزه آمده است و هم با ضمه‌ی آن. «نَجْبَةٌ» نجب یعنی نذر و تعهد. نَجَبٌ ینحب از باب قتل و به معنی نذر است و از باب ضرب به معنی «گریه کرد» می‌باشد. لبید سروده است:

أَلَا تَسْأَلَانِ الْمَرْأَةَ إِذَا يَحْأُولُ أَنْحَبْتُ فَيَقْضِي أَمْ ضَلَالٌ وَبَاطِلٌ؟^(۱)

«آیا نمی‌پرسید از آن مرد که در پی چه چیزی است؟ آیا نذر و تعهدی دارد که باید انجام شود یا به

دنبال گمراهی و باطلی است؟».

«قَضَى نَجْبَةً» یعنی مُرد. پس استفاده از واژه‌ی «نَجَبٌ» در آیه به معنی مردن است؛ چون هر جان‌داری باید بمیرد. پس مرگ انگار نذری است لازم بر ذمه‌ی بنی آدم و وقتی بمیرد نذر را ادا کرده است. «صِیَاصِهِمْ» دژ و قلعه‌هایشان. جمع صِیصیه و به معنی قلعه

و حصن است. شاعر می گوید:

فأصبحت الثـيران صـرعى و أصبحت نساء تمیم یبـتدرن الصیاصیا^(۱)

«گاوها بر زمین افتادند و زنان طایفه ی تمیم به سوی قلمه ها شتافتند».

«أمتعن» متعه؛ طلاق. در اصل به معنی توشه ی راه است. و «متعه؛ طلاق داده شده» از این مقوله می باشد؛ چون از آن بهره می گیرد.^(۲) «وأسرحکن» شما را طلاق می دهم. تسریع در لغت به معنی آزاد و رها کردن است.^(۳) «تبرجن» تبرج به معنی نمایان کردن زیور در حضور بیگانگان می باشد.^(۴) در اصل به معنی ظهور و نمایان است. «قرن» در منزل بمانید و مستقر شوید. اصل «قرن» «اقرن» می باشد، راء حذف شده و فتحه ی آن به ماقبلش داده شد و دیگر نیازی به همزه نماند؛ چون قاف متحرک است.^(۵) «الرجس» در لغت به معنی کثافت و ناپاکی و نجس است. گناهان را رجس گفته اند؛ چون مرتکبش آلوده می شود.^(۶)

سبب نزول: الف؛ ابن جریر طبری از انس بن مالک نقل کرده است: عمویم «انس بن نضر» در جنگ بدر غایب بود. پس از آن گفت: من در اولین نبرد در کنار پیامبر نبوده و غایب بودم؟ اگر خدا قسمت کند نبردی را دریابم، خواهید دید چه خواهم کرد؟ و هنگامی که روز احد فرا رسید و مسلمانان شکست خوردند، گفت: خدایا! من از عمل مشرکین تبری می جویم و از کار مسلمانان در پیشگاهت معذرت می طلبم. آنگاه شمشیرش را برداشت و به راه افتاد. در راه «سعد بن معاذ» با او برخورد کرد، گفت: آری سعد! به خدا قسم بوی بهشت را در احد استشمام می کنم، آنگاه به نبرد پرداخت تا کشته شد. سعد به پیامبر گفت: یا رسول الله! من نتوانستم کار او را انجام دهم. انس بن مالک

۲- المصباح المنیر ۲/۲۲۶.

۴- المصباح المنیر ۱/۴۸.

۶- کشاف ۳/۴۲۵.

۱- تفسیر کشاف ۳/۴۲۱.

۳- المعجم الوسیط ۱/۴۲۷.

۵- قرطبی ۱۴/۱۷۸.

گفت: جنازه ی او را در بین کشته شدگان یافتیم، که هشتاد و چند زخم شمشیر و نیزه و تیر در بدن داشت. ما او را نشناختیم تا خواهرش آمد و از روی انگشتانش او را شناخت. انس می گوید: بعد از آن داشتیم در مورد این آیه بحث می کردیم: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنتَظِر...﴾^(۱) و می گفتیم: درباره ی او و یارانش نازل شد.

ب؛ امام احمد از جابر روایت کرده است که ابوبکر رضی الله عنه به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که مردم دم در نشسته بودند. او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی ورود خواست، اما اجازه نیافت. بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد و او هم اجازه ی ورود خواست، به او هم اجازه ندادند. بعد از آن به هر دو اجازه دادند. ابوبکر و عمر وارد شدند، دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است و در اطرافش همسرانش حضور دارند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساکت بود. عمر گفت: چیزی می گویم که شاید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخندد! آنگاه گفت: یا رسول الله! دختر زید - همسر عمر - چند لحظه پیش از من نفقه خواست، من هم پس گردنی به او زدم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید تا جایی که دندان های پیشینش نمایان شد و گفت: زنانی که در اطرافم قرار دارند، از من نفقه می خواهند؟! ابوبکر به طرف عایشه رفت که او را بزند، و عمر هم نزد حفصه رفت، هر دو گفتند: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی می خواهید که ندارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانع آن دو شد. زنان گفتند: بعد از این از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نمی خواهیم که نداشته باشد. آنگاه آیه ی «اختیار» نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُن تَرْضَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُن وَأُسَرِّحْكُن سَرَاحًا جَمِيلًا﴾. پس از آن از عایشه رضی الله عنها شروع کرد و فرمود: من مطلبی می گویم، نمی خواهم در مورد آن شتاب به خرج بدهی، تا با پدر و مادرت مشاوره نکنی جوابی مده، حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آن امر چیست یا

رسول الله؟ پیامبر ﷺ آیه را بر او خواند. آنگاه حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آیا درباره‌ی شما با پدر و مادرم مشاوره کنم؟ نه البته، من خدا و پیامبر و منزلگاه آخرت را برگزیدم و خواهش می‌کنم به هیچ یک از همسران متگو که من چه چیزی را برگزیده‌ام. پیامبر ﷺ فرمود: خدا مرا نفرستاده است که سختگیر باشم، بلکه مرا به عنوان معلم و انسان‌گیر فرستاده است و هر زنی از من بپرسد به او خواهم گفت.^(۱)

ج؛ از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که از پیامبر ﷺ پرسید: یا رسول الله! چرا در قرآن نام مردان آمده است و اسمی از زنان در آن نیست؟ آنگاه آیه‌ی ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...﴾ نازل شد.^(۲)

تفسیر: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ ای مؤمنان! هر آینه در وجود این پیامبر والا مقام برای شما الگوی نیکو مقرر است، شما در اخلاص و جهاد و تلاش و شکیبایی‌اش از او پیروی و به او تأسی کنید؛ زیرا ایشان بر اساس هوی و هوس نه چیزی می‌گویند و نه کاری می‌کنند. بلکه هر چه می‌گویند و هر کاری می‌کنند بر اساس وحی نازل شده صورت می‌گیرد. از این رو بر شما واجب است از راه و روش او پیروی کنید. ﴿لَمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾ برای آن‌که مؤمن و مخلص است و انتظار پاداش را از جانب خدا دارد و از کيفرش می‌ترسد. ﴿وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ و یاد خدا را بسی بر زبان و در قلب دارد. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال به مردم امر فرموده است که در صبر و بردباری و تلاش و روابطشان با دیگران، به پیامبر ﷺ تأسی و از او پیروی کنند. از این رو در روز احزاب به آنهایی که به جنگ آمدند و آشفته و سست قدم و متزلزل شدند، فرمود: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ یعنی چرا به او اقتدا نکردید و به

۱- اخراج از امام احمد و در این کثیر ۹۲/۳ نیز چنین آمده است.

۲- امام نسائی آن را در سنن خود از ام سلمه روایت می‌کند.

اخلاق و خوی او تأسی نجستید؟!^(۱) پس از آن، خدا موضع‌گیری مؤمنان صادق را در غزوه‌ی احزاب بازگو کرده است، آنگاه که سربازان قریش و هم‌پیمانان آنها را دیدند. نیز بیان می‌کند که آنها چه روحیه‌ای داشتند؟ و نیز به اخلاص و یقین مؤمنان در آن روز دشوار اشاره می‌کند که به صورتی روشن و واضح روح ایمان و فداکاری آنان را متجلی می‌نماید، و فرمود: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ وقتی مؤمنان دیدند کافران به طرف آنان می‌آیند و از هر طرف آنان را مانند حلقه‌ی انگشتر احاطه کرده‌اند، گفتند: این همان امری است که خدا و پیامبرش وعده‌ی آن را به ما داده بودند؛ یعنی همان امتحان و آزمایش است، و بعد از آن پیروزی بر دشمنان مقرر است. ﴿وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ و خدا در وعده‌اش صادق و پیامبر نیز در آنچه مژده‌اش را داده است، صادق است. مفسران گفته‌اند: وقتی مسلمانان مشغول کندن خندق بودند سبکی بزرگ و بسیار سخت مانع کار آنان شد و آنها از شکستن آن درماندند و به پیامبر ﷺ خبر دادند، پیامبر ﷺ آمد و کلنگ را برداشت و سه ضربه به سنگ زد و در خلال آن ایوان مدائن، «طاق کسری» و قصر روم برایش نمایان شد و فرمود: مژده باد که پیروز می‌شوید! و وقتی انبوه مشرکین را دیدند که به طرف آنان می‌آیند، گفتند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾.^(۲) ﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ دیدن انبوه سربازان احزاب و شدت فشار و محاصره‌ی آنان جز ایمانی استوار و عمیق به خدا و تسلیم و پذیرش اوامر او چیزی در وجود و نهاد آنها به جا نهد. ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ در میان مؤمنان مردانی صادق می‌یابی که نذر کرده‌اند اگر در کنار پیامبر ﷺ وارد نبرد بشوند، پایدار بمانند و تا به درجه‌ی شهادت نایل می‌آیند، بجنگند. ﴿فَنَهُم مِّنْ قَضَىٰ نَجَبٍ﴾ در آن میان افرادی را می‌بینی که به نذر خود وفا کردند و

عهد و پیمان را ننگه داشتند، مانند انس بن نصر و حمزه که در راه خدا شربت شهادت را نوشیدند. ﴿و منهم من ينتظر﴾ و بعضی از آنان نیز در انتظار شهادت در راه خدا می‌باشند. ﴿و ما بدلوا تبدیلاً﴾ و هرگز پیمانی را که با خدا بسته بودند، تغییر ندادند. ﴿لیجزی الله الصادقین بصدقهم﴾ تا خدا در آخرت به صادقان به سبب صداقت و درستی‌شان و در مقابل حسن عملشان پاداشی نیکوتر عطا فرماید. ﴿و یعذب المنافقین إن شاء أو يتوب علیهم﴾ و منافقان نقض‌کننده‌ی عهد و پیمان را عذاب دهد و آنان را بر کفر و نفاق بمیراند، آنگاه آنان را عذاب دهد، یا به آنها رحم کند و توبه‌ی آنان را بپذیرد. ﴿إن الله کان غفوراً رحیماً﴾ همانا خدا بسیار آمرزنده و با بندگان بارحم است. ابن‌کثیر گفته است: چون مهربانی و رافتش بر غضبش فزونی دارد آیه را با آن خاتمه داده است. (۱)

﴿ورد الله الذین کفروا بغیظهم﴾ خدا احزاب را که برای اشغال مدینه گرد هم آمده بودند، نومید و سرافکنده و کینه به دل و خشمگین برگرداند، و قلبشان با نیل به مقصود شاد نشد. ﴿لم ینالوا خیراً﴾ حال این‌که در دنیا و آخرت به چیزی نایل نمی‌آیند بلکه با مبارزه با پیامبر ﷺ و قصد ترورش، کوله‌باری از گناه به دوش گرفتند. ﴿و کفی الله المؤمنین القتال﴾ و خدا شر دشمنان را از مسلمانان دفع کرد، به این معنی باد و ملائک را بر آنان بسیج کرد و پا به فرار نهاده و شکست خوردند. ﴿و کان الله قویاً عزیزاً﴾ و خدا مقتدر و توانا می‌باشد و از دشمنان انتقام می‌گیرد. خدا توانا می‌باشد و مغلوب نمی‌شود، از این رو پیامبر ﷺ می‌گفت: ﴿لا إله إلا الله وحده، نصر عبده، وأعز جنده و هزم الأحزاب وحده﴾. (۲) ﴿و أنزل الذین ظاهروهم من أهل الکتاب من صیاصیم﴾ یهود بنی‌قریظه را که مشرکین را یاری دادند و پیمان را به هم زدند و برضد پیامبر ﷺ و یارانش به پا خواستند، از قلعه و دژ و برجشان که در آن تحصن کرده بودند، بیرون راند.

﴿وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ و در دل آنان ترس و هراس شدید انداخت، تا جایی که خود دژ و قلعه‌ها را گشودند و تسلیم شدند. ابن جوزی گفته است: آیه در مورد «یهود بنی قریظه» نازل شده است؛ چون آنها با پیامبر ﷺ هم پیمان بودند، اما پیمان را نقض کرده و در کنار قریش قرار گرفتند. وقتی مشرکین شکست خوردند و قریش از مدینه برگشت، پیامبر ﷺ بنی قریظه را محاصره کرد تا این که به حکمیت «سعد بن معاذ» تن دادند. آنگاه سعد حکم داد مردانشان کشته و زن و بچه‌هایشان به اسارت برده شوند.^(۱) این است که خدا فرموده است: ﴿فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ یعنی مردان، در آن روز تعدادی بین سی صد تا نه صد نفر از آنان کشته شد. ﴿وَتَأْخُذُونَ غَنَائِمًا﴾ و گروهی را به اسارت می‌گیرید، این گروه عبارت بودند از زنان و اطفال. ﴿وَأُورْثُكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾ سرزمین و باغ و عمار و حیوانات و منازل و اموال به جا مانده‌ی بنی قریظه را به شما دادیم. ﴿وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهُا﴾ و سرزمین‌های دیگری را به شما داد که هنوز پایتان به آنجا نرسیده بود که عبارت از خیبر بود که بعد از قریظه فتح شد. و دیگر سرزمین‌هایی که مسلمانان بعداً آنجا را فتح کردند. ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾ خدا بر انجام دادن تمام آنچه که بخواهد قادر است و هیچ چیز در زمین و آسمان او را ناتوان نمی‌کند. ابوحیان گفته است: خدا این آیه را با بیان اقتدارش بر همه چیز به پایان رسانده و به فتوحات فراوان مسلمانان اشاره کرده است، پس در واقع می‌خواهد بگوید همان‌طور که این سرزمین‌ها را به ملکیت آنها درآورده است، همچنین قادر است سرزمین‌های دیگری را نیز به آنها بدهد.^(۲) ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ﴾ ای پیامبر! به همسرانت که به سبب درخواست نفقه‌ی زیاد شما را آزرده خاطر کردند، بگو: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَرِيقًا﴾ اگر به فراخی و نعمت‌ها و

۱- التسهيل فی علوم التزیل ۱۳۶/۳ و لعه را با تفصیل در زاد المسیر ۳۷۳/۶ مطالعه کنید.

۲- البحر المحیط ۲۲۵/۷.

آراستگی های ناپایدار دنیا رغبت دارید، «فتعالین أمتعكن» بیاید تا متعهی طلاق را به شما بدهم. «وأسرحكن سراحا جیلا» و شما را به طریقی غیر زیانبخش طلاق بدهم. «وإن كنتم تردن الله ورسوله ودار الآخرة» و اگر به رضایت خدا و پیامبرش مایل هستید، و آرزوی نایل آمدن به نعمت های فراوان آخرت را دارید، «فإن الله أعد للمحسنات منكن أجرا عظیما» جواب شرط است. یعنی خدا در مقابل نیکی ها، برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ را تدارک دیده است که به توصیف نمی آید، و آن هم عبارت است از بهشتی که در آن نعمت هایی مقرر است که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است. در البحر آمده است: بعد از این که خدا پیامبرش را پیروز کرد، و احزاب را از اطرافش پراکنده نمود و او را بر بنی قریظه و بنی نضیر پیروز کرد، همسرانش گمان بردند که گنجینه ی گرانبها و ذخایر یهود به او اختصاص یافته است. آنگاه در اطرافش نشستند و گفتند: یا رسول الله! دختران کسری و تزار زر و زیور دارند، در حالی که می بینی ما در فقر و تنگی به سر می بریم و با درخواست رفاه و فراخی حال، قلب او را آزرده اند، و از این که از او خواستند مانند زنان پادشاهان و بزرگان با آنان عمل کند پیامبر آزرده خاطر شد، آنگاه خدا به او امر کرد آیه ای را برای آنان بخواند، که در مورد آنها نازل شده است، در آن موقع نه زن در نکاح داشت. ^(۱) «یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینه» ای همسران پیامبر! هر یک از شما مرتکب یکی از گناهان کبیره بشود، یا مرتکب گناهی بسیار زشت بشود، ابن عباس گفته است: یعنی مرتکب نشوز یا بد اخلاقی بشود. ^(۲) «یضاعف لها العذاب ضعفین» کیفرش دو برابر کیفر دیگر زنان می باشد؛ چون اضافه ی زشتی نافرمانی با والایی فضل و منزلت همسانی دارد. ^(۳) و تابع

۱- حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۷۶/۳.

است که فضیلت آنها به شرط پرهیزگاری تکمیل می شود؛ چون خدا صحبت و همدمی پیامبر ﷺ یعنی سرور اولین و آخرین را به آنها ارزانی داده است. ^(۱) ابن عباس گفته است: این آیه منزلت آنها را نشان می دهد و می گوید: قدر و منزلت شما در نزد من مانند قدر و منزلت سایر زنان صالح نیست. شما نزد من مکرم ترید، و اگر پرهیزگار باشید پاداشتان بزرگ تر است، بدین ترتیب تقوی را برای آنان شرط قرار داده است و نشان می دهد که فضیلت آنها بر اساس تقوی می باشد، نه بر اساس ارتباطشان با پیامبر ﷺ. ^(۲)

«فلا تخضعن بالقول» در موقع گفتگو با مردان صدا را نازک نکنید. «فیطمع الذی فی قلبه مرض» تا آن که در نهادش ناپاکی و شک و تردید است و خواهان گفتگو با زنان است، به طمع نیافتد. «و قلن قولا معروفا» و سخن نیکو و پاک و شایسته بر زبان بیاورید. و در موقع برخورد با مرادان، با ناز سخن نگویند. ^(۳) ابن کثیر گفته است، با صدای نازک در حضور مردان سخن نگویند و با بیگانه ها مانند شوهر خود صحبت نکنید. «و قرن فی بیوتکن» در منزل خود بمانید و جز برای رفع حاجت خارج نشوید، و مانند زنان غافل که بی هدف و بدون لزوم در خیابان ها و معابر رفت و آمد می کنند، عمل نکنید. «ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى» و مانند زنان زمان جاهلیت زیور و زینت و محاسن خود را در محضر مردان بیگانه نشان ندهید. در آن زمان زن به بازار می رفت و محاسن و

۱- قرطبی ۱۴/ ۱۷۷.

۲- زاد المسیر ۶/ ۳۷۸.

۳- می گویم: وقتی قرآن زن را از صدای نازک در حضور مردان بیگانه منع می کند، تا فاسقان و ناپاکان به طمع نیفتند، پس در مورد آن که درون انسان ها را با آوازه های مملو از بی آرمی و خیره سری برمی انگیزد، چه می توان گفت، آنجا که در ارکست های شب زنده داران هرزه، آواز زنان و مردان درهم درمی آمیزد، و رادیوها آن را پخش می کنند، در حالی که بعضی از مدعیان دانش آن را تمجید می کنند، به این بهانه که صدای زن عورت نیست؟ بار خدا یا! از شر و فتنه ای این زمانه به تو پناه می آوریم، که جوانان به فسق و فساد رو آورده و زنان از پرده ی عصمت بیرون آمده اند، و منکر به صورت معروف در آمده و معروف به صورت منکر. ولا حول ولا قوة الا بالله.

قسمت‌های حساس بدن خود را نشان می‌داد، و قسمت‌هایی از بدن را نمایان می‌کرد که نمی‌بایست و شایسته نبود نمایان شود. قتاده گفته است: با ناز و ادا و اطوار راه می‌رفتند، پس خدا از آن نهی کرد. ﴿وَأَقِنِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ﴾ اقامه‌ی نماز و ادای زکات را ادامه بدهید و بر آن پایدار بمانید. ابن‌کثیر گفته است: اول آنان را از ارتکاب شر منع کرده، سپس آنان را به انجام دادن خیر از قبیل اقامه‌ی نماز که پرستش خدای یگانه می‌باشد و ادای زکات که نیکی و احسان به مردم است، امر فرموده است. ^(۱) ﴿وَأُطْعِنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ و در تمام امور از خدا و پیامبر اطاعت کنید تا به مقام و منزلت پرهیزگاران نایل آیید. ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ خدا در حقیقت می‌خواهد که شما را از شرک و آلودگی گناهان نجات دهد و پاک سازد، گناهانی که آبروی انسان را می‌آلایند همان‌طور که ناپاکی‌ها بدنش را می‌آلایند. ﴿أَهْلُ الْبَيْتِ﴾ ای خانواده‌ی نبوت! ﴿وَيُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا﴾ و تا شما را کاملاً از چرک و آلودگی گناهان و نافرمانی پاک نماید. ﴿وَأَذْكُرُنَا يَتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ و آیات قرآن و سنت پیامبر ﷺ را بخوانید، که رستگاری و پیروزی را در آن دو می‌یابید. زمخشری گفته است: به آنها یادآور شده است که منازل آنها محل نزول وحی است. و به آنها امر کرده است که مطالبی را که در منازل خود می‌خوانند فراموش نکنند. قرآن را که جامع دو امر یعنی دلایل روشن و قطعی بر صدق نبوت، و حکمت علوم و شرایع آسمانی است از یاد نبرند. ^(۲) ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ در حقیقت خدا آگاه است و می‌داند چه چیزی امر بندگان را اصلاح می‌کند، و از منافع آنها باخبر است. از این رو، مقرراتی را که موجب نیکبختی دنیا و آخرت انسان‌ها است، وضع کرده است. بعد از آن خبر داده است که مرد و زن در کيفر و پاداش یکسانند و فرموده است: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ﴾ زنان و مردانی که متمسک به اوامر اسلام و دارای خلق

و خوی اسلامی هستند، ﴿والمؤمنين والمؤمنات﴾ و مردان و زنان تصدیق کننده‌ی خدا و آیات خدا و آنچه بر پیامبرانش نازل کرده است، ﴿والقانتين والقانتات﴾ و مردان و زنان پارسا و فرمانبر که عبادت را ادامه می‌دهند و بر طاعت پایدارند، ﴿والصادقين والصادقات﴾ و مردان و زنانی که در ایمان و نیت و اعمال و اقوال خود صادقند، ﴿والصابرين والصابرات﴾ و مردان و زنانی که بر طاعت پایدار و در مقابل هوس‌ها و ناگواری‌ها و شادمانی‌ها صبور و شکبیا می‌باشند، ﴿والخاشعين والخاشعات﴾ و مردان و زنان فروتن و خاشع که در ظاهر و باطن در مقابل خدا سر اطاعت خم می‌کنند، ﴿والمصدقين والمتصدقات﴾ و زنان و مردانی که مال خود را صدقه می‌دهند و احسان پیشه دارند و زکات را می‌پردازند، ﴿والصائين والصائمات﴾ و زنان و مردانی که به خاطر جلب رضایت خدا ماه رمضان و دیگر ایام را روزه می‌گیرند، پس روزه، زکات بدن است و آن را تزکیه و پاک می‌کند. ﴿والحافظين فروجهم والحافظات﴾ و مردان و زنانی که فرج خود را از حرام و گناه محفوظ می‌دارند و از ارتکاب ناشایست از قبیل زنا و کشف عورت خود را مصون می‌دارند، ﴿والذاكرين الله كثيرا والذاكرات﴾ و مردان و زنانی که مدام یاد خدا را بر زبان دارند و هر وقت و هر جا خدا را یاد می‌کنند، ﴿أعد الله لهم مغفرة وأجرا عظيما﴾ خدا برای چنان پرهیزگاران نیکو و پاک و متصف به این صفات ارزشمند و پسندیده، پاداشی بس بزرگ یعنی بهشت را آماده کرده است و گناهانشان را به وسیله‌ی اعمال نیکو که انجام داده‌اند، می‌زداید.

تکات بلائی: ۱- ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ تکرار اسم ظاهر

متضمن اطناب است.

۲- ﴿قُضِيَ نَجْبِهِ﴾ متضمن استعاره می‌باشد. نجب به معنی نذر و برای مرگ استعاره شده

است.

۳- ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ - إِنْ شَاءَ - أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ شامل جمله‌ی معترضه می‌باشد.

- ۴- «إِنْ كُنْتُمْ تَرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا» و «إِنْ كُنْتُمْ تَرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ» متضمن مقابله است.
- ۵- «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَةِ الْأُولَى» متضمن تشبیه بلیغ است، ادات تشبیه و وجه شبه حذف شده است.
- ۶- «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» بعد از «أَقِنِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ» شامل عطف خاص بر عام است.
- ۷- «يَذْهَبْ عَنْكُمُ الرِّجْسُ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا» متضمن استعاره می باشد. «رجس» برای گناهان و «طهر» برای تقوی استعاره شده است.
- ۸- «وَالْحَافِظَاتُ» شامل ایجاز به حذف است؛ زیرا به خاطر دلالت قبلی مفعول حذف شده است.
- ۹- «أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ» تغلیب آمده است؛ زیرا جنس مذکر و مؤنث را در تمام مقاطع آیه با هم ذکر کرده است اما در اینجا برای هر دو از ضمیر مذکر استفاده کرده است.
- ۱۰- در «یسیرا، قدیرا، کثیرا» فواصل رعایت شده است.



خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (۳۶) وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخَوِّفُ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿۳۷﴾ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَفْعُودًا ﴿۳۸﴾

الَّذِينَ يَتْلُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾ هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾ تَحِيَّاتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾ وَلَا تَطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَالَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فُتَوْهُنَّ وَسَرَھُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الْأَلَاءِ اتَّيَبَتْ أَجُورُهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتٍ خَالَكِ وَبَنَاتٍ خَالَاتِكَ الْأَلَاءِ هَاجِرُونَ مَعَكَ وَامْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَكْبِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾ تُزْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقْرَ أَغْنِيَهُنَّ وَلَا يُحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ﴿٥٢﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خداوند سبحان صفات مؤمنان و مقام و منزلتی را یادآور شد که بدان نایل می آیند، به دنبال آن متذکر شد که اطاعت از پیامبر از جمله اطاعت خدا می باشد، و فرمان پیامبر ﷺ از جمله فرمان خدا

می باشد. بعد از آن نعمت بزرگ یعنی فرستادن چراغ پرفروغ، پیامبر رحمة للعالمین را به آنها تذکر داد.

معنی لغات: «الخیره» مصدر «تخیر» است و به معنی اختیار می باشد، یک مصدر غیر قیاسی است مانند «طیره» از «تطیر». ^(۱) «مبدیه» «أبدی الشیء»: آن چیز را ظاهر ساخت. «وطر» نیازی، حاجتی که در نهان قرار دارد. زجاج گفته است: «وطر» نیازی است که فرد شدیداً به آن نیازمند است، پس هرگاه بدان دست یافت گفته می شود: «قضی وطره». و مبرّد می گوید: «وطر» به معنی شهوت است، گفته می شود: «ما قضیت من لقائک وطرأ» یعنی از تو هیچ لذتی نبردم، آنچنان که دلم می خواهد. سپس چنین سرود:

و کیف ثوائی بالمدينة بعدما قضی وطرأ منها جمیل بن معمر ^(۲)

«چگونه در شهر اقامت گزینم، در حالی که جمیل بن معمر از آن کام بر گرفت».

«خرج» فشار، گناه. «خَلُوا» سپری شدند، گذشتند. «قدرا مقدورا» حکم صادر شده در ازل. «بکرة» بامداد، آغاز روز. «أصیلاً» شامگاه، آخر روز. «ترجی» به تأخیر اندازی، گفته می شود: «أرجیت الأمر وأرجأته» یعنی آن کار را به تأخیر انداختم. ^(۳) «تؤوی» به خود می چسبانی. از همین مقوله است: «آوی إلیه آخاه» او را نزد خود برد. سبب نزول: از ابن عباس روایت شده است که پیامبر ﷺ زینب، دختر جحش را برای آزاد شده ی خود، «زید بن حارثه» خواستگاری کرد، اما زینب استنکاف و امتناع ورزید و ناخرسند شد، آنگاه آیه ی «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضی الله و رسوله أمراً أن یکون لهم الخیره من أمرهم» نازل شد. سپس زینب پذیرفت و با او ازدواج کرد. در روایتی آمده است که زینب و برادرش، عبدالله امتناع کردند؛ چون زینب قریشی بود، و

هنگامی که آیه نازل شد، برادرش نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! هر چه را می‌خواهی به من فرمان بده، فرمود: او را به عقد زید درآور، عبدالله راضی شد و زینب را برای زید عقد کرد.^(۱)

تفسیر: «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة» نباید و درست و شایسته‌ی هیچ مرد و زنی مؤمن نیست. «إذا قضی الله ورسوله أمراً» وقتی خدای عزوجل و پیامبرش به چیزی امر کردند. صاوی گفته است: آوردن نام خدا برای تعظیم است و نشان می‌دهد فرمان پیامبر همان فرمان خدا می‌باشد؛ زیرا پیامبر از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید.^(۲) «أن يكون لهم الخيرة من أمرهم» که دارای نظر و اختیار باشند، بلکه تسلیم و اطاعت بر آنان واجب است. ابن‌کثیر گفته است: این آیه عام است و تمام امور را در برمی‌گیرد از این رو وقتی خدا و پیامبر به چیزی فرمان دادند، هیچ کس حق مخالفت با آن را ندارد و دارای اختیار و نظر و حرفی نیست.^(۳) مشکل را شدیدتر کرده و می‌فرماید: «و من يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلّالاً مبيناً» و هر کس با فرمان خدا و پیامبرش مخالفت کند، از راه راست منحرف و به خطا رفته و به صورتی آشکار گمراه گشته است. «و إذا تقول للذي أنعم الله عليه» به یاد بیاور آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت اسلام را ارزانی داشته بود، «و أنعمت عليه» و تو نعمت آزادی از بردگی را به او داده بودی، می‌گفتی: «أمسك عليك زوجك و اتق الله» همسرت، زینب را نگه‌دار و در عقدت بماند و او را طلاق مده، و در مورد او از خدا بترس. مفسران گفته‌اند: این شخص عبارت بود از: «زید بن حارثه» در زمان جاهلیت به اسارت درآمده بود و «خدیج‌هی کبری» او را خرید و به حضرت محمد بخشید و برده‌ی حضرت شد، پس از آن او را آزاد کرده و به فرزندی برگزید،^(۴) و دختر عمه‌ی خود، «زینب دختر

۱- قرطبی ۱۴/۱۸۷.

۲- حاشیه‌ی صاوی ۳/۲۷۸.

۴- داستان را در کتاب «روائع البیان» ۲/۳۳۴ مطالعه کنید.

۳- مختصر ابن‌کثیر ۳/۹۷.

جحش» را به عقدش درآورد. ﴿و تخفی فی نفسک ما الله مبذیه﴾ و امری را در دل خود مخفی می‌کنی که خدا آن را آشکار می‌کند، آن امر عبارت بود از قصد ازدواج پیامبر با او.^(۱)

۱- بعضی از دشمنان اسلام به منظور طعنه‌زدن به مقام و منزلت حضرت محمد ﷺ و کاستن از عظمتش روایاتی ضعیف و بی‌پایه و اساس را دست‌آویز قرار داده‌اند که در بعضی از کتب تفسیر آمده است و آن را بهانه و سپر زبان‌درازی خود قرار داده‌اند، از جمله‌ی این روایات بی‌پایه که خاورشناسان آن را برگرفته و آن را دست‌آویز نیرنگ خود قرار داده‌اند این‌که: زمانی که «زینب» زن زید بود پیامبر ﷺ او را دید و به او علاقه‌مند شد و محبتش بر دل پیامبر ﷺ نشست، آنگاه گفت: «سبحان مقلب القلوب» زینب آن را شنید و به زید گفت: زید خواست زینب را طلاق بدهد، پیامبر ﷺ به او گفت: ﴿امسک علیک زوجک﴾، تا این‌که قرآن نازل شد و به خاطر اخفای آن مسأله پیامبر را سرزنش کرد. تا آخر این روایت. همان‌طور که علامه «ابوبکر بن العربی» گفته است: باطل و ناروا و بی‌اساس است و حاوی یک ذره حقیقت نیست، و خود آیه این بهتان را به صراحت رد می‌کند؛ چون خدا فرمود: چیزی را ظاهر خواهد کرد که پیامبر آن را مخفی کرده است. ﴿و تخفی فی نفسک ما الله مبذیه﴾، پس خدا چه چیزی را ظاهر کرد؟ آیا عشق و علاقه‌ی او را به زینب ظاهر ساخت. یا چیزی را ظاهر ساخت که خود به پیامبر دستور داده بود؟ به او دستور داده بود به خاطر حکمتی بس بزرگ یعنی باطل کردن «تبی و پسرخواندگی» که در عهد جاهلیت شایع بود، با زینب ازدواج کند؟ از این رو آن را به صراحت و علناً ظاهر ساخته و فرمود: ﴿فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی أزواج أذعیانهم﴾. ای مردم! به خود بیایید و ببینید و حقیقت را دریابید، مسأله را مشوش و آشفته برنگیرید و ببینید که چه می‌گوید: آیا غیر معقول نیست انسانی مورد سرزنش قرار گیرد به این سبب که عشق خود را به زن همسایه‌اش مکثوم داشته است؟ بسی دور است پیامبر به زن مردی دیگر دل ببندد، و آن عشق را مکثوم بدارد تا قرآن نازل می‌شود و خدا به خاطر مخفی داشتن آن او را مورد عتاب قرار می‌دهد. چنین امری شایسته‌ی هیچ مردی معمولی نیست تا چه رسد به اشرف مخلوقات. خلاصه‌ی امر همان‌طور که در البحر آمده است این است: از علی بن حسین نقل است که خدا پیامبر را مطلع کرده که زینب از جمله زنان او خواهد شد، و وقتی زید نزد پیامبر آمد و زبان شکوه را گشود و پیامبر به او گفت: زینب را داشته باش، خدا او را مورد عتاب قرار داد که خبر ازدواج او را به تو دادم و تو چیزی را پنهان می‌کنی که خدا آن را علنی خواهد کرد. به کتاب «النبوة الأنبياء» صفحه‌ی ۹۹ مراجعه کنید.

از ماست که بر ماست: قبل از این‌که به مزاعم و افتراها و حملات دشمنان اسلام بپردازیم، باید از نقل اخبار و روایات بی‌اساس توسط مفسران قرآن جلوگیری کنیم. و فرصت ندهیم چنین مطالبی بیاورند، آن هم به نام تفسیر قرآن که برای دشمنان اسلام دستاویز قرار گردد. مترجم

در التسهیل آمده است: آنچه را که پیامبر ﷺ مخفی نگه می داشت، امری جایز و مباح و بدون ایراد بود، اما می ترسید مردم بگویند: با زن «مطلقه» ی پسرش که او را به فرزندی پذیرفته بود، ازدواج کرده است، بر اساس حیا و آزر و به منظور حفظ آبروش از زخم زبان آنها، آن را مخفی کرده بود. محمد ﷺ قصد ازدواج با زینب را مخفی می کرد که بر اساس آن قانون و رسم پسرخواندگی ملغی و باطل بود. خدا آن را آشکار فرمود و فرمان ازدواج با زینب را به پیامبر ﷺ داد. «و تخفی الناس والله أحق أن تخشاه» می ترسی مردم بگویند با زن پسر خود ازدواج کرده است و انگهی حق آن است که تنها از خدا بترسی، و شایسته آن است که علناً بگویی: بعد از این که زید او را طلاق داد تو با او ازدواج خواهی کرد.

ابن عباس گفته است: ترسید منافقان بگویند: محمد را بین که با زن پسر خود ازدواج کرده است. «فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها» بعد از این که زید احتیاج خود را از نکاحش برآورد و او را طلاق داد، او را به عقد تو درآوردیم. این بیان به صراحت و قاطعانه نشان می دهد که حضرت محمد چه چیزی را پنهان می کرد. او قصد ازدواج با زینب را پنهان می کرد که بر اساس اجرای وحی بعد از این که زید او را طلاق دهد، پیامبر ﷺ با او ازدواج خواهد کرد، نه این که همان طور که دروغگویان و منافقان گمان کرده اند، عشق او را پنهان می کرد. و «زوجناکها» یعنی او را زن تو قرار دادیم. مفسران گفته اند: ولایت تزویج او را خدای عزوجل به عهده داشت. و بعد از این که عده اش منقضی شد پیامبر ﷺ بدون اجازه و عقد و مهریه و شهود نزدش رفت، و این امر از اختصاصات پیامبر ﷺ بود. بخاری از انس بن مالک روایت کرده است که زینب بر زنان پیامبر فخر فروشی می کرد و می گفت: اولیاء شما را عقد کرده اند، اما خدا از بالای هفت آسمان مرا عقد کرده است. بعد از آن خدا حکمت این ازدواج را یادآور شده و می فرماید: «لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی أزواج أذعیائهم إذا قضوا منهن وطرا» تا در شرع در

مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان - چون آنان را طلاق دادند - حرج و گناهی نباشد؛ یعنی اگر پسرخوانده زنش را طلاق داد و عده‌اش منقضی شد، پدرخوانده بتواند زن را برای خود عقد کند. ابن جوزی گفته است: یعنی ما زینب را که همسر زید پسرخوانده‌ی تو بود زن تو قرار دادیم تا گمان نرود عقد همسر مطلقه‌ی پسرخوانده حلال نیست. «وكان أمر الله مفعولاً» فرمان خدا به تو در مورد ازدواج با زینب امری مقدر و قطعی بود و به طور یقین تحقق پیدا می‌کند. بعد از این که گناه و ایراد را از مؤمنان نفی کرد، به طریق تکریم و احترام، آن را از سرور پیامبران شخصاً نفی کرد و فرمود: «ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له» در مورد آنچه که خدا در رابطه با مسأله‌ی نکاح با زنان برای پیامبر مباح کرده است، گناه و ایرادی بر پیامبر ﷺ نیست. ضحاک گفته است: یهود کثرت ازدواج را بر پیامبر عیب می‌گرفتند، اما خدا نظر آنان را مردود معرفی کرد و فرمود: «سنة الله في الذين خلوا من قبل» در مورد پیامبران پیشین نیز همین سنت خدا جاری بود، به طوری که دایره‌ی موارد مباح را برای آنان وسیع‌تر هم قرار داده بود. قرطبی گفته است: در مورد توسعه‌ی ازدواج حضرت محمد ﷺ سنت و روش پیامبران پیشین را مقرر نموده است، مانند حضرت داود که یک‌صد زن داشته و سلیمان که علاوه بر کنیزان سی‌صد زن داشت.^(۱) «وكان أمر الله قدرا مقدورا» و فرمان خدا از روز ازل قطعیت یافته و غیرقابل تغییر و تبدیل است. بعد از آن از تمام پیامبران تمجید به عمل آورده و می‌فرماید: «الذين يبلغون رسالات الله» آنهایی که خبرشان را به تو گفتم و تو را پیشوای آنان قرار دادیم عبارتند از افرادی که رسالات و پیام‌های خدا را به مردم محل مأموریت خود ابلاغ می‌کنند. «و يخشونه ولا يخشون أحدا إلا الله» و تنها از خدا می‌ترسند و به جز او از هیچ کس نمی‌ترسند. پس تو از آنان پیروی کن. «و كفى بالله حسيباً» همین امر که

خدا ناظر و حسابرس تمام اعمال و افعال باشد، پس نباید از غیر او ترسید بعد از آن خدای متعال حکم پسرخواندگی را که در عهد جاهلیت شایع بود، باطل کرده و می‌فرماید: «ما کان محمد أباً أحد من رجالکم» مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که پیامبر ﷺ با زینب ازدواج کرد، مردم گفتند: محمد با همسر پدرش ازدواج کرده است. آنگاه این آیه نازل شد. ^(۱) زمخشری گفته است: در حقیقت محمد پدر هیچ مردی از شما نبود تا آنچه در رابطه با پدر و مادر و پسر ثابت می‌شود، در مورد او و پسرخوانده‌اش نیز ثابت شود از قبیل حرام بودن صهر و نکاح. ^(۲) «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» اما آخرین پیامبران است و خدا به وسیله‌ی او رسالات آسمانی را خاتمه داده است، و بعد از او دیگر پیام‌آوری نمی‌آید. ابن عباس گفته است، می‌خواهد بگوید: اگر نبوت را با او خاتمه نمی‌دادم، به او پسری عطا می‌کردم که بعد از او پیامبر بشود. ^(۳) «وکان الله بکل شیء علیاً» خدا به گفتار و کردار شما آگاه است و یک ذره از احوال شما از او پنهان نیست. «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیراً» ای اهل ایمان! شب و روز و در سفر و حضر با تهلیل و سپاسگزاری و تمجید و ستایش و تقدیس، از خدا زیاد یاد بکنید. «و سبحوه بکرة و أصیلاً» در بامدادان و شامگاهان خدای خود را تسبیح‌خوان باشید. علما گفته‌اند: بامداد و شامگاه را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون به خاطر نزول فرشتگان در آن دو موقع، با فضل‌ترین و شریف‌ترین زمان به شمار می‌آیند. ^(۴) «هو الذی یصلی علیکم» خدای متعال همیشه با شما مهربان است و به امور شما توجه دارد، و به تمام آنچه مایه‌ی صلاح و رستگاری شما است عنایت دارد. «و ملائکته» و فرشتگانش نیز بر شما درود می‌فرستند و از پیشگاه پروردگار برایتان دعا و طلب بخشودگی و رحمت می‌کنند. ابن‌کثیر گفته است:

۱- ترمذی آن را از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است.

۲- کشاف ۳/ ۴۳۰.

۳- زاد المسیر ۶/ ۳۹۳.

۴- صاوی ۳/ ۲۸۱.

درود خدا بر بندگان این است در حضور فرشتگان از بنده‌اش تمجید می‌کند. و عده‌ای هم می‌گویند: «صلاة» از جانب خدا یعنی رحمت و از جانب ملائک یعنی دعا و طلب بخشودگی.^(۱) «لیخرجکم من الظلمات إلى النور» تا شما را از گمراهی نجات بدهد و شما را هدایت کند و از تیرگی‌های نافرمانی و گناهان شما را بیرون آورده و در فروغ و تجلی طاعت و ایمان قرار دهد. «وکان بالمؤمنین رحیم» رحمت خدا نسبت به مؤمنان بسی وسیع است؛ چون اعمال نیکِ ناچیز آنان را می‌پذیرد و از بسی از گناهان آنان صرف‌نظر می‌کند؛ چون در ایمان خود اخلاص دارند. «تحیتهم یوم یلقونه سلام» شادباش مؤمنان در روزی که با خدای خود ملاقات می‌کنند عبارت است از سلام و احترام از جانب پادشاه دانا. همچنان که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: «سلام قولا من رب رحیم». «وواعدهم أجرا کریم» و برای آنان پاداشی نیکو یعنی بهشت و نعمت‌های جاودانه‌اش را تدارک دیده‌ایم. ابن‌کثیر گفته است: منظور از پاداش نیکو همان بهشت و نعمت‌هایش می‌باشد از قبیل خوردنی و آشامیدنی و لباس و مسکن و پناهگاه و چیزهایی که چشم نظیرش را ندیده و گوش همگونش را نشنیده و به خاطر هیچ انسانی خطور نکرده است.^(۲) بعد از این که یادآور شد که مؤمنان را از تاریکی کفر و گمراهی بیرون آورد و آنان را به نور ایمان و هدایت راهنمایی کرد، به دنبال آن به ذکر چراغ پرفروغی پرداخت که خدا به وسیله‌ی او تمام کائنات را منور کرده و فرمود: «یا ایها النبی انا أرسلناک شاهدا» ای پیامبر! شما را به عنوان گواه بر امت خود و جمیع ملت‌ها مبعوث کردیم تا گواه باشی که پیامبران‌شان پیام خدا را به آنها ابلاغ کرده‌اند. «و مبشرا» و مژده‌ی بهشت را به مؤمنان بدهی. «و نذیرا» و کافران را از عذاب دوزخ برحذر بداری. «وداعیا إلى الله یأذنه» به فرمان خدا - نه از جانب خودت - خلق را به طاعت و عبادت

خدا فراخوانی. ﴿و سراجا منیرا﴾ و تو ای محمد! برای مردم چراغی پرفروغ هستی. که در شب‌های سیاه و تیره از تو پیروی کنند، همان‌طور که در شب تاریک از شهاب هدایت می‌جویند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی ای محمد! تو در درخشش و فروغ مانند آفتاب می‌باشی که جز دشمن سرسخت هیچ کس آن را انکار نمی‌کند. ^(۱) و زمخشری گفته است: خدا او را به چراغی پرفروغ تشبیه کرده است، همان‌طور که به وسیله‌ی چراغ پرفروغ شب تاریک روشن می‌گردد و مردم به وسیله‌ی آن راهیاب می‌شوند، همان‌طور هم خدا به وسیله‌ی او تاریکی شرک را روشن و متجلی کرده است. ^(۲) خدا او را به پنج صفت موصوف کرده است که تمام آنها کمال و جمالند و تمجید و شکوه پیامبر را می‌رسانند و در آخر آنها آورده است: حضرت محمد ﷺ همانند چراغی پرفروغ است که خدا به وسیله‌ی او تاریکی گمراهی را متلاشی کرده است. ﴿و بشر المؤمنین بأن لهم من الله فضلا كبيرا﴾ ای محمد! مخصوصاً به مؤمنان مژده بده که از جانب خدا عطایا و بخشش‌های بی‌پایانی در بهشت پرنعمت دارند. ﴿و لا تطع الکافرین و المنافقین﴾ در امور دین از کافران و منافقان فرمان مبر و با آنان از باب نرمش و مدارا وارد مشو، بلکه بر آنچه که به تو وحی می‌شود استوار و پایدار بمان. ﴿و دع اذاهم﴾ و اذیت و آزار آنها را نادیده بگیر و به این‌که مردم را از تو می‌رانند، اهمیت مده. ﴿و توکل علی الله﴾ در تمام حال و امورات به خدا متکی باش. ﴿و کن بالله وکیلاً﴾ آن‌که به خدا توکل می‌کند، خدا در امور دنیا و آخرت مر او را بس است. صاوی گفته است: آیه نشان می‌دهد که توکل و تکیه کردن به خدا امری است بس بزرگ، پس هر کس به خدا تکیه کند در تمام خواسته‌های دنیا و دینش او را بس است. ^(۴) چون در این آیه در مورد زنان پیامبر ﷺ و قصه‌ی «زید»

و طلاق دادن زینب سخن رفت، بحث در مورد زنان مؤمن و روش نیکو در طلاق دادن آنها را پیش کشیده و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ ای مؤمنانی که خدا و پیامبر را تصدیق کرده‌اید! وقتی قصد ازدواج و عقد زنان مؤمن را نمودید و با آنها ازدواج کردید، ﴿ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ﴾ آنگاه قبل از این‌که با آنها نزدیکی کنید، آنها را طلاق دادید. با این‌که زنان اهل کتاب نیز داخل و مشمول حکمند اما زنان مؤمن را ذکر کرده است، تا یادآور شود شایسته‌تر آن است که یک مرد مسلمان برای نطفه‌ی خود جای نیکو انتخاب کند، و فقط با زنی مؤمن و پاکدامن ازدواج کند.^(۱) ﴿فَإِلَيْكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عَدَةِ تَعْدُوْنَهَا﴾ بر آنان حق استیفای عدد عده را ندارید؛ چون با آنها نزدیکی نکرده‌اید، تا احتمال بارداری برود و زن را به خاطر حفظ نسب خود حبس کنید. ﴿فَتَمْسُوهُنَّ﴾ پس بر شما لازم و واجب است نسبت به آنها کرامت داشته باشید و متعه‌ی آنها را طوری بپردازید که خود بدان راضی و خشنود باشند و به خاطر آسایش قلب آنها مال یا لباس به آنها بدهید، و بدین وسیله سنگینی بار طلاق را از آنان تخفیف بدهید. ﴿وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ و به شیوه‌ی نیکو و بدون ضرر و آزار و پایمال کردن حقوق آنان، آنها را آزاد کنید.^(۲) ابوحیان گفته است: سراح جمیل یعنی گفته‌ی نیکو و آزاد کردن به شیوه‌ی پسندیده، بدون آزار و منع کردن حقی از او.^(۳) بعد از این، خدا مطالب مربوط به احوال زنان پیامبر ﷺ را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ﴾ ای پیامبر! به منظور گشایش و آسان کردن تبلیغ دعوت، ما انواع زنان را برایت مباح قرار داده‌ایم. از جمله زنانی را برایت مباح کردیم که آنها را در مقابل مهری معین به عقد خود درآورده و هم اکنون تحت نکاح تو قرار

دارند.^(۱) «و ما ملکت یمینک مما آفأ الله علیک» و نیز زنانی را برایت مباح قرار دادیم که در جنگ به طریق پیروزی بر کفار به تو تعلق می گیرند. از این رو آنها را به طریق غنایم مقید کرده است که آنها از زنان زرخرید بهترند؛ زیرا در به دست آوردن آنها تلاش و مشقت به کار رفته است که در زنان گروه دوم به کار نرفته است. «و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک» و نیز خویشاوندان نزدیک را برایت مباح قرار دادیم، از قبیل دختر عموها و دختر عمه ها و دختر دایی و دختر خاله ها مشروط به این که با تو مهاجرت کرده باشند. «و امرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبی» و همچنین زنانی مؤمن و صالح را برایت حلال قرار دادیم که برای تقرب به خدا و پیامبر خود را به تو می بخشند. «إن أراد النبی أن یستحککها» اگر بخواهی با یکی از آنها بدون مهریه ازدواج کنی، «خالصة لك من دون المؤمنین» این ازدواج از روی بخشش مهریه مخصوص تو می باشد، و شامل دیگر مسلمانان نمی شود، که ازدواج بدون مهریه برای آنان جایز و حلال نیست. و بخشیدن خود زن نیز برای آنان درست نیست. بلکه مهریه واجب است. «قد علمنا ما فرضنا علیهم فی أزواجهم و ماملکت أیمانهم» از آنچه بر مؤمنان واجب نمودیم از قبیل نفقه و مهر و گواهان عقد و عدم تجاوز از چهار زن، قطعاً آگاهیم و این که علاوه بر زنان آزاد، زنان زرخرید را نیز برای آنان مباح کردیم. اما به منظور آسان کردن امر بر تو، اموری را به تو اختصاص دادیم. «لکیلا یکون علیک حرج» تا فشار و تنگی بر تو نباشد. «و کان الله غفوراً رحیماً» و خدا بخشودگی فراوان و رحمت گسترده دارد. «ترجی من تشاء منه و تؤوی إلیک من تشاء» تو اختیار داری هر کدام از

۱- این یکی از دو نظر مفسران است. و نظر دیگر این که منظور تمام زنان می باشد. خدای تعالی برای پیامبر ﷺ مباح کرده است اگر مهر هر زنی را پرداخت کند می تواند با او ازدواج کند و این نظر از اولی و وسیع تر است. و قرطبی با استدلال به حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها آن را پذیرفته است که می فرماید: «تا خدا زنان را برای پیامبر حلال نکرد، از دنیا نرفت». قرطبی ۲۰۷/۱۴.

زنانت را که بخواهی طلاق بدهی و هر کدام را که بخواهی نگه داری. ^(۱) ﴿وَمِنْ ابْتِغَايَةِ مَنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ و هر وقت خواستی زنی را که در قسم او عزلت کرده بودی پیش خود باز آوری، گناه و ایرادی بر تو نیست. ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ عَیْنَهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ﴾ و یرضین بما آتیتهن کلهن و این که شما را در مورد آنان مخیر کرده ایم، بیشتر مایه ی آسودگی خاطر آنها می شود، پس غمگین نمی شوند و به عمل تو راضی می گردند؛ چون وقتی دریافتند که چنین امری از جانب خدا مقرر شده است بیشتر خاطر آنها آسوده می شود، و در نتیجه احساس غم و درد نمی کنند. ﴿وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِكُمْ﴾ به طریق تعظیم پیامبر ﷺ مورد خطاب قرار گرفته است. یعنی مکنونات نهاد تو و نهاد هر انسان را از قبیل عدالت و بی عدالتی و محبت و کراهت، می داند. تو را در مورد آنها مخیر کردیم تا کار و خواست تو آسان گردد. ﴿وَكَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَلِیْمًا﴾ علمش وسیع و به آشکار و به اعمال شما آگاه است، دارای حلم و بردباری است و هر چیزی را در جای خود قرار می دهد. و در کیفر دادن شتاب به خرج نمی دهد، بلکه آن را به تأخیر می اندازد. فرصت می دهد اما اهمال نمی کند. بخاری از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که «به زنانی که خود را به پیامبر ﷺ می بخشیدند ایراد می گرفتم و می گفتم آیا زنی خود را می بخشد؟ وقتی آیه ی ﴿تَرْجِیْ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْیِیْ إِلَیْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ ابْتِغَايَةِ مَنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكَ﴾ نازل شد، گفتم خدا در برآوردن آرزوهای شتاب دارد». پس از آن خدا فرمود: ﴿لَا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ﴾ بعد از این تُو زن که در عقد و عصمت تو قرار دارند، زنی دیگر برای حلال نیست. ﴿وَلَا أَنْ تَبْدَلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ﴾ و درست نیست یکی از آنها را طلاق بدهی و زنی دیگر به جای او بگیری. ﴿وَلَوْ أَعْجَبَكَ حَسَنُهَا﴾

۱- این نظر ابن عباس است، و مجاهد و ضحاک گفته اند: یعنی برای هر کدام که خواستی قسم انجام می دهی و هر کدام را که خواستی از خود دور می کنی و قسم هر کدام را که خواستی کم می کنی و قسم هر یک را بخواهی زیاد می کنی و در این مورد ایرادی بر تو نیست. البحر ۷/۲۴۷.

هر چند که جمال و حسن وی تو را به شگفت وادارد. ﴿إِلا ما ملكت یمنک﴾ جز کنیزان که در مورد آنها کیفری بر تو نیست؛ زیرا همسر به حساب نمی آیند. ﴿و کان الله علی کل شیء رقیباً﴾ و خدا بر اعمالتان آگاه و گواه است. این آیه انسان را از تجاوز از حدود و تخطی از حلال و حرام برحذر می دارد. مفسران گفته اند: خدا به منظور گشایش و آسان کردن نشر و تبلیغ دین چهار صنف زن را برای پیامبر مباح کرده است: «زنان با مهر و کابین. زنان مملوک، زنان مهاجر، و زنانی که خود را بخشیده اند»، و بعد از نزول آیه ی «تخیر»: ﴿قل لأزواجک إن کنتن تردن الحیاة...﴾ پیامبر ﷺ آنها را مخیر کرد، و آنها خدا و پیامبر و آخرت را اختیار کردند و خدا به احترام آنها، بر پیامبر حرام کرد که با زنی دیگر ازدواج کند و همسری پیامبر را بر آنان منحصر کرد.

تکات بلاغی: ۱- ﴿و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة﴾ به منظور افاده ی عموم به صورت نکره آمده است.

۲- ﴿تخفی... و مبدیه﴾، ﴿الظلمات... و النور﴾ و ﴿مبشرا... و نذیرا﴾ متضمن طباق است.

۳- ﴿قدراً مقدوراً﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۴- ﴿و یخشونه و لا یخشون أحدا﴾ شامل طباق سلب است.

۵- ﴿و سراجاً منیراً﴾ متضمن تشبیه است. تشبیه در اصل چنین است: «ای محمد! تو در هدایت و ارشاد همچون چراغ فروزانی هستی»، پس ادات تشبیه و وجه شبه حذف شد و به صورت تشبیه بلیغ درآمد. همچنان که در محاورات عربی گفته می شود: «علی أسد» و «محمد قمر».

۶- ﴿من قبل أن تمسوهن﴾ متضمن کنایه می باشد. «مس» کنایه از مقاربت است. این یکی از کنایه های مشهور زبان عربی است، و یکی از اسالیب زیبای قرآن است؛ زیرا قرآن از استعمال کلمات قبیح و زشت خودداری می کند.

۷- «بکرة و أصیلاً»، «ترجى و توى» و «ابتغیت ... و عزلت» متضمن طباقت.

۸- در «مبشرا و نذیرا ... و سراجا منیرا» و «سراجا جمیلا ... علیها حلما ... غفورا رحیما» توافق فواصل رعایت شده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ
إِنَاءَهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ
يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَخِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَخِي مِنْ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ
وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ
تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾ إِنْ تُبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفُّوهُ
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ
وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ
وَاتَّبَعْنَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾ إِنْ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾ إِنْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ
مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَ
نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يَعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا ﴿٥٩﴾ لَنْ يَنْتَهِيَ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُزْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ
بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾ مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَقَتْلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾ سُنَّةَ اللَّهِ
فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾ يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا
عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ إِنْ اللَّهُ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ

سَعِيراً ﴿۶۱﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيراً ﴿۶۲﴾ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿۶۳﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَ ﴿۶۴﴾ رَبَّنَا أَنِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيراً ﴿۶۵﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِهاً ﴿۶۶﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً ﴿۶۷﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مِنَ طِيعِ اللَّهِ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً ﴿۶۸﴾ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً ﴿۶۹﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۷۰﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدا احوال زنان پیامبر ﷺ را بیان کرد، در اینجا به ذکر آدابی پرداخته است که باید افراد باایمان به آن آراسته شوند و هنگام وارد شدن به منزل پیامبر اجازه بگیرند، و ایجاد مزاحمت نکنند. پس از آن شرف و بزرگی پیامبر را یادآور شده است که خدا و ملائک بر او درود می فرستند، و با بحث در مورد روز رستاخیز و هول و هراسی که به اهل کفر و گمراهی دست می دهد و بیان حال شقاوت‌مندان و نیکبختان در سرای ابدی، سوره به آخر می رسد.

معنی لغات: «إِنَّاه» پختن و آماده شدن غذا، و اِنِّی به کسر همزه به معنی نضح و رسیدن است. (۱) «مُسْتَأْسِن» درخواست انس و الفت از طریق صحبت کردن است.

«استأنست بحديثه» یعنی در صحبت کردن با او در پی انس و الفت بودم. «متاعاً» اسباب و وسایل مورد نیاز مانند کاسه و غیره. «بهتاناً» بهتان یعنی افترا و دروغ آشکار. بهت به معنی تهمت زدن ناروا می‌باشد. «جلايينهن» جمع جلیاب به معنی لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، شبیه عبا و ملحفه می‌باشد. «المرجفون» جمع مرجف به معنی شایعه‌پراکن و دروغ‌پرداز است. کسی که به دروغ مردم را می‌ترساند. «نغرينك» تو را تشویق و تحریک می‌کنیم. «سعیراً» آتشی زیانه‌کش و بسیار شدید.

سبب نزول: الف؛ از انس روایت شده است که وقتی پیامبر با زینب، دختر جحش ازدواج کرد، مهمانی داد و مردم را دعوت کرد. بعد از این‌که غذا خوردند در منزل پیامبر ﷺ به گفتگو و صحبت کردن پرداختند، در حالی که همسر پیامبر به مردم پشت کرده بود و پیامبر ﷺ خسته شده بود. انس گفته است: نمی‌دانم من به پیامبر خبر دادم یا او به من خبر داد که جماعت رفته‌اند. پیامبر به طرف منزل شتافت و وارد منزل شد، من هم با او رفتم و وارد شدم. اما پرده را در بین من و خودش پایین کشید، و آیه‌ی «حجاب» نازل شد و مردم را پند داد که «یا أيها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی إلا أن یؤذن لکم...» نازل شد. (۱)

ب؛ ابن عباس گفته است: بعضی از مؤمنان زمان غذا خوردن پیامبر را زیر نظر می‌گرفتند، و قبل از صرف غذا وارد می‌شدند و می‌نشستند تا وقت غذا، آنگاه غذا می‌خوردند و نمی‌رفتند. آیه‌ی مذکور در این مورد نازل شد. (۲)

ج؛ از حضرت عایشه رضی الله عنهما روایت شده است که حضرت عمر رضی الله عنهما به پیامبر ﷺ عرض کرد، یا رسول الله! پاک و ناپاک وارد منزل زنان شما می‌شود. ای کاش!

۱- قرطبی ۱/۲۲۴. تمام داستان را در صحیحین بخوانید که در آن معجزه‌ی آشکار حضرت رسول مقرر است.

۲- التسهيل ۴/۱۴۲. ابن جوزی می‌گوید: قول اول که از انس نقل شده است، مشهورتر می‌باشد.

دستور می دادی که حجاب بگیرند، آنگاه آیهی حجاب نازل شد: ﴿وَإِذَا سَأَلْتَهُنَّ فَاَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ...﴾ (۱).

د؛ از سدی روایت شده است: وقتی زنان شب هنگام بیرون می رفتند، افراد هرزه آنها را اذیت می کردند و وقتی زنی را با مقنعه می دیدند او را رها کرده و می گفتند: این زن آزاده است. و اگر زنی را بدون مقنعه می دیدند می گفتند: این کنیز است و او را اذیت می کردند. تا خدا آیهی ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ...﴾ نازل شد. (۲)

تفسیر: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ اضافه ی «بُيُوت» به «نَبی» به منظور تشریف و احترام آمده است، و آیه این ادب والا و عظیم را به مؤمنان یادآور می شود. یعنی ای مؤمنان! به خاطر رعایت حقوق همسران پیامبر و به خاطر عدم آزار و مکدر نکردن خاطر پیامبر ﷺ به هیچ وجه بدون اجازه به منازل ایشان وارد نشوید. ﴿إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرٍ إِنَاءَهُ﴾ جز وقتی که شما را برای خوردن غذای حاضر دعوت می کند آن هم بی آنکه منتظر حاضر شدن و پخته شدن غذا باشید. ﴿وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا﴾ اما وقتی دعوت شدید و اجازه ی ورود یافتید، وارد شوید. ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَرُوا﴾ بعد از این که غذا خوردید، به خانه های خود برگردید و پراکنده شوید و توقف نکنید. ﴿وَلَا مَسْتَأْذِنِينَ لِحَدِيثٍ﴾ این بخش از آیه، بر «غیر ناظرین» معطوف است. یعنی وارد خانه های پیامبر ﷺ نشوید و در انتظار پخته شدن غذا نباشید و سرگرم سخن گفتن با یکدیگر مشوید. ابوحیان گفته است: از نشستن طولانی و شنیدن گفته و سخنان یکدیگر نهی شده اند. ﴿إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ﴾ این کار شما موجب

۱- بخاری آن را روایت کرده است.

۲- زاد المسیر ۶/۴۲۲.

۳- البحر المحیط ۷/۲۴۷.

آزار و ناراحتی پیامبر ﷺ می شود، و مانع انجام دادن بسی از کارهایش می گردد. «فیستحی منکم» حیا و شرم و اخلاق والا و قلب مهربانش مانع می شود که به شما بگوید: بیرون بروید. «و الله لایستحی من الحق» خدای عزوجل از بیان حق ابا ندارد و گفتن حق را رها نمی کند. هیچ چیزی مانعش نمی شود که حق را اظهار و بیان کند. قرطبی گفته است: این ادبی است که خدا آن را به فرومایگان آموخته است. در کتاب ثعلبی آمده است: فرومایگان را بس است که شرع آنها را تحمل نمی کند.^(۱) «و إذا سألتهم متاعا فاسألوهن من وراء حجاب» وقتی از زنان پیامبر ﷺ حاجتی خواستید، از پشت پرده و حجاب از آنها بخواهید. «ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهم» درخواست حاجت از آنها از پشت پرده و حجاب برای دل های شما و آنها پاک تر است و شک و بدگمانی را بیشتر دور می کند. «و ما کان لکم أن تؤذوا رسول الله» شما نباید پیامبر ﷺ را اذیت کنید، که خدا به وسیله ی او شما را هدایت کرده است. «و لا أن تتحکوا أزواجه من بعده أبدا» و بعد از رحلت حضرت رسول با همسرانش هرگز ازدواج نکنید؛ چون آنها مانند مادران شما می باشند و خود پیامبر ﷺ مانند پدر شماست، آیا شایسته است او و خانواده اش را آزار دهید؟ «إن ذلکم کان عند الله عظیماً» یعنی اذیت کردن حضرت و ازدواج با زنانش بعد از رحلتش امری بس عظیم است و گناهی است که خدا آن را نمی بخشد. ابوسعود گفته است: در این بیان تعظیم شأن و منزلت حضرت رسول و لزوم رعایت احترامش چه در حال حیات و چه بعد از رحلت، به شیوه ای آشکار مکتون است.^(۲) بعد از آن می فرماید: «إن تبدوا شیئا أو تخفوه» اگر مطلب و امری را ابراز بدارید یا آن را در دل خود پنهان کنید، «فإن الله کان بکل شیء علیما» خدا از آن با خبر و آگاه است و در مقابل آن پاداش یا کیفر به شما می دهد. بیضاوی گفته است: مراد از این تعمیم، ضمن این که اقامه ی دلیل بر

مقصود است، هراساندن و وعید نیز در آن مقرر است. ^(۱) سپس بعد از نزول آیهی حجاب، محارم را استثناء کرده و می‌فرماید: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَیْهِمْ فِیْ آبَائِهِمْ وَلَا أَبْنَائِهِمْ وَلَا إِخْوَانِهِمْ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِمْ وَلَا أُمَّهَاتِهِمْ وَلَا نِسَاءَهُمْ وَلَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ﴾. بر زنان در مورد ترک حجاب در حضور مردان محرم از قبیل پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [همکیش] و بردگان نشان گناهی نیست. قرطبی گفته است: وقتی آیهی حجاب نازل شد پدران و فرزندان به پیامبر گفتند: ما هم از پشت پرده با آنها صحبت کنیم؟ آنگاه همین آیه نازل شد. ^(۲) منظور از ﴿نِسَاءَهُمْ﴾ زنان مؤمنان است. ابن عباس گفته است: چون زنان یهود و نصاری، زنان مسلمان را برای شوهران خود تعریف می‌کنند، بنابراین برای زن مسلمان حلال نیست چیزی از عورت خود را نشان دهد و کشف کند، تا او برای شوهر کافر خود تعریف نکند. ^(۳) ﴿وَأَتَقِینَ اللَّهَ﴾ ای جماعت زنان! در نهان و در آشکار از خدا بترسید و پرهیزگار باشید. ﴿إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلَیْ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا﴾ هیچ چیزی از امور شما بر او مخفی نیست. همان‌طور که از حرکات اعضا باخبر است از خطورات قلب نیز آگاه است. رازی گفته است: در اینجا این بیان بی‌اندازه نیکو به نظر می‌آید؛ زیرا مطالب قبلی بیانگر جواز خلوت و ترک حجاب در حضور مردان محارم را نشان می‌دهد، پس آن را چنان خاتمه داده است که در موقع خلوت کردن آنها با هم خدا شاهد است، بنابراین برای خدا نهان و عیان یکسان است پس باید پرهیز کنند. ^(۴) بعد از این قدر و منزلت پیامبر اکرم را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ﴾ خدای عزوجل به پیامبر رحم و شفقت دارد و مقامش را گرامی می‌دارد و منزلتش را والا قرار می‌دهد، و فرشتگان نیکو سرشت برای پیامبر دعا و استغفار می‌کنند و از پیشگاه

خدا مسألت دارند که بنده‌ی خود را تمجید کند و او را به مراتب و مقامات والا نایل گرداند. قرطبی گفته است: «صلاة» از جانب خدا به معنی رحمت، و از جانب ملائک به معنی دعا و استغفار، و از جانب امت به معنی دعا و گرامیداشت اوامر و دستوراتش است. و صاوی گفته است: این آیه نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ محل نزول رحمت و به‌طور کلی بزرگترین اولین و آخرین است؛ زیرا «صلاة» خدا بر پیامبر به معنی رحمت همراه با تعظیم است، و از جانب خدا بر غیر پیامبر به معنی رحمت می‌باشد، همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكَ وَمَلَائِكَتُهَا﴾، پس تفاوت بین دو «صلاة» را دریاب و فضل بین دو مقام را بنگر. و بدین ترتیب پیامبر آینه‌ی تمام‌نمایی است که رحمت و برکات خدا در ایشان تجلّی یافته است. ^(۱) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» پس ای گروه مؤمنان! هر چه بیشتر درود و سلام بر او بفرستید؛ چون حق زیادی به گردن شما دارد. شما را از گمراهی نجات داد و به سوی هدایت رهنمون شد و شما را از تاریکی به سوی نور و روشنایی هدایت کرد. پس هر وقت نامش برده می‌شود بگوئید: «بار خدایا! درود و سلام فراوان بر محمد و آلش بفرست». از کعب بن عُجره روایت شده است: گفتیم یا رسول الله! چگونه سلام فرستادن بر تو را یاد گرفتیم، پس چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگوئید: «اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم...» ^(۲) صاوی گفته است: حکمت دعا کردن و طلب استغفار نمودن ملائک و مؤمنان برای پیامبر ﷺ عبارت است از مشرف شدن آنها به آن منزلت، که در این مورد به خدای عزوجل اقتدا کرده و بخشی از حقوق او را بر خلق خدا ایفا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر ﷺ بزرگترین واسطه‌ی هر نعمتی است که به بندگان می‌رسد، و حق چنان است که پاداش فردی را باید داد که سبب نعمت است. و از آنجایی که خلق از ایفای حقش ناتوانند، از پادشاه توانا

مسألت دارند که او را پاداش دهد. و راز گفتن «اللهم صل علی محمد» همین است. (۱)
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ آنان که با کفر ورزیدن و نسبت دادن همسر و فرزند به
 خدا او را آزار می دهند و مانند یهود او را به اوصافی ناشایست از قبیل «دست های خدا
 بسته است» متصف می نمایند، و یا مانند نصاری که می گیرند: «مسیح پسر خدا می باشد»
 و با تکذیب رسالت، پیامبر را از اذیت می کنند و به شریعتش طعنه می زنند و دعوتش را
 مسخره می کنند، ابن عباس گفته است: در مورد افرادی نازل شده است که وقتی پیامبر ﷺ
 با صفیه، دختر «حیی» ازدواج کرد به او طعنه زدند. (۲) ﴿لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾
 خدا چنین کسانی را از رحمت خود بی نصیب کرده و در دنیا با مسلط کردن هول و هراس
 و خفت و خواری بر آنان و در آخرت با عذاب جاویدان آتش، قهر و کین خود را بر آنان
 مستولی می گرداند. ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ و عذابی سخت برای آنان تدارک دیده
 است. در تحقیر و اهانت به آنها مبالغه کرده است. ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا﴾ و آنان که مردان و زنان مؤمن را بدون آنکه مرتکب عمل زشت و جرم و
 جنایتی شده باشند آزار می دهند، ﴿فَقَدْ احْتَمَلُوا بَهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾ قطعاً تهمت و گناهی
 آشکار و دروغ و بهتانی نمایان به گردن گرفته اند. قرطبی گفته است: اذیت خدا و
 پیامبر ﷺ به صورت مطلق آمده است. و اذیت مؤمنان (مرد و زن) را مقید آورده است؛
 چون اذیت خدا جز به ناحق صورت پذیر نیست، اما اذیت مؤمنان ممکن است به حق و
 ناحق باشد. (۳) و بعد از تحریم اذیت، خدا به پیامبر امر کرد که تمام ملت و امت را به
 دست آویزی به اسلام و تعالیم مترقی آن مخصوصاً در امری بسیار مهم یعنی «حجاب»
 فراخواند که کرامت و احترام زن را مصون می دارد و عفت او را حفظ و او را از نظرهای

ناپاک و کلمات نیش‌دار و گزنده، و قصد و خیال‌های خبیث و ناپاک حمایت می‌کند تا مورد آزار افراد هرزه قرار نگیرد. خداوند سبحان در این رابطه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» ای محمد! به زنان پاک - مادران مؤمنان - و دختران با فضیلت و کرامت خود و دیگر زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های گشادی را بپوشند که تمام محاسن و زینت آنها را بپوشاند و نیش و زخم زبان را از آنان دفع بکند و آنان را از زنان جاهلیت جدا و مشخص کند. طبری از ابن عباس روایت کرده که گفته است: در این آیه خدا به زنان مؤمنان دستور داده است که وقتی برای احتیاجی از منزل خارج می‌شوند، با روسری، سر و صورت خود را بپوشانند و یک چشم را نمایان کنند.^(۱) و ابن‌کثیر از محمد بن سیرین روایت کرده است که می‌گوید: در مورد آیه‌ی «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» از عبیده‌ی سلمانی سؤال کردم، در جواب صورت و سرش را بپوشاند و چشم چپش را آشکار کرد.^(۲) «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَعْرِفَ فَلَ يُؤْذِنَ» این پوشش برای آن‌که شناخته شوند و عفت و پاکدامنی آنان مصون بماند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند به احتیاط نزدیکتر است، پس اهل هرزگی و فساد به آنها طمع نمی‌کنند. و عده‌ای نیز می‌گویند: یعنی نزدیکترین و بهترین روش است که مشخص شود آنها زنان آزاده‌اند نه کنیز و برده. «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» و خدا اشتباهات و سهل‌انگاری پیشین آنها را می‌بخشاید، و نسبت به بندگان مهربان است و منافع و جزئیات امور آنها را رعایت می‌کند. بعد از آن خدا تمام موزیان را از هر نوع و گروه که باشند، به انواع کیفر تهدید

۱- این عبارت ابن‌عباس به صراحت وجوب پوشاندن صورت را می‌رساند و روایت ابن‌کثیر از محمد بن سیرین و دیگران نیز از جمله روایات صحیح و صریح در زمینه‌ی وجوب پوشاندن صورت می‌باشد. پس اقوال سلف صالح و پیشوایان و علمای تفسیر کجا و سخنان مدعیان دانش این عصر و زمان کجا که نمایان بودن صورت زن را در حضور مردان بیگانه مباح می‌دانند؟! به اقوال مفسرین در کتاب «روائع البیان» از مولف مراجعه شود. ۳۸۲/۲.

۲- ابن‌کثیر ۱۱۴/۳.

کرده و می فرماید: ﴿لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض﴾ اگر آن منافقان که به ظاهر ایمان دارند و در نهاد کفر را پنهان می کنند، دست از نفاق برندارند، و اگر آن زناکاران فاسد که مرض هرزگی و فساد برقلب آنها چیره گشته است، از هرزگی و فسق دست برندارند، ﴿والمرجفون في المدينة﴾ و آنان که به منظور ایجاد اضطراب و آشفتگی به پخش اراجیف و اکاذیب می پردازند و در بین مردم اخبار بد را پراکنده می کنند، ﴿لنغرينك بهم﴾ تو را بر آنان مسلط می کنیم. ﴿ثم لا يجاورونك فيها إلا قليلا﴾ بعد از این که از مدینه بیرون رفتند جز تعدادی اندک و به مدتی کوتاه در همسایگی تو نپایند و کم کم خود را برای خروج آماده سازند. رازی گفته است: خدا به پیامبر ﷺ وعده داده است که به دست او دشمنانش از مدینه بیرون رانده شده و تبعید می شوند. و بدین وسیله شوکت او را نشان می دهد. ^(۱) ﴿ملعونین﴾ از رحمت خدا دور و بی نصیبند. ﴿أیما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتیلا﴾ هر جا پیدا شوند و گیر افتند با غلبه و چیرگی گرفته می شوند و آنگاه به سبب این که به خدا کافر شده اند سخت کشته می شوند. ﴿سنة الله في الذين خلوا من قبل﴾ این سنت و روش خدا است در مورد منافقین و افرادی که در گذشته به چنین کاری می پرداختند. قرطبی گفته است: خدا در مورد آن که درباره ی پیامبران به پخش اکاذیب می پردازد و نفاق خود را ابراز می دارد، چنین مقرر داشته است که دستگیر و کشته شود. ^(۲) ﴿ولن تجد لسنة الله تبديلا﴾ سنت خدا تبدیل و تغییرپذیر نیست؛ زیرا بر اساسی استوار مقرر است. صاوی گفته است: آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر است. یعنی از وجود منافقین غصه مخور؛ چون این سنت دیرین خداست و روزگار هرگز از وجود آنها خالی نبوده است. ^(۳) بعد از آن خدا به ذکر روز قیامت و هول و هراس آن پرداخته و

می فرماید: ﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ﴾ مشرکان به طریق استهزا و تمسخر زمان فرارسیدن قیامت را از تو می پرسند. ﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ به آنها بگو: من وقت آن را نمی دانم، فقط خدای آگاه به نهان ها آن را می داند و به خاطر حکمتی آن را نهان کرده است، نه فرشتگان مقرب بارگاه را از آن باخبر کرده است و نه پیامبری را. ﴿وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ چه می دانی، شاید زمان فرارسیدن قیامت نزدیک باشد؟ ابوسعود گفته است: این بیان متضمن تهدید آنهایی است که در فرارسیدن روز قیامت خواهان تعجیل می باشند، و متضمن سرزنش فتنه گران است. آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای نشان دادن هول و اثبات آن است. ^(۱) ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ﴾ خدا کافران را از رحمت خود رانده است. ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا﴾ و برای آنان آتشی تند و زبانه کش را تدارک دیده است. ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ برای همیشه در آتش زبانه کش خواهند ماند. ﴿لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ هیچ کس را نمی یابند که آنها را از عذاب خدا نجات بدهد. ﴿يَوْمَ تَقْلُبُ أَوْجُوهُهُمْ فِي النَّارِ﴾ روزی که مانند گوشت کباب صورتشان در آتش زیر و رو می شود. ﴿يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ و در حسرت از آنچه که از دست داده اند می گویند: ای کاش! فرمان خدا و پیامبر را اجرا و اطاعت می کردیم و به این عذاب گرفتار نمی شدیم. ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَانَنَا فَأُضِلُّونَا السَّبِيلَ﴾ آنها می گویند: خدایا! ما از پیشوایان و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنها راه هدایت و ایمان را از ما گم کردند و ما را گمراه نمودند. ﴿رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا ضَعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ﴾ خدایا! عذاب آنان را دو برابر عذاب ما مقرر فرما! چون آنها سبب گمراهی ما بودند. ﴿وَالْعَنِيْمَ لَعْنَا كَبِيرًا﴾ و لعنتشان کن لعنتی بزرگ. بعد از آن خداوند متعال مؤمنان را منع کرده است از این که همچون یهود پیامبر خود را مورد اذیت و آزار قرار دهند و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا

کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا ای اهل ایمان! مانند بنی اسرائیل نباشید که پیامبر خود، موسی را اذیت کردند. موسی از بس که با حیا و آزرم بود کمتر خود را نشان می داد و بدنش همیشه پوشیده بود، یهود می گفتند: موسی مرض «پسی» یا «فتق» دارد. لذا خدا او را تبرئه نمود و تهمت آنها را در مورد موسی تکذیب کرد. بخاری از ابوهریره روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «موسی مردی با حیا و آزرم بود، از فرط شرم و حیا چیزی از پوست بدنش دیده نمی شد، افراد بنی اسرائیل او را اذیت کرده و می گفتند: جز انسانی که پوست بدنش دارای عیبی باشد، هیچ کس این گونه خود را نمی پوشاند. پس یا مرض برص (پسی) در بدن دارد یا بیضه هایش ورم کرده است و یا آفتی دارد. و خدا خواست او را از تهمت یهود تبرئه کند. روزی تنها شد و خلوت کرد، لباس هایش را درآورد و آن را روی سنگی گذاشت و خود را شست، وقتی آمد که آن را به تن کند، دید سنگ با لباسش می دود، موسی عصایش را برداشت و به دنبال سنگ راه افتاد و بانگ برمی داشت: ای سنگ! لباسم را بگذار، ای سنگ لباسم را بگذار، تا از کنار جمعی از بزرگان بنی اسرائیل گذشت در حالی که لخت بود و او را زیباترین خلق خدا دیدند و خدا او را از تهمت و گفته ی آنها تبرئه کرد».^(۱) «وکان عند الله وجیها» موسی در نزد خدا دارای سیمای برازنده و مقام و منزلتی رفیع بود. ابن عباس گفته است: یعنی جاه و منزلتی در نزد خدایش داشت که هر چه را طلب می کرد خدا به او عطا می کرد.^(۲) «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا» ای مؤمنان! در تمام اعمال و اقوالتان از خدا بترسید و او را در نظر داشته باشید، و گفته ی راست و موجب رضایت خدا بر زبان بیاورید. طبری گفته است: یعنی گفته ی حق بگوئید نه ناروا، در گفتار میانه رو باشید نه تجاوزگر و ستمکار.^(۳)

۱- بخاری ۳/۱۱۶ و به ابن کثیر نگاه کن ۳/۱۱۶. ۲- مختصر ابن کثیر ۳/۱۱۶.

۳- طبری ۲۲/۳۸.

﴿یصلح لکم أعلماکم﴾ تا شما را به انجام اعمال صالح موفق گرداند و آن را از شما بپذیرد. ابن عباس گفته است: یعنی حسنات شما را قبول می‌کند. ﴿و یغفر لکم ذنوبکم﴾ و تا گناهان شما را پاک کند و آن را از شما بزداید. ﴿و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما﴾ و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، به مرام خود نایل آمده و به رستگاری بزرگی دست یافته است. بعد از این که آنها را به مکارم اخلاق راهنمایی کرد، قدر و ارزش تکالیف شرعی را به آنها یادآور شد که بشر را به آن مکلف نموده است. خداوند می‌فرماید: ﴿إنا عرضنا الأمانة علی السموات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و أشقن منها﴾ ما فرائض و تکالیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌های استوار عرضه و پیشنهاد کردیم، آنها از قبول و تحمل آن روگردان شدند و از سنگینی و سختی مسؤولیت آن ترسیدند. منظور به تصویر کشیدن عظمت امانت و سنگینی آن است. ابوسعود گفته است: یعنی آن امانت به حدی عظیم است که اگر آن اجسام بزرگ - که نمونه‌ی نیرو و عظمتند - دارای شعور بودند و آن را درک می‌کردند و بدان مکلف می‌شدند، از پذیرفتن آن امتناع نموده و از تحمل آن شانه خالی می‌کردند.^(۱) ابن جوزی گفته است: امانت عبارت است از تکالیف شرعی از قبیل انجام طاعات و ترک گناهان و نافرمانی. و عده‌ای نیز می‌گویند: عبارت است از امانت اموال، اما صحیح آن است که به معنی عموم تکالیف است. و عرضه کردن آن احتمالا به یکی از دو صورت بوده است: اول، این که خدا در وجود آنها ادراک خلق کرده آنگاه حقیقت امانت را بر آنها عرضه کرده و آنها از پذیرفتن آن برحذر شده و از تحمل آن امتناع ورزیده‌اند. دوم، این که منظور نشان دادن عظمت و اهمیت امانت است که به حدی سنگین است اگر آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه می‌کرد، از پذیرفتن آن امتناع می‌کردند، که نوعی مجاز است، مانند این که گفته می‌شود: بار سنگین را به الاغ

عرضه کردم ولی قبول نکرد؛ یعنی قدرت حمل آن را نداشت. ^(۱) «و حملها الإنسان إنه كان ظلوما جهولا» اما انسان آن را قبول و تحمل کرد، واقعا انسان نسبت به خود ستمگر است و به عواقب امور بسیار ناآگاه است. ابن جوزی گفته است: منظور از «أبین» مخالفت نیست، بلکه منظور امتناع ناشی از ترس است؛ زیرا پیشنهاد اختیاری بود نه اجباری. ^(۲) «لیعذب الله المنافقين والمنافقات والمشرکین والمشرکات» ابن کثیر گفته است: از این جهت بنی آدم امانت، یعنی تکالیف را تقبل کرد، تا خدا منافقین را که به ظاهر ایمان دارند اما کفر را در باطن پنهان کرده اند عذاب دهد، و مشرکین را که هم در ظاهر و هم در باطن کافرند، عذاب دهد. «و یتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات» و به اهل ایمان رحم نماید و توبه را از آنان قبول کند و آنان را مشمول بخشایش و رضایت خود قرار دهد. «و کان الله غفورا رحیما» و خدا همواره آمرزنده ی مهربان است و بخشودگیش برای مؤمنان وسیع است و نسبت به آنها بارحم است؛ چرا که انواع کرم و فضل را به آنها عطا کرده است.

تکات بلائی: ۱- اضافه در «لاتدخلوا بیوت النبی» برای تشریف است.

۲- «ادخلوا ... وانتشروا»، «تبدوا ... وتحفوا» و «ثقفوا ... أخذوا» متضمن طباقند.

۳- در «فیستحی منکم ... والله لایستحی من الحق» طباق سلب مقرر است.

۴- «لئن لم ینته المنافقون ... والمرجفون» خاص بعد از عام آمده است؛ زیرا «مرجفون» هم نوعی از منافقین هستند.

۵- در «إنه کان ظلوما جهولا»، «بکل شیء علیم» و «علی کل شیء شهید» مبالغه مقرر است.

۶- در «قتلوا تقتیلا» و «سلموا تسلیما» مصدر برای تأکید آمده است.

۷- «یقولون یا لیتنا أطعنا الله و أطعنا الرسولاً» ابراز حسرت و درد در قالب تمنی آمده است.

۸- «لاتكونوا كالذين آذوا موسى» متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۹- «إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال» متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۱۰- «لیعذب الله المنافقین و المنافقات» و «و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات» شامل مقابله است.

۱۱- «إن الله و ملائکته یصلون» شامل تمجید از پیامبر است. این صیغه سه وجه دقیق بیانی را در بردارد: الف؛ خبر مؤکد به «إن» برای اهمیت آمده است. ب؛ به جمله‌ی اسمیه آمده است که مفید دوام و استمرار می‌باشد. ج؛ به جمله‌ی اسمیه آغاز شده «إن الله»، و به فعلیه خاتم یافته است. «یصلون»، که نشان می‌دهد این تمجید از جانب خدا برای پیامبر مدام تجدید می‌شود.

۱۲- در «أعد لهم سعیرا ... لایجدون لهم ولیا و لانصیرا ... و العنهم لعنا کبیرا» مراعات فواصل به عمل آمده است.

لطیفه: آیه «قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین» به یک نکته‌ی لطیف اشاره دارد و آن این‌که، دعوت جز وقتی که انسان از خود و خانواده‌اش شروع کند سودی نمی‌دهد، و راز این‌که پیامبر موضوع حجاب را از زنان و دختران خود شروع کرده است، همین است.

رد سخن آنان که نمایان بودن صورت زن را مباح دانسته و تعدادی از اقوال

مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن

۱- ابن کثیر گفته است: خدا به زنان مؤمن دستور داده است که وقتی برای نیازی از منزل خارج می شوند صورت خود را با جلباب از بالای سر بپوشانند.

۲- ابن جوزی در مورد فرموده ی «یَدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْهِنَّ» گفته است: یعنی سر و صورت خود را می پوشانند، تا معلوم شود آنها زنان آزاده اند نه کنیز.

۳- ابوسعود گفته است: معنی آیه این است: وقتی برای رفع نیازی بیرون رفتند به وسیله ی آن «جلا بیب» صورت و بدن خود را بپوشانند.

۴- طبری گفته است: وقتی برای برآوردن حاجتی بیرون رفتند، خود را به مانند کنیزان در نیاورند و موی و صورت خود را نشان ندهند، تا افراد هرزه متعرض آنان نشوند. (۱)

۵- در البحر آمده است: منظور از «علیهن» صورت آنها می باشد؛ زیرا در زمان جاهلیت صورت زن ظاهر و نمایان بود.

۶- جصاص گفته است: آیه نشان می دهد که زن باید صورت خود را بپوشاند تا افراد هرزه به طمع نیافتند. این بود بعضی از اقوال مفسران در مورد پوشاندن صورت زن.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی سبا از جمله سوره‌های نازل شده در مکه می‌باشد، که به موضوع عقیده‌ی اسلامی می‌پردازد و یگانگی خدا و نبوت و حشر و نشر را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

* سوره‌ی مبارک با تمجید از خدای عزوجل آغاز شده است که عالم هستی را ابداع و امور و احوال و احکام عالم را استوار قرار داده و با حکمت خود هستی را تدبیر می‌کند، پس خالق و نوآور دانا هموست و یک ذره در آسمان و زمین از علم او نهان نیست، و این امر یکی از بزرگ‌ترین دلایل بر یگانگی پروردگار عالمیان است.

* سوره قضیه‌ی بسیار مهمی را مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارت است از انکار آخرت و زنده شدن بعد از مرگ از سوی مشرکان، لذا به پیامبر ﷺ امر می‌شود که بر تحقق معاد بعد از نابودی اجساد، به خدای بزرگ قسم بخورد: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَكُم﴾.

* سوره داستان بعضی از پیامبران را از جمله «داود» و پسرش، «سلیمان» پیش کشیده است، و نیز نعمت‌های فراوانی را که به آنان ارزانی داشته بود یادآور می‌شود، از قبیل تسخیر باد برای سلیمان، و تسخیر پرنده و کوه‌ها برای «داود» که همراه با او به ذکر و تسبیح می‌پرداختند.

* سوره بعضی از شبهات مشرکین را پیرامون رسالت خاتم پیامبران بررسی و آنها را با دلایل قاطع و برهان کوبنده رد و تکذیب کرده است، همان‌طور که بر وجود و

یگانگی خدا دلایل و براهین کافی آورده است.

* سوره با دعوت مشرکین به ایمان به خدای یگانه که تدبیر امور تمام خلایق را در دست دارد خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: این سوره به نام «سوره ی سبأ» موسوم است؛ چون داستان سبأ در آن آمده است. «سبأ» لقب شاهان یمن بود. مردم یمن در ناز و نعمت و رفاه و شادی و آسایش بسر می بردند. منازلشان عبارت بود از باغ ها و بستان ها، اما چون راه کفر و ناسپاسی را پیش گرفتند، خدا آنها را به وسیله ی سیل بنیان برانداز نابود کرد و آنها را مایه ی عبرت عبرت گیران قرار داد.

خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ ۱ ﴿يَعْلَمُ مَا بَلَّغَ فِي الْأَرْضِ وَمَا يُخْرِجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَنْفُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ﴾ ۲ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَنْفُزُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ ۳ ﴿لِيُخْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ ۴ ﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ الْإِسْمِ﴾ ۵ ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْمَعْرُوزِ الْحَمِيدُ﴾ ۶ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يَنْتَبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مَزْقٍ إِنِّكُمْ لَبِئْسَ خَلْقٌ جَدِيدٌ﴾ ۷ ﴿أَنْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾ ۸ ﴿أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَاشِئَ

نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنِّي فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٩﴾
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَاجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَآلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ
وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾ وَاسْلُمْنَا آلَ الرِّيحِ عُدُوَّهَا
شَهْرَ وَرَوَّاحُهَا شَهْرَ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِبِّ مَن يَفْعَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ
مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نَذْغُهُ مِّنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾ يَفْعَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَ
جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿١٣﴾
فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجَبُّ
أَن لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

معنی لغات: «یبلج» داخل می شود، فرو می رود. «یعرج» صعود می کند، بالا می رود. «یعزب» پنهان و گم می شود. «مثقال» وزن و مقدار. «جنة» به کسر جیم به معنی دیوانگی، و به ضم آن به معنی سپر است. «کسفا» پاره ها. «أوبی» تسبیح بگو. «تأوب» یعنی تسبیح کردن. «سابغات» وسیع و کامل. «السرد» نسج، بافتن حلقه های زنجیر. قرطبی گفته است: در اصل به معنی استوار کردن است. «القطر» مس ذوب شده. «جفان» جمع جفنة و به معنی سینی بزرگ است. «الجوابی» جمع جایه و به معنی حوض بزرگ و استخر است. «منسأته» عصایش.

تفسیر: «الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الأرض» ستایش کامل و تعظیم و تقدیر، شایسته ی خدا می باشد که ملکیت و خلق و تصرف تمام آنچه در عالم هستی قرار دارد از آن اوست. تمام آنها ملک و بنده ی او هستند و تحت اقتدار و تصرف او قرار دارند. پس هم در دنیا و هم در آخرت مر او را ثنا لایق است. «وله الحمد فی الآخرة» و تمام تمجید و ستایش از آن او می باشد و جز او هیچ کس آن را شایسته نیست؛ زیرا فقط

او به اهل دنیا و آخرت نعمت و فضل عطا می‌کند. «و هو الحکیم الخبیر» و هم اوست که در کارش حکیم و به خلقتش آگاه است و در هیچ یک از اعمالش ایراد و اعتراضی بر او وارد نمی‌شود. «یعلم ما یلج فی الأرض و ما یمخرج منها» بعضی از معلومات خدای عزوجل را ذکر می‌کند. یعنی از آنچه در دل زمین فرو می‌رود، از قبیل باران و گنج و جسد مردگان، و از آنچه از آن خارج می‌شود، از قبیل زراعت و آب و چشمه‌سارها و چاه‌ها آگاه است. «و ما ینزل من السماء و ما یرفع فیها» و به آنچه از آسمان فرو می‌آید از قبیل باران و فرشتگان و رحمت و به آنچه به طرف آسمان بالا می‌رود از قبیل اعمال نیکو و دعاها و خالصانه اطلاع دارد و به آن عالم است. «و هو الرحیم الغفور» نسبت به بندگان مهربان است و از گناه توبه‌کاران صرف نظر می‌کند و در کفر آنها شتاب به خرج نمی‌دهد. بعد از آن، گفته‌ی منکران حشر و قیامت را باز گفته و می‌فرماید: «و قال الذین کفروا لا تأتینا الساعة» مشرکین می‌گفتند: قیامت و حشر و نشری در کار نیست. بیضاوی گفته است: آمدن آن را انکار و دیر آمدن آن را مورد استهزا قرار داده‌اند. ^(۱) «قل بلی و ربی لتأتینکم» ای محمد! به آنها بگو: قسم به خدای بزرگ، قیامت می‌آید و شما زنده می‌شوید و حتماً تحقق می‌یابد. ابن‌کنیر گفته است: این یکی از سه آیه‌ای می‌باشد که خدا در آن امر کرده است پیامبر به خدای بزرگ قسم بخورد که قیامت تحقق می‌یابد. آیه‌ی دوم در سوره یونس است: «قل ای و ربی إنه لحق». و آیه‌ی سوم در سوره تغابن است: «قل بلی و ربی لتبعثن». ^(۲) «عالم الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الأرض» به آنچه از دید نهان و از انتظار ناپدید است آگاه می‌باشد و هیچ چیزی هر چند که به اندازه‌ی وزن یک ذره باشد، در عالم اعلی و سفلی از او پنهان نمی‌شود. «و لا أصغر من ذلک و لا أكبر» نه از ذره کوچک‌تر و نه از آن بزرگ‌تر موجودی نیست،

﴿إِلا في كتاب مبين﴾ مگر این که خدا از آن آگاه است و در لوح المحفوظ ثبت است. منظور این است وقتی یک ذره در عالم از نظر خدا مخفی نمی ماند، پس چگونه انسان و احوال انسان از او پنهان می ماند؟ بنابراین هر چند استخوان ها پوسیده و متلاشی شوند، خدا می داند به کجا رفته و پراکنده گشته اند، سپس در روز قیامت آنها را اعاده کرده و باز می آورد. ﴿ليجزى الذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾ در کتاب مبین ثبت است تا به مؤمنانی که در دنیا اعمال نیکو انجام داده اند به بهترین وجه پاداش بدهد. ﴿أولئك لهم مغفرة و رزق كريم﴾ گناهان آنان بخشوده می شود و در منزلگاه پر نعمت، روزی نیکو و کریمانه دارند. ﴿و الذين سعو في آياتنا معاجزين﴾ و آنان که تلاش و جدیت به خرج دادند که قرآن را باطل کنند و بدین وسیله بر پیامبر غلبه کرده و به گمان خود با ایجاد و برانگیختن شبهات پیرامون قرآن و رسالتش، او را ناتوان و درمانده کنند، ﴿أولئك لهم عذاب من رجز أليم﴾ آن مجرمان عذاب دردناک و سختی خواهند داشت. قتاده گفته است: رجز یعنی عذاب بد. ﴿و یری الذين أوتوا العلم﴾ دانشمندان از یاران پیامبران و عالمان عامل که بعد از آنان می آیند می دانند ﴿الذى أنزل إليك من ربك هو الحق﴾ این قرآن که بر تو نازل شده، حق است و از جانب پروردگارت آمده است و باطل در آن جا ندارد. ﴿و یهدی إلى صراط العزيز الحمید﴾ و هر کس به آن دست آویز شود، او را به راه خدا، آن عزیز ستوده راهیاب و هدایت می کند. حمید یعنی در ذات و صفات و افعالش ستوده می باشد. بعد از آن روش مشرکین را در مانع ایجاد کردن در راه دین و مسخره کردن رسول خدا را یادآور شده و می فرماید: ﴿و قال الذين كفروا﴾ کافران و مشرکان مکه که بعث و جزا را انکار می کردند، گفتند: ﴿هل ندلكم على رجل ینبئکم﴾ آیا می خواهید شما را به مردی معرفی کنیم که شما را از سرسام آورترین موضوع باخبر می سازد - منظور آنها حضرت محمد ﷺ است - ﴿إذا مؤقتم کل ممزق﴾ که چون در قبر پوسیده و کاملاً متلاشی شدید و اجسادتان در زمین پراکنده شد و به هر جهت پخش گشتید، به طوری که

به صورت خاک درآمدید. ﴿إِنكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ بعد از فرسوده و پراکنده شدن به صورت مخلوقی جدید خلق خواهید شد؟ منظور از این گفته تمسخر و استهزا می باشد. ابوحیان گفته است: گویندگان این سخن کفار قریش بودند و آن را به طریق تعجب و ریشخند می گفتند، مانند این که یک نفر می خواهد در دیگری شگفتی ایجاد کند و می گوید: می خواهی داستانی عجیب برایت بگویم؟ و چون زنده شدن در نظر آنها محال بود، هر کس که از وقوع آن صحبت می کرد از او تعجب می کردند و او را آدمی ناشناخته و بی نام و نشان می دانستند: ﴿هَلْ نَدْلِكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ﴾. با این که نامش از هر نامی دیگر در قریش مشهورتر بود، به منظور استهزا او را «مردی» خوانده اند. ^(۱) ﴿أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جُنَّةٌ﴾ آیا دروغ را به خدا بسته است یا دیوانه است و چیزی را می گوید که نمی فهمد؟ خدا در رد آنها گفته است: ﴿بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ «بل» برای اضراب است. یعنی موضوع آن طور نیست که آنها گمان می برند، بلکه آنهایی که حشر را انکار می کنند و به آخرت ایمان ندارند، ﴿فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾ بلکه آن کفار به گونه ای در گمراهی قرار دارند و از حق متحیرند که برای آنان موجب عذاب آتش شده و نمی دانند که در گمراهی افتاده اند. و این خود نهایت جنون و حماقت است. بعد از این که دلیل اثبات قیامت را یادآور شد، دلیلی دیگر برای اثبات یگانگی آورده که متضمن تهدید است و می فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ آیا به آسمان و زمینی که از هر جهت آنان را احاطه کرده است مشاهده نمی کنند؟ انسان به هر جا نگاه کند و به هر جهت رو کند آسمان و زمین را در مقابل و پشت سر و در چپ و راست خود می بیند و بر یگانگی صانع و سازنده دلالت دارند. آیا در آن نمی اندیشند تا دریابند هر آن که آنها را خلق کرده است می تواند انسان را بعد از مرگ زنده کند؟ پس از آن آنها را

تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُخَسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقُطْ عَلَيْهِمُ كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ﴾ اگر می‌خواستیم مانند قارون آنها را در زمین فرو می‌بردیم، یا مانند اصحاب الایکله، قطعه‌ای از آسمان را بر آنان فرو می‌ریختیم آنگاه از کجا راه گریزی می‌یابند؟ این جوزی گفته است: یعنی هر جا باشند زمین و آسمان من آنها را در بر می‌گیرد، و من بر آنان تسلط و اقتدار دارم و اگر بخواهم آنها را در زمین فرو می‌برم، و اگر بخواهم قطعه‌ای از آسمان را بر آنان فرو می‌ریزم.^(۱) ﴿إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِبٍ﴾ در آثار قدرت و یگانگی خدا که آن را مشاهده می‌کنند، برای هر بنده‌ای عبرت مقرر است که از گناه برگشته و به خدا روی آورده و به تأمل فرو می‌رود. ابن‌کثیر گفته است: منظور این است: آن‌که قادر است آسمان‌ها را با این وسعت و زمین را با طول و عرضش خلق کند، قادر است انسان مرده را زنده و استخوان پوسیده و متلاشی شده را دوباره جان بخشد.^(۲) بعد از آن داستان داوود و فضل و کرم و بزرگی او را که خدا به او داده بود یادآور شده و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا﴾ لام مقدمه‌ی قسمی محذوف است و تقدیر آن چنین است: به عزت و جلال خدا قسم! از جانب خود فضل و کرمی بس عظیم و گسترده به او عطا کردیم که به تخمین نمی‌آید. مفسران گفته‌اند: آن فضل و کرم عبارت است از نبوت و زبور و تسخیر کوه‌ها و پرنده و نرم کردن آهن و آموزش ساختن زره و غیره. ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾ گفتیم: ای کوه‌ها! با او تسبیح خوان باشید، وقتی تسبیح می‌خواند شما آن را تکرار و بازگو کنید، و همچنین شما ای پرندگان! ابن‌عباس گفته است: وقتی داود تسبیح می‌گفت پرنده با او تسبیح می‌گفت، و وقتی که کلام خدا را می‌خواند، هیچ جاننداری نبود گوش فراندهد و با گریه‌ی او گریه نکند.^(۳) ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ و آهن را در دستش مانند موم نرم کردیم.

قتاده گفته است: آهن را برایش مسخر کرد، به طوری که احتیاج نداشت آن را در آتش گرم کند و با پتک آن را بکوبد، و در دستش مانند موم و خمیر بود. ﴿أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ﴾ که از آن زره کامل و فراخ بساز که انسان را از شر و گزند جنگ مصون بدارد. مفسران گفته‌اند: آهن را در دست می‌گرفت و به مانند خمیر هر کاری را که می‌خواست با آن می‌کرد و در کمتر از یک روز زرهی به ارزش هزار درهم می‌ساخت و هزینه‌ی خوراک را از آن تأمین می‌کرد و بقیه را صدقه می‌داد. ^(۱) «سابغات» صفت موصوفی محذوف است؛ یعنی «دروعا سابغات»، که عبارت است از زره کاملی که تمام بدن را می‌پوشاند و حتی اضافه می‌آید و بر زمین کشیده می‌شود. ﴿وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ﴾ در بافتن زره اندازه را در نظر بگیر به طوری که حلقه‌های آن با هم متناسب باشند. صاوی گفته است: یعنی هر حلقه را با حلقه‌ی کنارش مساوی قرار بده و آن را تنگ گردان تا طوری سفت شود که تیر از لای آن نفوذ نکند و سنگین هم نشود، و همه را یکسان بساز. ^(۲) ﴿وَأَعْمَلُوا صَالِحًا﴾ ای خانواده‌ی داود! عمل صالح و نیکو انجام بدهید و به عزت و عظمت پدرتان متکی نشوید. ﴿إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ من از اعمال شما آگاهم و مراقب آن هستم و در مقابل آن شما را پاداش یا کیفر خواهم داد. امام فخر گفته است: خدا آهن را برای داود نرم کرد و در دستش همچون موم بود و چنین امری برای خدا آسان است؛ چون با آتش بسان مرکب نوشتن نرم می‌شود. پس چه عاقلی آن را از قدرت خدا بعید می‌داند؟ ^(۳) داود اولین کسی بود که زره را از حلقه‌های بافته شده ساخت. قبل از او به صورت صفحه و سنگین بود، همان‌طور که خدا فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لِّكَم لِّتَحْصِنَکُمْ مِنْ بَأْسِکُمْ﴾. بعد از آن نعمت‌های عطا شده به فرزندش «سلیمان» را یادآور شده که به او هم نبوت و ملک و مقامی بس

عظیم عطا کرد، و می فرماید: ﴿وَلَسْلَيَانِ الرِّيحُ غَدَوَهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ﴾ یعنی باد را به زیر فرمان سلیمان در آوردیم به گونه ای که به فرمان او حرکت می کرد! حرکت آن در بامداد به اندازه ی مسافتی بود که یک عابر چابک در طول یک ماه آن را طی می کرد، و مسافتی را که شبانه طی می کرد نیز به اندازه ی مسافتی بود که یک مسافر در طول یک ماه آن را طی می کند. مفسران گفته اند: خدا باد را برای او مسخر کرد که در چند ساعت محدود مسافتی وسیع را طی می کرد، او را با سربازانش حمل می کرد، و او را از شهری به شهری دیگر منتقل می نمود، در نیمروز مسیر یک ماه را با او طی می کرد و تا آخر روز مسیر یک ماه او را باز می آورد. پس در یک روز مسیر دو ماه را طی می کرد. ﴿وَأَسْلَنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ﴾ مس را برایش ذوب کردیم، به گونه ای که مانند چشمه آبی جوشیده از زمین جریان داشت. مفسران گفته اند: جاری کردن مس برای سلیمان همان طور که آهن را برای داوود نرم کرد، دلیلی جلی و معجزه ای آشکار بود. ﴿وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ و جن را به زیر فرمانش در آوردیم که به فرمان و اجازه و میل او عمل می کند و هر کاری که انسان از انجام دادنش ناتوان بود آن را انجام می دادند. تمام این امور به فرمان و تسخیر خدا صورت می گرفت. ﴿وَمِنَ يَزْغِ مَنَّهُمْ عَنْ أَمْرِنَا﴾ و هر کدام از آنها از دستور ما در مورد اطاعت از سلیمان سرباز زند، ﴿نَذِقُهُ مِّنْ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ عذاب آتش زیانه کش را در آخرت به او می چشانیم. بعد از آن اعمالی را بیان کرده است که جن مکلف به انجام آن بودند و می فرماید: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبٍ﴾ اجته برای سلیمان قصور و کاخ های بلند و باشکوه می ساختند. ﴿وَتَمَاثِيلُ﴾ و از مس و شیشه مجسمه های عجیب و حیرت انگیز برای او می ساختند. حسن گفته است: در آن ایام مجسمه حرام نبود، و در شریعت اسلام به منظور جلوگیری از پرستش غیر خدا حرام شد. ﴿وَجَفَانُ كَالْجَوَابِ﴾ و سینی های بزرگ و حوض مانند برای او می ساختند. ابن عباس گفته است: ﴿كَالْجَوَابِ﴾ یعنی حوض مانند. ﴿وَقُدُورٌ رَّاسِيَاتٌ﴾ و دیگ های بسیار بزرگ و نصب و ثابت شده که به سبب بزرگی و

ضخامتشان جابه جا نمی شدند. ابن کثیر گفته است: «قدور راسیات» یعنی دیگ های ثابت و نصب شده که به خاطر بزرگی شان جابه جا نمی شوند.^(۱) «اعملوا آل داوود شکرا» به آنها گفتیم: ای خانواده ی داود! در مقابل این همه نعمت های ارجمند خدا را سپاسگزار باشید. خدا فضل بزرگ و مقام و منزلت رفیع را به شما اختصاص داده است، بنابراین با اطاعت و عبادت شکر او را به جا بیاورید. «و قلیل من عبادی الشکور» و اندکند بندگان که خدا را در مقابل نعمت هایش سپاسگزار باشند. ابن عطیه گفته است: متضمن تشویق به امر سپاسگزاری خدا می باشد.^(۲) بعد از آن کیفیت مرگ سلیمان را بیان می نماید: «فلما قضینا علیه الموت» وقتی مرگ سلیمان را مقرر کردیم، و مرگ مهمان او شد، «ما دلهم علی موته إلا دابة الأرض تأکل منسأته» جن را از مرگ سلیمان مطلع نکرد مگر موربانه که عصای سلیمان را به تدریج می خورد. «فلما خر تبین الجن أن لو كانوا يعلمون الغیب» وقتی سلیمان از روی عصایش به زمین افتاد، برای جن معلوم و روشن شد که اگر آن طور که گمان می کردند، از غیب باخبر بودند، «ما لبثوا فی العذاب المہین» مدتی طولانی در عذاب خفت انگیز و سخت نمی ماندند. مفسران گفته اند: انسان ها می گفتند که اجنه از غیب و آینده باخبرند و می دانند در آینده چه اتفاقی می افتد. سلیمان در محراب با تکیه بر عصایش به نماز ایستاده بود، در همان حال درگذشت و مدت یک سال در همان حالت ماند و جن اعمال سخت خود را انجام می دادند و نمی دانستند سلیمان مرده است. تا این که موربانه عصایش را خورد و به زمین افتاد، آنگاه فهمیدند که سلیمان مرده است و انسان دریافت که جن غیب نمی داند؛ چون اگر می دانستند، آن مدت طولانی در عذاب سخت نمی ماندند. آنها گمان می کردند زنده است و انگهی مرده بود.

- تکات بلاغی: ۱- «الحمد لله» به منظور افاده‌ی حصر، هر دو طرف معرفه آمده‌اند؛ یعنی جز او هیچ کس شایسته‌ی حمد نیست.
- ۲- «یلج و یخرج»، «ینزل و یعرج» و «أصغر و أكبر» متضمن طباقند.
- ۳- «و هو الحکیم الخبیر»، «و هو الرحیم الغفور» و «و قلیل من عبادی الشکور» حاوی صیغه‌ی مبالغه می‌باشند.
- ۴- «لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات ...» و «و الذین سعو فی آیاتنا معاجزین» متضمن مقابله می‌باشد.
- ۵- در «هل ندلکم علی رجل ینبئکم» استفهام به منظور تمسخر و استهزا آمده است.
- ۶- در «آتینا داوود منا فضلا» غرض از نکره آوردن تفضیم است.
- ۷- در «غدوها شهر و رواحها شهر» ایجاز به حذف مقرر است؛ یعنی «مسیره شهر».
- ۸- «و جفان کالجواب» حاوی تشبیه است و به نام تشبیه مرسل مجمل موسوم است؛ چون ادات تشبیه ذکر و وجه شبه حذف شده است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْنِ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِیْ أَكُلِ خَطِیْ وَ أَثَلٍ وَ شِیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ ﴿١٦﴾ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِیْ إِلَّا الْكَفُورُ ﴿١٧﴾ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَى الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا قُرْیَ ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّیْرَ سِیْرُوا فِيهَا لَيَالِیْ وَ أَیَّامًا آمِنِینَ ﴿١٨﴾ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ وَ مَرَقَتَاهُمْ كُلُّ مِرْقٍ إِنْ فِی ذَلِكَ لَآیَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ﴿٢٠﴾ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ

سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ ﴿٢١﴾
 قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا
 لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَتَفَعَّلِ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ
 حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٣﴾ قُلْ مَنْ
 يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِبْنَاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾
 قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا
 بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ
 الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾
 وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً
 وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ
 إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ الْأُولَىٰ اسْتُضْعِفُوا
 لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ
 صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ
 اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكَرُوا اللَّيْلِ وَالنَّهَارَ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسَرُّوا
 النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدا با آوردن نام «داود» و «سلیمان»، سپاسگزاران نعمت هایش را یادآور شد، با آوردن داستان «سبأ» حال و ناسپاسی کافران را در مقابل نعمت هایش بیان نمود تا برای قریش پند و عبرت و برحذر داشتن بوده و یادآور جریان مصایب و بدبختی هایی باشد که نصیب ناسپاسان نعمت

خدا شد. بعد از این نعمت هایش را به کفار یاد آور شده است، تا به عبادت و سپاسگزاری او رو بیاورند.

معنی لغات: «سبأ» قبیله ای از عرب است که در یمن سکونت داشتند. به نام جدشان «سبأ بن یثجب بن قحطان» موسوم شده اند. «العرم» حایل بین دو چیز. نحاس گفته است: آبی که در بین دو کوه جمع می شود و در جلوی آن مانع و سدّی وجود دارد، «عرم» است. ^(۱) «خط» تلخ و زشت و بدقیافه. هر گیاه تلخی که قابل خوردن نباشد، خمط است. شیر ترشیده نیز خمط است. «أثل» درخت بی ثمر. فراء گفته است: شبیه گز است اما از آن بلندتر است. منبر پیامبر ﷺ از آن ساخته شد. «سدر» فراء گفته است: یعنی سرو. از هری گفته است: سدر دو نوع است: سدری که هیچ نفع و فایده ای ندارد و از برگ هایش برای غسل استفاده نمی شود و میوه ای سفت و بدبو دارد که قابل خوردن نیست. نوع دیگر آن سدری است که بر روی آب می روید و میوه ی آن «نبق» نامیده می شود که شیرین و خوشمزه است و از برگ آن برای غسل استفاده می شود. ^(۲) «ظهير» معین، یاور. «الفتاح» قاضی و حاکم حق.

تفسیر: «لقد کان لبساً فی مسکنهم آیه» لام مقدمه ی قسم است. یعنی قسم به خدا! در محل سکونت قوم سبأ در یمن دلیل و برهانی بس عظیم و دال بر وجود و قدرت خدای متعال مقرر است، خدایی که می تواند پاداش نیکو به نیکوکار و کیفر سخت به بدکار بدهد، لذا چون قوم سبأ شکر نعمت را به جای نیاوردند، خدا سرزمین و مملکت آنها را ویران کرد و آنان را پراکنده نمود، و آنها را به بدترین وجه فرو پاشید، و آنها را برای اهل عبرت، پند و عبرت قرار داد. سپس خدای متعال به بیان نعمت هایی می پردازد که به «سبأ» داده و می فرماید: «جنتان عن یمین و شمال» در طرف راست دره دو باغ بسیار بزرگ

و وسیع و سرسبز قرار داشت که هر نوع میوه و ثمر در آن موجود بود، و در سمت و طرف شمال نیز چنین بود. قتاده گفته است: باغ‌ها و بستان‌هایشان دارای درختان پرثمر بود. انسان از سایه‌ی آنها شاد و مسرور می‌شد. گاهی زن سبد یا زنبیلی را بر سر خود می‌گذاشت و از زیر درختان عبور می‌کرد، میوه از درختان می‌افتاد و سبد را پر می‌کرد و بدون تلاش و زحمت و گرفتن شاخه‌ها میوه چیده می‌شد؛ زیرا میوه کاملاً رسیده بود.^(۱) و بیضاوی گفته است: منظور فقط دو باغ نیست، بلکه منظور دو مجموعه از باغ‌های متعدد است. مجموعه‌ای در طرف راست شهر و دیگری در طرف شمال قرار داشت، و هر مجموعه به بستان و باغی موسوم شده بود؛ چون به سبب نزدیک بودن و به هم چسبیدن آنها انگار تبدیل به یک باغ شده بودند.^(۲) ﴿كلوا من رزق ربکم واشکروا له﴾ از زبان پیامبران به آنها گفتیم: از فضل و کرم و نعمت‌های خدا بخورید، و در مقابل این نعمت‌ها پروردگار را سپاسگزار باشید. ﴿بلدة طيبة ورب غفور﴾ این سرزمین و شهر که در آن مسکن دارید، شهری است نیکو؛ خاکش پر نعمت و هوایش خوب و دارای خیر و برکت فراوان است. و خدایان که به شما روزی داده است، امر نموده که او را سپاسگزار باشید، پروردگاری بخشاینده و آمرزنده می‌باشد. ﴿فأعرضوا فأرسلنا علیهم سیل العرم﴾ آنها از فرمانبری خدا و پیروی از او امر پیامبرانش سرپیچی کردند و لذا سیل ویرانگر و سخت بر آنان فرستادیم که بر اثر شدت و ویرانگری قابل تحمل نبود و باغ‌ها و منازل آنان را با خود برد. طبری گفته است: وقتی از پذیرفتن پیام خدا و تصدیق پیامبران سرپیچی کردند، سد شکاف برداشت، آنگاه سیلاب بالا آمد و باغ‌های آنان را فرو برد و سرزمین و منازل آنان را ویران ساخت. ﴿وبدلناهم بجهنم جنتین ذواتی أکل خطی﴾ آن دو باغ پرثمر را به دو باغ خشک و پژمرده تبدیل کردیم که دارای میوه‌ای تلخ و بد بودند.

«وَأَثَلُ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ» و آنها را به تعدادی ناچیز از درختان بی ثمر مانند گز و سدر تبدیل کردیم. رازی گفته است: خدا بر آنان سیلی روانه کرد که اموالشان را غرق و منازلشان را ویران کرد. «خمط» به هر درختی خاردار گفته می شود که ثمری تلخ داشته باشد. «اثل» نوعی گز است و جز در بعضی اوقات ثمری ندارد و ثمری مانند بادام یا کمی کوچکتر و با همان مزه دارد. «سدر» درختی مشهور است، و از این رو گفته است: «قلیل»، که بهترین درخت آنان بود، خدا در آیه طریقه ی ویران نمودن را بیان کرده است؛ چون باغ هایی که انسان در آن زندگی کند میوه های نیکو می دهند، پس اگر چند سال متروک بماند به نزار و بیشه تبدیل شده و درختان درهم می پیچند، و گیاهان هرزه در آن می روید، در نتیجه ثمر کم و درختان زیاد می شوند. مفسران گفته اند: نام بردن از باغ های جایگزین «جنتین» شامل نوعی تمسخر است؛ زیرا گز و سدر و درختانی که ثمری تلخ و بد دارند، باغ نامیده نمی شوند؛ چون درختانی تقریباً بی سودند. و تعبیر به طریق مشاکله آمده است. «ذَٰلِكَ جَزِينَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا» آنها را به سبب کفرشان به این عقوبت زشت کیفر دادیم. «وَهُلْ نَجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ» جز افرادی که در کفر مستغرق شده اند، چنین کیفری شدید را به احدی نمی دهیم. مجاهد گفته است: یعنی جز کسی که در کفر غرق شده، کسی این چنین مجازات نمی شود؛ چون خدا گناهان مؤمنان را می بخشد و کافر در مقابل عمل بدش مجازات می شود.^(۱) «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قَرَىٰ ظَاهِرَةً» این بیان تنمهی نعمت های خدا می باشد که به آنها عطا کرده بود. یعنی در بین سرزمین سبأ و سرزمین شام که برکت خود را برای مردمان در آن قرار داده بودیم، از یمن تا شام آبادی های به هم پیوسته قرار داده بودیم که به دلیل پیوستگی و نزدیکی به یکدیگر مسافران می توانستند آنها را ببینند. «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ» و رفت و آمد بین دهات و

شهرهای آنها و شام را، به اندازه مقرر نموده بودیم، از یک منزل به منزلی دیگر و از دهکده‌ای به دهکده‌ای دیگر می‌رفتند. ﴿سَیْرُوا فِیْهَا لَیَالِیَ وَاَیَّامًا آمِنِیْنَ﴾ به آنان گفتیم: هر وقت خواستید در بین این اماکن به سیرو سفر بپردازید، در خلال شب و طول روز بی‌پاک باشید و نترسید و آسوده خاطر باشید. ز مخشری گفته است: مسافر از یک دهکده حرکت می‌کرد و شب را در دهکده‌ای دیگر به سر می‌برد، تا به سرزمین شام می‌رسید، نه بیمی داشت و نه گرسنه می‌ماند و نه تشنه می‌شد و نه از دشمنی خبری بود. نیاز به حمل توشه و آب نبود و در کمال امنیت و بدون هیچ‌گونه ترسی می‌رفتند.^(۱) ﴿فَقَالُوا رِیْنَا بَاعِدَ بَیْنِ اَسْفَارِنَا﴾ نشان می‌دهد که چگونه در مقابل نعمت خدا کفران و ناسپاسی کردند. یعنی وقتی در ناز و نعمت فرو رفتند، و از سلامت و آرامش خسته شدند و از آسایش به تنگ آمدند، از خدا طلب کردند که دهات به هم پیوسته‌ی آنان را از هم دور کند، تا در بیابان‌هایی بدون آب و علف سفر کنند و با خود توشه‌ی راه بردارند. خدا با ویران کردن آن دهکده‌ها و تبدیل نمودن آن به بیابان برهوت، دعای آنان را اجابت کرد. ﴿وَوَظْلَمُوا اَنْفُسَهُمْ﴾ با کفر و انکار نعمت، به خود ظلم کردند. ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِیْثَ﴾ وضع آنان را به صورت داستان درآوردیم که برای مردم بعد از آنان بازگو شود. ﴿وَمَرْقَنَاهُمْ کُلَّ مَمْزُقٍ﴾ و آنان را آواره و دربه در و پراکنده کردیم. ﴿اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُوْرٍ﴾ در مطالب مذکور در داستان آنها برای هر بنده‌ای که در موقع بلا و مصیبت شکیب و صبور و در مقابل نعمت سپاسگزار باشد، پند و اندرزهای شگفت‌انگیز مکنون است. مقصود از بازگویی قصه‌ی سبأ، بر حذر داشتن انسان از کفر و ناسپاسی در مقابل نعمت است، تا بلایی که بر سر پیشینیان آمد، بر سر آنها نیاید. از این رو قصه‌ی آنها ضرب‌المثل شده که می‌گویند: «همدستان سبأ رفتند». بعد از آن خدا سبب گمراهی مشرکان را بیان کرده و

می فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ أِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾ در مورد این گمراهان، گمان شیطان ملعون تحقق یافت که گمان می برد می تواند با آراستن باطل و ناروا برای آنها، آنان را از راه منحرف کند، و قسم خورد و گفت: ﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾، پس گمانش لباس تحقق به تن کرد. مجاهد گفته است: شیطان گمان محض می برد، اما این گمان تحقق یافت. (۱)

﴿فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ مردم از فراخوانی شیطان به سوی گمراهی پیروی کردند، جز تعدادی اندک از مؤمنان که از او تبعیت نکردند. قرطبی گفته است: جز تعدادی اندک از مؤمنان کسی در امان نماند. و از ابن عباس روایت شده است: تمام آنها مؤمن بودند. پس (من) برای تبیین است نه تبعیض. ابلیس که از غیب بی خبر است از کجا به درستی گمان خود پی می برد؟ چون وقتی با وسوسه آدم را فریب داد، گمان حاصل کرد که می تواند همان کار را با نسلش نیز انجام دهد، و گمانش هم محقق شد. (۲) ﴿وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾ شیطان به وسیله ی وسوسه و فریب بر آنان تسلطی نداشت. ﴿إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَوْمَئِذٍ بِالْآخِرَةِ مَنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍ﴾ جز به خاطر حکمتی والا، و آن عبارت است از این که علم خود را در مورد آن که مؤمن است و آخرت را تصدیق می کند و آن که در مورد آن مشکوک است، برای بندگان ابراز داریم. پس هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می دهیم. قرطبی گفته است: یعنی شیطان آنها را با زور وارد کفر نمی کند، بلکه فقط می تواند درخواست کند و کفر را آراسته جلوه دهد. (۳) و حسن گفته است: به خدا شیطان آنها را نمی زند و آنان را وادار به انجام کاری نمی کند، و جز فریب و آرزو و درخواست، کاری نمی کند که آنها درخواستش را اجابت کردند. (۴) ﴿وَرِيكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ﴾ ای محمد! خدایت همه چیز را زیر نظر دارد، و هیچ چیز از اعمال انسان از او پوشیده

نمی‌ماند. اعمال آنان را ثبت و ضبط می‌کند و از قصد و احوال آنها باخبر است. صاوی گفته است: شیطان سبب اغوا و فریب است نه خالق آن. پس خدا هر کس را که بخواهد از شیطان محفوظ می‌دارد، و هر کس را که بخواهد شیطان او را اغوا کند، شیطان را بر او مسلط می‌کند، و هر دو عمل خدا می‌باشند.^(۱) حکمت در تسلط شیطان بر بندگان، امتحان و آزمایش است تا پاک و ناپاک از هم جدا شوند. و معنی «لنعلم» این است که علم خود را به انسان ارائه دهیم، و گرنه خدا به همه چیز چه در گذشته و چه در آینده آگاه است. «قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله» به مشرکان بگو: شرکایی را بخوانید که آنها را پرستش می‌کردید و گمان می‌بردید آنها پروردگار قابل پرستش می‌باشند. آنها را بخوانید تا خیر و نیکی برایتان فراهم کنند و شر و ناپسندی را از شما دور کنند. ابو حیان گفته است: این که خدا از آنها خواسته است خدایان را بخوانند، برای نشان دادن ناتوانی و درماندگی آنها می‌باشد تا بدین وسیله بر آنان حجت اقامه کند.^(۲) «لا یملکون مثقال ذرة» آنها دارای یک ذره خیر و شر و زبانی نیستند. «فی السموات و لا فی الأرض» نه در آسمان‌ها و نه در زمین؛ یعنی در عالم بالا و پایین قدرت انجام دادن کاری را در گیتی ندارند. «و ما لهم فیها من شرك» آن خدایان، در خلق و تصرف و مالکیت آن دو در کنار خدا شرکت و دخالتی ندارند. «و ما له منهم من ظهير» و در تدبیر امور آسمان و زمین آنها خدا را یاور و مددکار نیستند. بلکه فقط خود خالق همه چیز است. و امر نابود کردن تنها در قبضه‌ی قدرت او می‌باشد. بعد از این که خلق و ملک را از آنها نفی کرد، شفاعت را نیز از آنها نفی کرده و می‌فرماید: «و لا تنفع الشفاعة عنده إلا لمن أذن له» هیچ فردی از پیامبران یا فرشتگان در پیشگاه خدا قادر به شفاعت نیست مگر این که خود خدا به او اجازه‌ی شفاعت بدهد. پس آنها چگونه گمان می‌برند که خدایانشان برای آنان شفاعت

می‌کنند؟ ابن‌کثیر گفته است: به خاطر عظمت و جلال و شکوه مقام خدا، هیچ یک از بندگان یارای شفاعت را ندارند، مگر بعد از این‌که خود اجازه‌ی شفاعت را بدهد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾، و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾، و به خاطر بلندی مقام و نشان دادن منزلت مبارک حضرت محمد ﷺ، شفاعت به سرور فرزندان آدم داده می‌شود، و حضرتش بزرگ‌ترین شفیع در پیشگاه خدا می‌باشد. و این شفاعت زمانی است که در مقام ستوده (مقام محمود) می‌ایستد و برای تمام خلق خدا شفاعت می‌کند. ^(۱) ﴿حَقِّي إِذَا فَزَعُ عَنْ قُلُوبِهِمْ﴾ تا زمانی که بیم و هراس از قلوب شفاعت‌کنندگان اعم از فرشتگان و پیامبران زایل می‌شود، ﴿قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبِّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ﴾ به یکدیگر می‌گویند: خدا در مورد شفاعت چه فرمود؟ آنها می‌گویند: شفاعت مؤمنان را اجازه داده است. قرطبی گفته است: در حالی که پیامبران و فرشتگان از کیفر خدا در هراس و بیمناکند، خدا به آنها اجازه‌ی شفاعت می‌دهد. آنها می‌ترسند در آن روز هولناک تقصیری از آنان نمایان شود. و وقتی این هراس از آنان زایل شد و مسرور گشتند، از فرشتگان می‌پرسند: خدایتان چه فرمان داد؟ آنها هم می‌گویند: فرمان حق را داد؛ یعنی به شما اجازه داد که برای مؤمنان شفاعت کنید. ^(۲) ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ کبریا و بلندی مقام فقط از آن خدا می‌باشد. ابوسعود گفته است: این جمله دنباله‌ی گفته‌ی شفاعت‌کنندگان است و به عظمت و علو مقام حضرت باری اعتراف می‌کنند. بنابراین هیچ کس بدون اجازه‌ی او لب به سخن نمی‌گشاید. ^(۳) بعد از آن مشرکین را در مورد پرستش غیر خدای خالق و رازق توبیخ کرده و می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ به آنها بگو: چه کسی با نزول

باران از آسمان و با فراهم کردن ثمر و رویاندن نباتات در زمین شما را روزی می دهد؟ ﴿قُلِ اللَّهُ﴾ به آنها بگو: خدا روزی رسان است نه خدایان دروغین شما. ابن جوزی گفته است: به منظور اقامه ی دلیل بر این که هر آن کس روزی می دهد همو شایسته ی پرستش است، خدا به پیامبر دستور داد که از کفار بپرسد در حالی که خود آنها جز خدا روزی رسانی را نمی شناختند. به همین دلیل ﴿قُلِ اللَّهُ﴾ در جواب آمده است؛ چون جز همین جوابی نداشتند.^(۱) ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. این طرز بیان نهایت انصاف با خصم را نشان می دهد. ابوحیان گفته است: با این که معلوم و مشخص است آن که خدا را به تنهایی پرستش می کند هدایت شده است، اما با این وجود کلام را به صورت شک و تردید آورده است. در صورتی که آن که غیر از خدا را پرستش می کند گمراه است. در این بیان انصاف و نرمش و لطف در دعوی مقرر است و به صورت «تعریض» به گمراهی آنان اشاره می کند که از تصریح رساتر و بلیغ تر است. عرب می گویند: از من و تو، خدا دروغگو را خوار کند، در صورتی که یقین دارد که طرف دروغگو می باشد.^(۲) ﴿قُلِ لَا تَسْأَلُون عَمَّا أَجْرُنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ به آنها بگو: در مقابل گناهایی که ما مرتکب شده ایم شما مؤاخذه نمی شوید، و در مقابل عمل شما از ما بازخواست به عمل نمی آید. بلکه هر انسانی مسؤول عمل خودش می باشد. و این بیان نرمش و کوتاه آمدن در مجادله و انصاف و عدالت را می رساند. زمخشری گفته است: این بیان اولی انصاف را بیشتر و رساتر نشان می دهد؛ چون گناهان را به خود نسبت می دهد و عمل را به مخاطبان.^(۳) ﴿قُلِ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ﴾ بگو: خدا در روز رستاخیز ما و شما را با هم جمع کرده و آنگاه در بین

۲- البحر المحيط ۷/۲۷۹.

۱- تفسیر ابن جوزی ۶/۴۵۴.

۳- کشاف ۳/۴۶۲.

ما بر مبنای حق و عدالت قضاوت و حکم می‌کند. ﴿و هو الفتح العليم﴾ و همو حاکمی است عادل که به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد و به احوال بندگان آگاه است. در نتیجه افراد برحق را وارد بهشت کرده و افراد بر باطل را روانه‌ی دوزخ می‌کند. ﴿قل أرونی الذین ألحقتم به شرکاء﴾ این هم توییخی دیگر است که به خاطر قرار دادن شریک برای خدا مورد سرزنش قرار گرفته و خطای بزرگ آنها را نشان می‌دهد. یعنی این بت‌ها را به من نشان بدهید که آنها را به خدا ملحق کرده و آنها را در خدا بودن شریک «الله» قرار داده‌اید، تا بدانم و ببینم با کدام صفت شایستگی پرستش را پیدا کرده و در کنار خدایی قرار می‌گیرند که شبیه و مانند ندارد؟ ابوسعود گفته است: این بخش از آیه ضمن این که بر آنان حجت اقامه می‌کند متضمن مزید سرزنش نیز هست.^(۱) ﴿کلا بل هو الله العزيز الحكيم﴾ آنان را سرزنش کرده و بر حذر می‌دارد. یعنی موضوع آن‌طور که شما گمان کرده‌اید و برایش انباز قرار داده‌اید نیست، بلکه او خدای یگانه و یکتا و مقتدر و مسلط بر کار خود می‌باشد و در تدبیر امور خلقتش حکیم است، بنابراین هرگز شریک نخواهد داشت. ﴿وما أرسلناک إلا کافة للناس بشیرا و نذیرا﴾ ما تو را تنها برای عرب‌ها مبعوث نکرده‌ایم، بلکه تو را به عنوان مژده‌دهنده و بر حذر دارنده از عذاب دوزخ، برای عموم خلق فرستاده‌ایم. ﴿ولکن اکثر الناس لا یعلمون﴾ اما کافران نمی‌دانند، در نتیجه نادانی آنان را به آن گردنکشی و گمراهی که بر آن هستند وادار می‌کند. ﴿و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین﴾ مشرکین به طریق استهزا و تمسخر می‌گویند: اگر راست می‌گویید این عذابی که ما را از آن می‌ترسانید کی تحقق می‌پذیرد؟ آنها پیامبر و مؤمنان را مورد خطاب قرار داده‌اند. ﴿قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون عنه ساعة و لا تستقدمون﴾ بگو: برای عذاب شما زمانی معین مقرر است و در موقعی که خدا معین کرده است می‌آید و به خاطر

خواست هیچ کس به تأخیر نمی افتد و به دلخواه هیچ کس هم پیش از موعد نمی آید. در مورد عذاب خدا عجله نکنید؛ چون به طور حتم می آید. بعد از آن فرو رفتن مشرکین را در دشمنی و تکذیب پیامبر یاد آور شده و می فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِنُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ کافران گفتند: به قرآن و کتب آسمانی پیشین که در اثبات حشر و نشر سخن گفته اند ایمان نداریم. ﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ اگر حال ستمگران منکر بعث و حشر و نشر را در قرارگاه محاسبه می دیدی، ﴿يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ﴾ یکدیگر را ملامت و سرزنش می کنند. جواب ﴿لَوْ﴾ به منظور ایجاد هراس حذف شده و تقدیر آن چنین است: امری هراس انگیز و سرسام آور را می دیدی. ﴿يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ﴾ پیروان به رؤسای خود می گویند: اگر شما ما را گمراه نمی کردید ما مؤمن و هدایت شده بودیم. ﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا أَنْتُمْ صَدُّوا عَنْهُ﴾ بعد از جاء کم؟ رؤسا به پیروان می گویند: آیا بعد از این که هدایت و ایمان به سوی شما آمد ما شما را از آن مانع شدیم؟ البته نه، موضوع چنان نیست که شما می گوید. ﴿بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴾ بلکه خودتان کافر شدید؛ چرا که تبهکار بودید و در تبهکاری غرق شده بودید. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ پیروان به پیشوایان خود می گویند: بلکه شما شب و روز ما را فریب می دادید و این امر از ایمان آوردن ما جلوگیری کرد. ﴿إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا﴾ آنگاه که از ما می خواستید به خدا کافر شویم و برایش شریک قرار دهیم. و اگر شما باطل را برای ما نمی آراستید ما کافر نمی شدیم. ﴿وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ﴾ رأوا العذاب هر دو گروه وقتی با عذاب روبرو شوند پشیمانی خود را از ترک ایمان پنهان نموده و از ترس عیب و عار آن را مخفی می نمایند. ﴿وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ علاوه بر عذاب آتش، زنجیر را در گردن کفار قرار می دهیم. ﴿هَلْ يَجْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ آیا جز به سزای آنچه از کفر و گناه انجام می دادند می رسند؟

- تکات بلاغی: ۱- در «یمین ... و شمال»، «بشیر ... و نذیر»، «تستقدمون ... و تستأخرون» و «استضعفوا ... و استکبروا» طباق مقرر است.
- ۲- در «و قدرنا فیها السیر سیروا» جناس اشتقاق آمده است.
- ۳- «قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله» متضمن تعجیز است؛ زیرا جماد نه می شنود و نه احساسی دارد.
- ۴- «قل الله» متضمن حذف به دلیل سیاق است.
- ۵- «قل من یرزقکم من السموات و الأرض» متضمن تویخ و سرزنش است.
- ۶- «إن فی ذلك لآیات لكل صبار شکور» و «و هو الفتاح العلیم» متضمن مبالغه می باشد.
- ۷- در «و لو ترى إذ الظالمون موقوفون عند ربهم» جواب لو برای ایجاد هراس حذف شده است.
- ۸- «بل مکر اللیل و النهار» شامل مجاز عقلی است.
- ۹- «لن نؤمن بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه» متضمن استعاره می باشد؛ چون قرآن دو دست ندارد.
- ۱۰- در «هل نجازی إلا الکفور ... إن فی ذلك لآیات لكل صبار شکور» فواصل رعایت شده است.



خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِآلِي تَقْوٰبِكُمْ عِنْدَنَا زُلْفٰی

إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ ﴿٣٧﴾
وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٣٩﴾
وَيَوْمَ يُخْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ
وَلَيْتُنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ قَالِيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ
لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ ﴿٤٢﴾
وَإِذَا تَنَافَسَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَنْ مَا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ
وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٤٣﴾
وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾ قُلْ إِنَّمَا أُعْطِيَكُمْ
بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مثنًى وَفُرَادًى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ
بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَنْزِلُ بِالْحَقِّ عَلَافٍ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّلُ
الْبَاطِلَ وَ مَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنْ أَهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَى إِلَيَّ
رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ وَ قَالُوا
أَمْتًا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَافُوسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَتَذَفُّونَ بِالْغَيْبِ مِنْ
مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي
شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدا قصه ی سبأ و کفر آنان
در برابر نعمت خدا و پیامد آن را از قبیل تبدیل نعمت به نعمت خاطر نشان ساخت، در

اینجا مغرور شدن مشرکین را به مال و اولاد و تکذیب پیامبر ﷺ از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبر ﷺ و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین سوره‌ی شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان خاتمه داده است.

معنی لغات: «مترفوها» مترف کسی است که در ناز و نعمت و رفاه و جاه و منزلت غرق شده باشد. «ییسط» گسترش می‌دهد. «یقدر» تقلیل می‌دهد. «زلفی» نزدیک، تقرب جستن. «إفك» دروغ ساختگی. «معشار» یک دهم.^(۱) «نکیر» انکار. «جنة» به کسر جیم یعنی دیوانه. «فوت» راه نجات و مفر. «التناوش» برگرفتن و تناول، زمخشری می‌گوید: «تناوش» و «تناول» به یک معنی هستند اما «تناوش» معنی سهولت و آسانی را نیز در بردارد، پس به معنی تناول سهل و آسان است.^(۲)

تفسیر: «و ما أرسلنا فی قرية من نذیر» ما در هیچ شهری پیامبری را برای برحذر داشتن از عذاب خدا نفرستادیم، «إلا قال مترفوها» جز این‌که غرق شدگان در ناز و نعمت دنیا گفتند: «إنا بما أرسلم به کافرون» ما به رسالت شما ایمان نداریم و آنچه را که آورده‌اید تصدیق نمی‌کنیم. قتاده گفته است: مترفون عبارتند از: متکبران و رؤسا و رهبران شرور هر جامعه‌ای.^(۳) این افراد به تکذیب پیامبران اقدام می‌کنند. هدف از آیه تسلی دادن خاطر پیامبر ﷺ است در مورد تکذیب رسالتش از جانب بزرگان قریش. «وقالوا نحن أكثر أموالا و أولادا» مشرکان مکه می‌گفتند: اموال و اولاد ما از اموال و اولاد مؤمنان ضعیف و بینوا بیشتر است. «و ما نحن بمعذبین» چون خدا از ما راضی است ما را عذاب نمی‌دهد، و اگر از ما راضی نبود روزی وسیع و فراوان را به ما عطا نمی‌کرد. آنها وضع دنیا را با قیامت قیاس کرده و گمان می‌بردند خدا همان‌طور که در دنیا اموال و

اولاد به آنان عطا کرده است، در قیامت هم آنها را عذاب نمی دهد. ابوحیان گفته است: خدای متعال نازپروردگان را به صراحت ذکر کرده است؛ چون آنها از بس که به زینت و زیور دنیا مشغول بودند و از بس که نعمت دنیا خرد آنان را تحت جاذبه قرار داده بود، آنان اولین تکذیب کنندگان پیامبران بودند، بدین ترتیب قلوب آنان همیشه مشغول و سرگرم بود، به عکس قلوب بینوایان که از لذائذ دنیا تهی بود، بنابراین نهاد آنها همیشه به خیر و نیکی متمایل بود. از این رو اکثر آنان پیرو پیامبران بودند. ^(۱) ﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَسْتَطِيعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ ای محمدا بگو: وسعت و ضیقت و تنگی روزی دلیل رضایت خدا نیست، خدا روزی فراوان را به کافر و نافرمان عطا می کند. و به عنوان آزمایش و امتحان آن را بر مؤمن و فرمانبر تنگ و محدود می کند. بنابراین گمان نکنید که کثرت اموال و اولاد نشان و دلیل محبت و نیکبختی باشد، بلکه تابع حکمت و خواست خدا می باشد. ﴿وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ اما اکثر آن کافران از حقیقت بی خبرند. از این رو گمان می کنند فزونی اموال و اولاد ناشی از شرف و بزرگی است، در حالی که در بسیاری از موارد برخورداری از نعمت و برکات «استدراج» است. ^(۲) همان طور که فرموده است: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾. از این رو آن را تأکید کرده و می فرماید: ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى﴾ اموال و اولادتان که مایه افتخار و مباهات و خودبزرگ بینی شما می باشد، چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک نماید، بلکه فقط ایمان و عمل صالح مایه تقرب به پیشگاه خدا می باشد. طبری گفته است: «زلفی» یعنی «قرب» و کثرت مال و اولاد اعتباری ندارد. ^(۳) از این رو بعد از آن فرموده است: ﴿إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ یعنی جز انسانی باایمان که مال خود را در راه خدا

هزینه می کند و به فرزند خود نیکی می آموزد و او را بر خیر و صلاح تربیت می کند، این است که انسان را به خدا نزدیک می کند. ^(۱) «أُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا» پاداش نیکی های آنان در مقابل هر نیکی ده برابر و تا بیش از هفت صد برابر افزایش می یابد. «وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ» و آنان در منازل عالی بهشت از هر آزار و گزند در امان می باشند. بعد از این که پاداش مؤمن را یادآور شد، کیفر کافر را نیز بازگفته تا تفاوت بین دو جزا روشن و نمایان شود. و فرمود: «وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ» آنان که به منظور بستن راه خدا و پیروی از آیات و پیامبرانش تلاش می کنند، دشمنان ما می باشند، و گمان می کنند خود را از عذاب ما نجات می دهند و راه فراری می یابند، «أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ» آنها در عذاب باقی می مانند و در روز رستاخیز برای محاسبه احضار می شوند. «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ» بگو: خدایم برای هر یک از خلائقش که بخواهد روزی را به فراوانی می دهد و برای هر کس که بخواهد آن را اندک و محدود می کند. پس، با برخورداری از اموالی که خدا به شما عطا کرده است مغرور نشوید. در التسهیل آمده است: آیه به خاطر اختلاف در مقصود تکرار شده است؛ چون منظور از اول کفار است، و در اینجا منظور تشویق مؤمنان به انفاق. ^(۲) «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» هر چه را که در راه خدا هزینه و خرج کنید، کم باشد یا زیاد، خدا دیر یا زود آن را برایتان جبران می کند. «وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» خدای متعال بهترین عطاکننده و روزی دهنده می باشد؛ ^(۳) چون عطای غیر او بر مبنای حساب و کتاب است اما عطای او بی حساب است. مفسران گفته اند: بعد از این که یادآور شد که فقط ایمان و عمل صالح انسان را به خدا نزدیک می کند و موجب چند برابر شدن پاداش می شود،

یادآور شده است که برخوردارى از نعمت‌هاى آخرت با گشایش و فراخى روزى دنیا منافات ندارد. بلکه گاهى فراخى روزى دنیا برای افراد صالح هم فراهم مى‌گردد، در همان حال بر مبنای وعده‌ی الهی آنان در آخرت پاداش کافی و ثواب نیکوتر را نیز دارند.^(۱)

«و یوم یحشرهم جمیعاً» روزى را یادآور شو که خدا تمام مشرکین را برای محاسبه و جزا حشر و زنده مى‌کند. «ثم یقول للملائكة أهولاء إیاکم کانوا یعبدون» استفهام برای توییح و سرزنش مشرکین آمده است. یعنى آیا آنها شما را پرستش مى‌کردند، و شما به آنها دستور داده بودید که چنان عملی را انجام بدهند؟ زمخشری گفته است: این سرزنش خطاب به فرشتگان است و به روال مثل جاری آمده است که مى‌گوید: «با تو هستم همسایه! بشنو» و مانند گفته‌ی خدا است که مى‌فرماید: «أأنت قلت للناس اتخذونی و أمی إلهین من دون الله»، خدا به یقین مى‌دانست که حضرت عیسی و ملائک از آنچه به آنها نسبت داده‌اند پاک و دورند، اما منظور از سؤال و جواب این است که شدت سرزنش و بزرگى شرمسارى کافران نشان داده شود.^(۲) «قالوا سبحانک أنت ولینا من دونهم» گفتند: خداوند! تو بالاتر و مقدس‌تر از آنی که در کنارت خدایی قرار گیرد. تو پروردگار و معبود ما می‌باشی، ولایت تو را می‌پذیریم و تو را خالصانه می‌پرستیم، و ما در پیشگاهت از آنها تبری می‌جوییم. «بل کانوا یعبدون الجن» بلکه آنها شیاطین را می‌پرستیدند؛ زیرا شیاطین پرستش غیر خدا را برای آنان زیبا جلوه می‌دادند و آنها از شیاطین اطاعت کردند. «أكثرهم بهم مؤمنون» طبری گفته است: یعنى اکثر آنان جن را تصدیق کرده و گمان می‌کردند اجنه دختران خدا هستند. پاک و منزّه است خدا از آنچه مى‌گویند.^(۳) خدا در رد مزاعم مشرکین گفته است: «قالیوم لا یملک بعضکم لبعض نفعاً و لا ضرراً» در چنین روزى

- روز حساب - نه پرستشگر سودی می دهد و نه معبود، نه شفاعتی مقرر است و نه راه نجاتی، نه عذابی بر طرف می شود و نه هلاکتی. ابوسعود گفته است: در ملاء عام اینچنین مورد خطاب قرار می گیرند، تا ناتوانی و قصورشان از دفع عذاب از عبادت کنندگانشان برملا شود و تا نومیدي کاملشان معلوم گردد. در نسبت دادن عدم نفع و ضرر به بعضی مبالغه مورد نظر است، گو این که محال بودن سودرسانی فرشتگان برای عبادت کنندگانشان همانند نفع رسانی عبادت کنندگان است برای آنان.^(۱) «و نقول للذين ظلموا» و به ستمگرانی که غیر خدا را پرستش کرده اند می گوئیم: «ذوقوا عذاب النار التي كنتم بها تكذبون» عذاب جهنم را بچشید که در دنیا آن را تكذيب می کردید، اینك در آن افتاده اید. بعد از آن خدا، گونه ای دیگر از كفر و گمراهی. آنان را بیان کرده و می فرماید: «وإذا تتلى عليهم آیاتنا بینات» وقتی آیات واضح قرآن با معانی و اعجاز آشکارش بر آن مشرکان خوانده شد و آن را با طراوت و شادابی از زبان پیامبر ﷺ شنیدند، «قالوا ما هذا إلا رجل یريد أن یصدكم عما كان یعبداؤکم» گفتند: این یکی که ادعای پیامبری می کند، جز یک نفر مانند شما نیست، می خواهد شما را از پرستش بت های مورد پرستش پیشینیاتان باز دارد. «و قالوا ما هذا إلا إفاك مفتری» این قرآن جز دروغی بر تافته نیست که آن را به خدا نسبت داده اند. «و قال الذين كفروا للحق لما جاءهم إن هذا إلا سحر مبین» همان کافران که به خود جرأت داده اند از خدا یاغی شوند و حق درخشان را انکار کنند، گفتند: این قرآن جز سحری آشکار چیزی نبوده و این امر بر هیچ خردمندی پوشیده نیست. زمخشری گفته است: این بیان به طور بلیغ شگفتی از امر آنها را نشان می دهد؛ چرا که آنها به طور قطعی حکم به سحر بودن قرآن کرده و سپس گفته اند: قطعیت سحر بودن آن روشن و آشکار است به طوری که هر خردمندی که به

دقت در آن بنگرد آن را سحر می نامد. گفته ی «لما جاءهم» بیانگر آن است که آنها بدون تأمل و اندیشه نمودن در آن به آن کافر شده اند.^(۱) آنگاه خدا یادآور شده است که آنها این گفته را بر مبنای دلیل و سند نمی گویند، و حضرت محمد را به استناد به حقیقت و یقین تکذیب نکرده اند، بلکه بر مبنای ظن و تخمین او را تکذیب نموده اند و فرمود: «وما آتیناهم من کتب یدرسونها» و انگی قبل از قرآن کتابی بر اهل مکه نازل نکرده ایم که آن را بخوانند و بررسی کنند. «وما أرسلنا إلیهم قبلک من نذیر» و قبل از تو پیامبری را پیش آنان نفرستاده ایم که آنها را از عذاب خدا بر حذر بدارد. پس چگونه تو را تکذیب کردند؟ طبری گفته است: یعنی قبل از قرآن خدا کتابی را بر عرب نازل نکرده و قبل از محمد ﷺ پیامبری نزد آنان نفرستاده بود.^(۲) «و کذب الذین من قبلهم و ما بلغوا معشار ما آتیناهم» قبل از آنان اقوامی به تکذیب برخاسته اند که یک دهم نیرو و ثروت و طول عمر آنان را به کفار مکه نداده ایم. ابن عباس گفته است: «معشار ما آتیناهم» یعنی یک دهم نیروی آنان را در دنیا نداشته اند.^(۳) «فکذبوا رسلی فکیف کان نکیر» وقتی پیامبران مرا تکذیب کردند، من هم با نابود کردن و ریشه کن نمودن آنها، از آنان انتقام گرفتم، و نیرو و قدرتی که داشتند برایشان سودمند واقع نشد و آنان را بی نیاز نکرد، پس حال و وضع آنان وقتی که عذاب و نابودیشان فرا رسد چگونه باید باشد؟ این بیان به صورت ضمنی قریبش را تهدید می کند. «قل إنما أعظکم بواحدة» به آن مشرکان بگو: من فقط یک خصلت را به شما توصیه می کنم. آنگاه آن را تفسیر کرده و می فرماید: «أن تقوموا لله مثنی و فرادی» و آن این که به خاطر تقرب به خدا به صورت دسته جمعی یا انفرادی یا دو نفری یا یک نفری به جستجوی «حق» برخیزید. قرطبی گفته است: این

۲- طبری ۷۰/۲۲، و این روایت قناده است.

۱- کناف ۳/۴۶۴.

۳- مختصر ابن کثیر ۳/۱۳۵.

قیام - برخاستن - به معنی طلب است نه برخاستن که ضد نشستن است.^(۱) ﴿ثم تتفكروا ما بصاحبكم من جنة﴾ آنگاه در مورد محمد بیندیشید تا دریابید هر آن‌که چنین کتابی اعجازانگیز از او ظاهر شده است ممکن نیست حالت جنون داشته یا دیوانه باشد. ابوحیان گفته است: من شما را به یک امر اندرز می‌دهم که حق را در آن می‌یابید و آن این‌که در راه خدا دو نفر دو نفر و به تنهایی برخیزید، آنگاه در مورد کار محمد ﷺ و دینی که آورده است به دقت بیندیشید. از این رو گفته است: ﴿مثنی و فرادی﴾ که تجمع، خود موجب تشویش خاطر و جلوگیری از تفکر و اندیشه می‌شود. همان‌طور که در درس‌های دسته‌جمعی اتفاق می‌افتد و هر کس نظری می‌دهد، ولی دو نفر اگر منصفانه بنگرند و هر یک مشاهدات خود را بر دیگری عرضه کند بعید به نظر می‌رسد حق از آن دو دور شود. و اگر یک نفر دقت و اندیشه‌ی خوبی را داشته باشد، با حق آشنا می‌شود. پس اگر بیندیشند درمی‌یابند که نسبت دادن دیوانگی به پیامبر ﷺ غیرممکن است و هیچ تصویری آن را نمی‌پذیرد.^(۲) ﴿إن هو إلا نذير لكم بين يدي عذاب شديد﴾ او فقط پیامبری است که اگر کافر شوید شما را از عذاب سخت آخرت برحذر می‌دارد. ﴿قل ما سألتكم من أجر فهو لكم﴾ بگو: در مقابل تبلیغ رسالت از شما پاداشی نمی‌خواهم. طبری گفته است: یعنی من در مقابل آن چیزی قرار نمی‌دهم تا مرا متهم کنید و گمان برید که من به منظور دریافت مالی شما را به پیروی از خود می‌خوانم.^(۳) ﴿إن أجری إلا علی الله﴾ اجر و پاداش من فقط بر خدا، پروردگار جهانیان است. ﴿وهو علی کل شیء شهید﴾ همو ناظر و مراقب اعمال من و شما می‌باشد و هیچ چیز از او نهان نیست و همه را در مقابل اعمالشان پاداش یا کیفر می‌دهد. ابوسعود گفته است: یعنی او باخبر است و از صدق و خلوص

نیت من آگاه است. ^(۱) «قل إن ربی یقذف بالحق» بگو: خدایم دلیل را بیان و نمایان می‌کند. ابن عباس گفته است: یعنی با حق باطل را می‌کوبد. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: «بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق». «علام الغیوب» یعنی خدای متعال به تمام امور نهان از خلق آگاه است. «قل جاء الحق» بگو: نور حق یعنی اسلام آمد و پرتوافشان شد. «وما یدئی الباطل وما یعید» و باطل به‌طور کلی از میان رفت و آغاز و برگشتی ندارد. زمخشری گفته است: وقتی انسان نابود شد آغاز و برگشتی ندارد که فرموده است: «و قل جاء الحق و زهق الباطل». ^(۲) «قل إن ضللت فإنما أضل علی نفسی» به آن مشرکان بگو: اگر - آن‌طور که شما تصور می‌کنید - من گمراه هستم و گمراهیم محقق شود، ضرر آن فقط به خودم می‌رسد و به دیگری زبانی نمی‌رسد. «و إن اهتدیت فبأیوحی الی ربی» و اگر به حق راهیاب شوم، با هدایت و توفیق خدا راهیاب می‌شوم. «إنه سمیع قریب» اوست که دعای هر جوینده‌ای را می‌شنود و دعای هر امیدواری را اجابت می‌کند. ابوسعود گفته است: یعنی گفته و عمل هر راهیاب و گمراهی را می‌شنود و می‌بیند هر چند که در نهان کردن آن مبالغه کند. ^(۳) «و لو ترئى إذ فزعوا» و ای کاش! حال مشرکان را به هنگام آشفتگی و وحشت زدگی می‌دیدى آنگاه که از قبر بیرون می‌آیند، «فلا فوت» هیچ راه نجات و گریزی نمانده است. «و أخذوا من مکان قریب» و از جایی نزدیک - سرزمین محشر - گرفتار آمده‌اند و به سوی آتش برده می‌شوند. جواب «لو» محذوف است و تقدیر آن چنین است: «لرأیت أمرا عظیما و خطبا جسیما ترتعد له الفرایص». «و قالوا آمنا به» وقتی عذاب را مشاهده کردند می‌گویند: به قرآن و پیامبران ایمان داریم. «و أنى لهم التناوش من مکان بعید» حالا از کنجا ایمان

برایشان فراهم و محقق می‌شود در حالی که در آخرت قرار دارند و محل ایمان آوردن دنیا می‌باشد. و چگونه از جایی چنین دور، دست یافتن به ایمان برای آنان میسر است؟ ابوحیان گفته است: حال آنها را به حال کسی تشبیه کرده است که بخواهد چیزی را از محلی دور بردارد، همان‌طور که یک نفر نزدیک آن را برمی‌دارد. ^(۱) «و قد كفروا به من قبل» در حالی که قبلاً در دنیا به قرآن و پیامبر کافر بودند، پس چگونه در آخرت ایمان برای آنان فراهم می‌گردد؟! «و یقذفون بالغیب من مکان بعید» و از جایی دور تیر تهمت می‌افکندند و امور غیبی را انکار کرده و می‌گفتند: حشر و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست. قرطبی گفته است: در میان عرب در رابطه با کسی که چیزی را می‌گوید که به آن علم و آگاهی ندارد، ضرب‌المثلی رایج است که می‌گویند: «هو یقذف و یرجم بالغیب» او تیر را در سیاهی شب رها می‌کند. و مسلم است که تیر چنین کسی به هدف اصابت نمی‌کند. ^(۲) «و حیل بینهم و بین مایشتهون» بین آنها و ایمان و بهشت حایل ایجاد می‌شود. «کما فعل بأشیاعهم من قبل» همان‌طور که با کافران ملت‌های پیشین که شبیه آنها بودند، عمل شد. «إنهم كانوا فی شک مریب» آنها در دنیا در مورد حساب و عذاب روز قیامت در شک و تردید بودند. کلمه‌ی «مریب» برای تأکید است.

نکات بلاغی: ۱- در بین «یسیط ... و یقدر»، «نفعاً ... و ضراً» و «مثنی ... و فرادی» طباق برقرار است.

۲- در بین «إلا من آمن و عمل صالحاً ... و الذین یسعون فی آیاتنا معاجزین» مقابله مقرر است.

۳- در «و ما أموالکم و لأولادکم» التفات از غایب به مخاطب آمده است و مقصود اثبات حق است.

- ۴- ﴿أَهْوَلَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ حاوی اسلوب سرزنش و تویخ است.
- ۵- در ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.
- ۶- ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ﴾ متضمن ایجاز به حذف است.
- ۷- ﴿بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ متضمن استعاره می باشد.
- ۸- ﴿وَمَا يَبْدِيهِ الْبَاطِلُ وَمَا يَعْبُدُ﴾ شامل کنایه است.
- ۹- ﴿وَيُقَذِّفُونَ بِالْغَيْبِ مَنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾ متضمن استعاره می باشد.
- ۱۰- در ﴿إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ، أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ﴾ فواصل رعایت شده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی فاطر قبل از هجرت پیامبر ﷺ «به مدینه» نازل شد و همان هدف کلی را دنبال می‌کند که آیات مکی به آن می‌پرداختند که غالباً اولین هدف از بعثت پیامبران را بررسی می‌کنند و آن عبارت است از مسایل عقیدتی یعنی «دعوت به سوی یگانگی خدا، و اقامه‌ی دلیل بر وجود خدا و از میان برداشتن بنیان شرک و پاکیزه کردن قلوب از پستی‌ها و آراستن آن به مکارم اخلاق».

* در آغاز سوره درباره‌ی خالق مبدع سخن به میان آمده است که کائنات را هستی داده و فرشتگان و انسان و جن را خلق کرده است. و برای اثبات زنده شدن و وقوع حشر و نشر، دلیل اقامه کرده و این دلایل را از صفحات کتاب هستی برگرفته است، از زنده شدن زمین به سبب نزول باران، بعد از این که خشک و مرده شده بود، و به بیرون آمدن میوه‌ها و پشت سرهم آمدن شب و روز، مراحل خلق انسان، فرو رفتن شب در روز و سایر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خدا.

* و تفاوت فراوان مؤمن و کافر را یادآور شده و برای آن دو به نابینا و بینا و تاریکی و نور و سایه و سموم مثال زده است.

* و برای اثبات قدرت خدا به گوناگونی میوه‌جات و دیگر مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و اختلاف اشکال کوه‌ها، سنگ‌ها، و گونه‌های آن از قبیل سفید و سیاه و قرمز، استدلال کرده است که تمام آنها گویای عظمت خدای یگانه و مقتدرند.

* بعد از آن اعلام کرده است با نزول این کتاب وزین که فضایل دیگر کتب خدا را در

بردارد، امت محمدی وارث شریف‌ترین رسالات آسمانی شده است. پس از آن ملت را به سه گروه تقسیم کرده است: «مقصر، محسن و پیشتاز در خیرات».

* و سوره با سرزنش مشرکین در مورد پرستش بت‌ها و سنگ‌ها خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: این سوره به «سوره‌ی فاطر» موسوم شده است؛ زیرا این اسم گرانقدر و صفت زیبا در سرآغاز آن آمده است و به معنی ابداع و ایجاد بدون الگو و نمونه‌ی قبلی است و نشان‌دهنده‌ی عظمت خدای ذوالجلال و قدرت آشکار و آفرینش شگفت‌انگیز اوست، خدایی که فرشتگانی را با آن ساختمان شگفت‌انگیز خلق و ابداع کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَشْنُوعٍ وَثَلَاثَ رُتَاعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝﴾ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝﴾

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ۝﴾ وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْفُرُورُ ۝﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۝﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ ۝﴾ أَفَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ۝﴾ وَ اللَّهُ الَّذِي أَوْسَلَ الرِّيَّاسَ

فَتَثِيرُ سَحَابًا فُسْقَتَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَخْيَبْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿١﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَكَرُّ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿٢﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٣﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازٍ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤﴾ يُوجِ الْلَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُوجِ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿٥﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿٦﴾

* * *

معنی لغات: «فاطر» خالق و ایجاد کننده. فطر یعنی شکافت. «توفکون» منصرف می‌شوید. «إفک» یعنی دروغی که انسان را از حق و درستی منحرف می‌کند. «حسرات» اندوه از دست دادن چیزی. در «مختار» آمده است که «حسرت» به معنی تأسف شدید بر از دست دادن چیزی است. ^(۱) «النشور» زنده شدن مرده. «یبور» نابود می‌شود. «فرات» آب بسیار گوارا و شیرین. «أجاج» بسیار شور. در «قاموس» آمده است: أَجَّ الماءُ أجوجاً؛ یعنی بسیار شور شد. ^(۲) «قطمیر» پوسته‌ی نازک و سفید بین میوه و هسته.

تفسیر: ﴿الحمد لله فاطر السموات والأرض﴾ تمجید کامل و یاد و ذکر نیکو، همراه با تعظیم و تحسین شایسته‌ی «الله» عزوجل می‌باشد که خالق و ایجادکننده و مخترع بدون الگو و نمونه‌ی قبلی آسمان‌ها و زمین است. بیضاوی گفته است: ﴿فاطر السموات والأرض﴾ یعنی بدون این‌که الگویی داشته باشد آنها را خلق کرد.^(۱) ﴿جاعل الملائكة رسلا﴾ ملائک را پیک و پیامبر بین «الله» و پیامبرانش قرار داد تا فرمان‌های خدا را به آنها ابلاغ کنند. ابن جوزی گفته است: آنان را برای هر کاری که بخواهد نزد پیامبران می‌فرستد.^(۲) ﴿أولى أجنحة مثنى وثلاث ورباع﴾ دارای بال‌ها می‌باشند. قتاده گفته است: بعضی دو بال دارند، بعضی سه بال و بعضی هم چهار بال دارند که به وسیله‌ی آن از آسمان به زمین فرود می‌آیند و باز به آسمان اوج می‌گیرند.^(۳) ﴿يزيد في الخلق ما يشاء﴾ هر چه بخواهد در آفرینش و ساختار ملائک اضافه می‌کند، از قبیل بدن و تفاوت اشکال و تعدد بال‌ها. پیامبر ﷺ در شب اسراء دید جبرئیل دارای شش صد بال است که فاصله‌ی بین هر دو بال آن از مشرق تا مغرب بود.^(۴) و قتاده گفته است: ﴿يزيد في الخلق ما يشاء﴾ به معنی برازندگی و زیبایی چشمان، و بینی قشنگ و شیرینی دهان می‌باشد.^(۵) ﴿إن الله على كل شيء قدير﴾ خدا قدرت انجام دادن هر چیزی را که بخواهد دارد و فرمان و نیرو و تسلط از آن او می‌باشد. و انجام دادن هیچ امری بر او گران نمی‌آید، خلق هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و هیچ چیزی از فرمان او امتناع نمی‌ورزد. خدا در این آیات خود را به دو صفت جلیل توصیف کرده است که هر یک از آن دو حامل صفت قدرت و کمال نعمت‌رسانی

۲- زاد المسیر ۶/۴۷۳.

۱- شیخ زاده ۹۸/۳.

۳- قرطبی ۱۴/۳۱۹.

۴- قرطبی ۱۴/۳۱۹. امام مسلم این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.

۵- قرطبی ۱۴/۳۲۰. آیه عام است و هر افزایشی را شامل می‌شود از قبیل: طول قد، رخسار معتدل، عقل ژرف، شیرینی سخن و کلام و دیگر ویژگی‌هایی که غیر قابل حصراند.

است: اول؛ بدون الگو و نمونه و بدون پیروی از مدلی از پیش ساخته شده، آسمان‌ها و زمین را ایجاد کرده است که کمال قدرت و فراگیری نعمتش در آن نهفته می‌باشد، و همو است که آسمان را بدون ستون برپا داشته و آن را معتدل و هموار کرده و با ستارگان و سیارات مزین و آراسته کرده است. و همو است که زمین را گسترده و روزی و قوت را در آن به ودیعه نهاده است. و دریاها و رودخانه‌ها را در آن جاری ساخته و چشمه‌سارهای خروشان و چاه‌ها را در آن جوشانده است. و دیگر آثار با عظمت قدرت و صنعت بدیعی نیز قدرت او را نشان می‌دهند و تمام آنها را با گفته‌ی «فاطر السموات والأرض» بیان کرده است. دوم؛ عبارت است از برگزیدن فرشتگان به عنوان پیک و نامه‌بر در بین او و پیامبرانش. بدین ترتیب به قسمتی از عظمت و کمال قدرتش در آفرینش ملائک در شکل‌های عجیب و صورت‌های غریب، و با بال‌های متعدد اشاره کرده است. از جمله بعضی دویال دارند و بعضی سه بال و بعضی چهار و بعضی هم شش صد بال دارند که فاصله‌ی هر دو بال به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق تا مغرب است. همان‌طور که در وصف جبرئیل علیه السلام آمده است. و حقیقت و ضخامت و شکل بعضی از آنها را فقط خدا می‌داند. زهری روایت کرده است که جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای محمد! ای کاش اسرافیل را می‌دیدی که دوازده هزار بال دارد که یک بال آن در مشرق و بال دیگرش در مغرب است و عرش را بر دوش دارد».^(۱) و اگر پرده را از جلوی چشمان ما کنار می‌رفت، بسی شگفتی را می‌دیدیم. پس پاک و منزّه است خدا و چه عظیم است خلقتش و چه بدیع است حقیقتش! بعد از آن اجرای فرمان خود را در این گیتی که آن را با تمام ساکنانش خلق نموده و به زیر فرمان خود درآورده است، توضیح داده و می‌فرماید: «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها» هر چه را که خدا از گنجینه‌های رحمت به بندگان عطا کند، از

قیل نعمت و سلامت و دانش و حکمت و روزی و فرستادن پیامبران برای هدایت و دیگر نعمت‌های بی شمار، هیچ کس نمی‌تواند آن را بگیرد و با آن مخالفت کند و خلق خدا را از آن محروم سازد. پس همو پادشاه بخشنده‌ای است که عطایش منع نمی‌شود و منعمش عطا نمی‌شود. ﴿وَمَا يَمْسِكُ فَلَا مَرْسَلْ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾ و هر چه را از خیر دنیا و آخرت از خلق خود دریغ کند، هیچ یک از بندگانش نمی‌تواند آن را به بندگان بدهد. ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ و خدا بر هر چیز مقتدر و در صنع خود حکیم است و بر مقتضای حکمت و مصلحت هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. مفسران گفته‌اند: فتح و امساک عبارت است از منع و عطا، پس نفع و ضرر در قبضه‌ی قدرت اوست، عطا می‌کند و منع می‌کند. در حدیث آمده است: «درست‌ترین و شایسته‌ترین چیزی که بنده گفته است - وانگهی همگی ما بنده‌ی تو هستیم - این است: بار خدایا! آنچه را که عطا کرده‌ای هیچ کس آن را مانع نمی‌شود و آنچه را که منع کرده‌ای هیچ کس نمی‌تواند آن را بدهد، مال و ثروت دنیا انسان را نجات نمی‌دهد بلکه عمل صالح او را نجات می‌دهد.^(۱) سپس خدا نعمت‌های گرانقدری را که به آنها عطا کرده یادآور شده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ ای انسان‌ها! خدا را در مقابل نعمت‌های بی‌حد و حصری که به شما عطا کرده است، سپاسگزار باشید. زمخشری گفته است: منظور از ذکر نعمت، ذکر آن با زبان نیست بلکه منظور آن است که کفران نعمت نشود و با شناسایی حقش، شکر آن به جا آورده شود، و بدان مقرر و معترف بود، و از صاحبش اطاعت گردد. همان‌گونه که کسی به دیگری که امکانات فراوانی را برای او فراهم کرده است، می‌گوید: «نیکی‌های مرا به یاد بیاور».^(۲) ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ﴾ استفهام انکاری و به معنی نفی است. یعنی غیر از خدا خالق

۱- بخشی از حدیثی است که امام مسلم در «صحیح» خود آن را روایت کرده است.

نیست و بت‌های مورد پرستش شما روزی نمی‌دهند و خدا نیستند. ﴿يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ حال این‌که فقط او به بندگانش نعمت عطا می‌کند، پس آیا غیر از خدا خالق‌ی هست که از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟ همو به آنان روزی عطا می‌کند، فقط اوست که از آسمان باران نازل می‌کند، و نبات را در زمین می‌رواند. پس چگونه بت‌هایی را شریک او قرار می‌دهید که نه چیزی را خلق می‌کنند و نه جاننداری را روزی می‌دهند؟ از این رو بعد از آن گفته است: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ جز خدای یگانه و یکتا معبود و پروردگاری نیست. ﴿فَأَنى تُوَفَّكُونَ﴾ پس بعد از این بیان و دلیل روشن چگونه به سوی پرستش بت‌ها منحرف می‌شوید؟ منظور یادآوری نعمت‌های خدا به انسان و اقامه‌ی حجت بر مشرکین است. ابن‌کثیر گفته است: خدا بندگان را متذکر شده و آنان را به استدلال بر یگانگیش راهنمایی کرده است؛ یعنی استدلال می‌کند و می‌گوید: چون خدای یگانه من هستم پس فقط باید مرا پرستید. و همان‌طور که در خلق و ایجاد و اعطای روزی مستقل و منفرد است، همان‌طور هم باید در پرستش منفرد باشد و هیچ چیز را اعم از بت و غیره شریک او قرار ندهید.^(۱) ﴿وَإِنْ يَكْذِبُواْ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ﴾ خاطر پیامبر ﷺ را از این‌که قومش او را تکذیب کرده‌اند تسلی داده است. یعنی: ای محمد! اگر آن مشرکان شما را تکذیب کرده‌اند، افسرده خاطر مباش، این روش و قاعده‌ی پیامبران پیشین است که تا فرا رسیدن یاری ما تکذیب شده‌اند و آزار دیده‌اند، پس آنها را الگوی خود قرار بده، و حتماً خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند. ﴿وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ و سرانجام کار تو و کار آنها نزد خدا می‌باشد و هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. این بیان متضمن وعید و تهدید تکذیب‌کنندگان است. بعد از آن خدا موعد و قرارگاه محقق را به آنان یادآور شده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾ ای مردم! وعده‌ی زنده

شدن و جزا که به شما داده شده است حق و ثابت و بدون تخلف است و حتماً تحقق می‌پذیرد. ﴿فلا تفرنکم الحیاة الدنیا﴾ پس زر و زیور و نعمت‌های زندگی دنیا شما را از آخرت مشغول و منصرف نکند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی به وسیله‌ی این گل ناپایدار از آن حیات جاویدان غافل نشوید.^(۱) ﴿ولا یفرنکم بالله الغرور﴾ و شیطان با مبالغه در حيله و نیرنگ شما را فریب ندهد و با یادآوری عفو و کرم خدا و به طمع بخشندگی عفو او شما را وادار به اصرار بر معاصی نکند. آنگاه دشمنی شیطان را با انسان بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إن الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا﴾ ای انسان! شیطان از دیرباز دشمن سرسخت شما است، دشمنیش قدیمی است و زوال‌ناپذیر، پس همان‌طور که او با شما سر دشمنی دارد، همه‌ی شما هم او را دشمن بدارید و از او اطاعت نکنید، و از او برحذر باشید. بعضی از عارفان گفته‌اند: چه عجیب است انسان بعد از شناخت احسان و نیکوکار از محسن و نیکوکار نافرمانی کند، و بعد از شناختن عداوت شیطان از آن ملعون اطاعت کند. ﴿إنما یدعوا حزبه لیکونوا من أصحاب السعیر﴾ فقط هدفش این است که پیروانش را به آتش مشتمل و سوزان و کباب‌کننده‌ی صورت و پوست دراندازد و جز این هدفی ندارد، پس آیا شایسته است انسان عاقل از شیطان لعین پیروی نماید و خواستش را برآورده کند؟ طبری گفته است: فقط پیروانش را فرامی‌خواند تا در آتش سوزان و زیانه‌کش جهنم، برای همیشه بمانند.^(۲) ﴿الذین کفروا لهم عذاب شدید﴾ آنان که خدا و پیامبرانش را انکار کرده‌اند عذابی دائمی و سخت دارند که شدت و هول و هراسش قابل توصیف نیست. ﴿والذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ و آنان که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، ﴿لهم مغفرة و أجر کبیر﴾ در نزد خدا بخشودگی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت دارند. علت این‌که ایمان را با عمل صالح قرین کرده و آورده، این است که نشان دهد آن

دو از هم جدا شدنی نیستند؛ زیرا ایمان یعنی تصدیق با قول و عمل. ﴿أَفَن زین له سوء عمله فرآه حسنا﴾ استفهام انکاری است و جواب آن محذوف و تقدیر آن چنین است: آیا آنکه شیطان عمل زشتش را آراسته جلوه داده تا آن را نیکو ببیند. ^(۱) و کفر و گمراهی خود را پسندیده می‌پندارد با فردی که عمل زشت را تقبیح کرده و از آن اجتناب ورزیده و طریق ایمان را برگزیده است، یکسان است؟ دلیل این حذف عبارت است از فرموده‌ی ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی همه چیز بر مبنای خواست خدا صورت می‌گیرد، پس خدا هر کس را که بخواهد از راه هدایت دور می‌کند، و با توفیق خود هر کس را که بخواهد به عمل صالح و ایمان هدایت می‌کند. ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ﴾ پس تو ای محمد! غم مخور و خود را افسرده و ناراحت مکن که آنها ایمان را رها کرده‌اند. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ خدای عزوجل به عمل زشت و ناپسند آنها عالم است و آنان را در مقابل عملشان کیفر می‌دهد. این بیان متضمن وعید و عقاب آنها در مقابل عمل ناپسندشان می‌باشد. ﴿وَالَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ﴾ و خدا همانی است که با قدرت خود بادهای را به عنوان مزده‌دهنده‌ی باران فرستاده است. ﴿فَتَثِيرُ سَحَابًا﴾ پس بادهای ابری را به حرکت درآورده و برمی‌انگیزانند. استفاده از فعل مضارع (فتثیر) برای بیان فعل ماضی برای استحضار آن صورت بدیع و دال بر کمال قدرت و حکمت است. ^(۲) ﴿فَسَقَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ﴾ ابر را که بار باران با خود دارد به طرف محلی خشک و بی‌باران و تشنه‌لب حرکت دادیم. ﴿فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ در آن حذف مقرر است و تقدیر آن چنین است: همراه با باد آب نازل کردیم، آنگاه به وسیله‌ی آن زمین را بعد از این‌که خشک شده بود احیا کردیم. ﴿كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾ همان‌طور که زمین خشک و مرده را با آب زنده کرده، خدا مردگان را نیز از قبر زنده می‌کند. امام احمد از ابی رزین

عقیلی روایت کرده که گفته است: گفتم: یا رسول الله! خدا چگونه مرده‌ها را زنده می‌کند؟ و دلیل آن در جهان هستی کدام است؟ فرمود: «آیا از محلی خشک و بی علف عبور نکرده‌ای که بعداً سبز و خرم گشته باشد؟ گفتم: بله، یا رسول الله! فرمود: خدا مردگان را آنچنان زنده می‌کند و این دلیل زنده شدن در جهان هستی است»^(۱) ابن‌کثیر گفته است: در بسی موارد خدا با اشاره به زنده کردن زمین بعد از خشک شدن آن بر اثبات معاد استدلال کرده است. زمین مرده و بی نفس و بدون گیاه می‌میرد، آنگاه وقتی خدا ابر باران‌زا را به آنجا فرستاد و باران را بر آن نازل کرد زمین «تکان خورده و بالا می‌آید و از هر نوع زوجی خرم می‌رویند». وقتی خدا بخواهد اجساد مردگان را نیز آنچنان زنده و پخش می‌کند.^(۲) بعد از آن خدا راه نیل به عزت را به بندگان یادآور شده و می‌فرماید: «من کان یرید العزة فله العزة جميعا» هر کس خواهان عزت و سربلندی کامل است، آن را فقط از خدا بخواهد؛ زیرا عزت و سربلندی از آن خدای عزوجل است. بعضی از عرفا گفته‌اند: هر کس عزت را می‌خواهد باید از عزیز اطاعت کند.^(۳) «إليه يصعد الكلم الطيب» گفتار پاک از قبیل ذکر و دعا و تلاوت قرآن و تسبیح و تمجید و امثال آنها، به پیشگاه خدا بالا می‌رود. طبری گفته است: ذکر خدا و تمجید و ستایش بنده نزد خدا بالا می‌رود. «والعمل الصالح يرفعه» خدا عمل صالح را از بنده پذیرفته و در مقابل آن او را پاداش می‌دهد. قتاده گفته است: خدا گفته را جز همراه عمل قبول نمی‌کند. و هر کس گفته‌ی نیکو را با عمل صالح درآمیزد خدا آن را از او می‌پذیرد. طبری آن را نقل کرده است. «والذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد» بعد از بیان گفته‌ی پاک، اینک گفته‌ی ناپاک را بیان می‌کند. یعنی آنان که به منظور خاموش کردن نور خدا به

۱- احمد و ابوداود و ابن‌ماجه آن را روایت کرده‌اند. ۲- مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۱۴۰.

حیله و نیرنگ متوسل می شوند و در مقابل اسلام و مسلمانان فریبکاری و حیله به کار می برند، در آخرت عذابی شدید در آتش دوزخ خواهند داشت. ﴿و مکر أولئک هو بیور﴾ و حیله‌ی آن مجرمان نابود می شود؛ زیرا هر کس بدی را در نهان داشته باشد یا بدی را تدبیر کند، خدا آن را علنی و ظاهر می کند: ﴿و لا یحقیق المکر السیء الا باهلہ﴾. مفسران گفته اند: در اینجا به حیله و نیرنگ قریش در مورد پیامبر ﷺ اشاره شده است و همان طور که قرآن می گوید آنها وقتی در «دارالندوه» گرد آمدند، خواستند او را به قتل برسانند، یا او را زندانی یا او را اخراج کنند: ﴿و اذ یمریک الذین کفروا لیشبتوک أو یقتلوک أو یخرجوک﴾. (۱) بعد از آن آنها را متوجه دلایل توحید و زنده شدن و نشانه های قدرت و عزت خدای عزوجل کرده و می فرماید: ﴿و الله خلقکم من تراب﴾ و خدا شما یعنی آدم را از خاک خلق کرد. ﴿ثم من نطفة﴾ بعد از آن نسلش را از آب ناچیز یعنی «منی» که به رحم می ریزد، خلق کرد. ﴿ثم جعلکم أزواجاً﴾ آنگاه مذکر و مؤنث را خلق کرد و برای تکمیل و بقای نسل تا انقضای دنیا شما را جفت جفت گردانید. (۲) طبری گفته است: مؤنث را به ازدواج مذکر درآورد. (۳) ﴿و ما تحمل من أنثی و لا تضع إلا بعلمه﴾ خدا از جنین داخل شکم زن آگاه است و چیزی از حال و وضع آن بر او پوشیده نیست. و جز بر مبنای علم او به دنیا نمی آید، و می داند مذکر است یا مؤنث، و از مراحل جنینی در شکم مادر اطلاع دارد. ﴿و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره إلا فی کتاب﴾ هر چه از عمر یک نفر بگذرد تا به سن پیری می رسد و هر چه از عمر یک نفر بگذرد و کم شود و در سن صغر یا جوانی بمیرد، تمام اینها در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. در نوشته ی خدا افزایش و نقصان موجود نیست. ﴿إن ذلک علی الله یسیر﴾ چنین امری برای خدا

سهل و آسان است؛ چون علم خدا به همه چیز احاطه دارد. آنگاه خدا برای مؤمن و کافر مثال زده و می‌فرماید: «وما يستوى البحران» آب دریا و آب رودخانه یکسان نیست. «وهذا عذب فرات سائغ شرابه» این یکی آبی است بسیار گوارا و شیرین که تشنگی را برطرف می‌کند و از بس که شیرین و گوارا است به آسانی از گلو پایین می‌رود. «وهذا ملح أجاج» و این یکی به شدت شور است و از بس که تلخ و شور است گلو را می‌سوزاند. پس همان‌طور که این دو آب یکسان نیستند، همان‌طور هم کافر و مؤمن و نیک و بد برابر نیستند. ابوسعود گفته است: این مثلی است که برای مؤمن و کافر زده می‌شود. و «فرات» همان است که تشنگی را برطرف می‌کند. و «سائغ» آن است که به سبب گواراییش به آسانی از گلو پایین می‌رود. و «أجاج» آن است که به سبب شوری زیادش گلو را می‌سوزاند.^(۱) «وَمَنْ كُلَّ تَأْكُلُون لَهَا طَرِيًّا» و از هر دو ماهی تر و تازه با طعم‌ها و شکل‌های گوناگون می‌خورید. «وَتَسْتَخْرِجُونَ حُلِيَّةَ تَلْبَسُونَهَا» و از آنها مروارید و مرجان برای زینت استخراج می‌کنید. «وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَاقِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» و کشتی‌های بزرگ را می‌بینی که در رفت و برگشت امواج دریا را می‌شکافند، بار سنگین و کالا و انسان حمل می‌کنند، غرق نمی‌شوند؛ چون خدا آنها را مسخر کرده است.^(۲) با سوار شدن بر این کشتی‌های بزرگ انواع تجارت و فضل و کرم خدا را بجوید، و در مدتی کوتاه به جاهای دور سفر کنید. «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» و تا خدا را در مقابل کرم و نعمت تسخیر آن سپاسگزار باشید. آنگاه آیت و دلیلی دیگر از دلایل قدرت و تسلطش را در آفاق ارائه داده و می‌فرماید: «يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ» شب را در روز و روز را در شب وارد می‌کند، به این می‌افزاید و از آن کم می‌کند و

۱- تفسیر ابوسعود ۴/۲۴۱.

۲- به نظریه‌ی شناور بودن اجسام و اعجاز علمی قرآن مراجعه کنید.

بالمعکس. بدین ترتیب مطابق فصل‌ها و ماه‌ها طول شب و روز تفاوت پیدا کرده و زیاد و کم می‌شوند. تا جایی که در تابستان بلندی روز - در بعضی از جاها - به شانزده ساعت می‌رسد و طول شب تا هشت ساعت تقلیل پیدا می‌کند. این دلیلی است قابل رؤیت که هیچ مؤمن یا کافری نمی‌تواند آن را انکار کند و بینا و نابینا آثار آن را احساس می‌کند، و دلیلی است گواه بر قدرت تصرف خدا در مخلوقاتش. این پدیده‌ی قانونی تغییر ناپذیر و نظامی است استوار که به طریق تصادف تحقق‌پذیر نیست، بلکه صنعت خدایی است که همه چیز را استوار خلق کرده است. پاک و منزّه است تدبیرکننده‌ی حکیم و علیم! ﴿وَسَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ و آفتاب و ماه در راستای مصلحت بندگان مسخر کرده است، هر یک از آنها در مداری که خدا برایش معین کرده است تا روزی معین یعنی روز آخرت به چرخش درآمده و از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند.^(۱) ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رِيكُمْ لَهُ الْمُلْكُ﴾ همان خدایتان انجام‌دهنده‌ی این امور جالب است و هم‌پروردگار عظیم‌الشأن شما می‌باشد که در جهان آفرینش ملک و تسلط و تصرف کامل دارد. ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ آنچه را غیر از خدا پرستش می‌کنید از قبیل بت‌ها، مالک پوست هسته‌ی خرما می هم نیستند. قِطْمِير عبارت است از پوست نازک روی هسته‌ی خرما. مفسران گفته‌اند: مثلی است که در مورد اندکی و ناچیزی گفته می‌شود. بت‌ها به علت ضعف و خفت و خواری و

۱- عده‌ای گمان برده‌اند که آفتاب حرکت ندارد و در جای خود ثابت است، اما دانش نوین ثابت کرده است که خورشید در فضای بیکران و در یک مسیر حرکت می‌کند، با سرعتی که کیهان‌شناسان آن را دوازده مایل در ثانیه حساب کرده‌اند. خدای دانا و آگاه از حرکت آن خبر می‌دهد. ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ وقتی حجم خورشید را در نظر می‌آوریم که یک میلیون برابر زمین است، و این که این توده‌ی عظیم در حال حرکت جز خدا تکیه‌گاهی ندارد، در چنین وقتی بخشی از قدرت خدا را در می‌یابیم که در این عالم هستی دخل و تصرف نیرومندان و عالمانه دارد. تفسیر الجوهری.

ناتوانی ایشان در دخل و تصرف در جهان، این‌گونه برای آنان مثل زده شده است؛ یعنی قدرت هیچ چیز را ندارند. آنگاه بر ناتوانی و عجز آنان بیشتر تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ﴾ اگر این بت‌ها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند و جواب شما را نمی‌دهند؛ چون آنها جماداتی هستند که نه می‌شنوند و نه می‌فهمند. ﴿وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ﴾ و اگر - به فرض محال - هم بشنوند جواب شما را نمی‌دهند؛ چون گویا و ناطق نیستند. ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْكُمْ﴾ و در روز قیامت وقتی خدا آنها را به سخن وامی‌دارد از این‌که شما آنها را پرستش کرده‌اید، تبرا می‌کنند. ﴿وَلَا يَنْبُتُكَ مِثْلَ خَبِيرٍ﴾ و هیچ کس جز خدای خالق و دانا خبر یقین به تو نمی‌دهد. قتاده گفته است: یعنی خدا.

نکات بلاغی: ۱- ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۲- در بین ﴿يَفْتَحُ وَيُمْسِكُ﴾، ﴿يُضِلُّ ... وَيَهْدِي﴾، ﴿وَتَحْمِلُ ... وَتَضَعُ﴾ و ﴿يَعْمُرُ ... وَ يَنْقُصُ مِنْ عَمْرِهِ﴾ طباق مقرر است.

۳- در بین ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ... وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ و ﴿هَذَا عَذَبٌ فَرَاتٌ ... وَهَذَا مَلَحٌ أَجَاجٌ﴾ مقابله مقرر است.

۴- ﴿أَفَنُ زَيْنَ لَهُ سَوْءَ عَمَلِهِ فَرَّاهُ حَسَنًا﴾ متضمن حذف جواب است.

۵- ﴿فَلَا تَفْرَنْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ... وَلَا يَفْرَنْكُمْ بِاللَّهِ الْفُرُورُ﴾ متضمن اطناب است.

۶- ﴿فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٌ﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۷- ﴿أَرْسَلَ الرِّيَّاحُ فَثَبَّثَ سَحَابًا مُمْسِكًا﴾ متضمن الثفات از غایب به متکلم است.

۸- در ﴿لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ و ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ فواصل رعایت شده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِهْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأُمَوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾ إِنَّا أَوْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾ وَإِنْ يَكْذُوبُكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودَ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُؤْتِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان نعمت‌هایش را بر بندگان برشمرد، و دلایلی را بر قدرت و تسلط و عزتش اقامه کرد، در اینجا تذکر داده است که آنها به خدا محتاجند و خدا از جمیع مخلوقاتش بی‌نیاز است. و برای

تفاوت مؤمن و کافر و نیک و بد، به نابینا و بینا و تاریکی و روشنایی مثال آورده است؛ چون اشیاء به ضدشان مشخص می شوند.

معنی لغات: «وزر» در اصل به کوهی محکم و استوار گفته می شود که به آن پناه برده می شود و از این مقوله است: «کلاً لاوزر»، سپس به گناه بزرگ، «وزر» گفته شده انگار به اندازه ی کوهی است، سپس برای گناه استعاره شده است؛ چراکه بر دوش آدمی سنگینی می کند. «تندر» می ترسانی. «الغیب» آنچه از انسان ناپیدا و غیرقابل درک است. شاعر می گوید:

و بالغیب آمنا و قد کان قومنا یصلون للأوثان قبل محمد

«به غیب ایمان آوردیم در حالی که قوم ما قبل از بعثت محمد، در مقابل بت ها سجده می بردند».

«الحرور» شدت گرمای آفتاب. در مصباح گفته است: «حر» خلاف «برد» است، و «حرّ النار» یعنی آتش روشن و شعله ور شد. و «حرور» به معنی باد گرم و سوزان می باشد. (۱) «جدد» جمع «جدة» به ضم «جیم» به معنی راه های رنگارنگ است. (۲) قرطبی می گوید: اخفش گفته است: اگر «جدد» جمع «جدید» بود، می بایست گفته شود: «جُدُد» یعنی با ضمه ی «جیم و دال» مانند «سُرُر». «غرابیب» جمع غریب به معنی بسیار سیاه می باشد.

تفسیر: «یا ایها الناس أنتم الفقراء إلى الله» تمام بشریت مورد خطاب است و خدا نعمت های گرانقدر خود را به آنها یادآور می شود. یعنی شما در بقای خود و تمام احوالتان و در جنب و جوش و نشست و برخاستان به خدا نیازمند می باشید. «والله هو الغنی الحمید» خدا به طور کلی از تمام کائنات بی نیاز است، و در مقابل نعمت های بی شمارش متوده می باشد. ابوحیان گفته است: این آیه پند و یادآوری است؛ چراکه تمام

بشریت در تمام احوال به احسان و نعمت‌های او محتاجند، هیچ‌کس حتی یک لحظه از او بی‌نیاز نیست. و او به‌طور کلی از تمام عالم بی‌نیاز است و در مقابل عطای نعمت‌هایی که به بندگان داده است مستوجب تمجید و سپاسگزاری است و ستوده می‌باشد.^(۱) بعد از آن بی‌نیازی خود را از خلق ابراز داشته و می‌فرماید ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ اگر خدا بخواهد شما را نابود می‌کند، و جماعتی دیگر به جای شما می‌آورد. این بیان متضمن تهدید است. ﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ چنین کاری برای خدا سخت یا غیرممکن نیست، بلکه برای او امری است سهل و آسان؛ چون به هر چیز بگوید «بشو» فوراً می‌شود. ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و هیچ‌کس در مقابل گناه دیگری کیفر نمی‌بیند، آن‌طور که زورمندان دنیا، همسایه را به تاوان همسایه و خویش را در مقابل خویش می‌گیرند.^(۲) ﴿وَأِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ اگر نفسی که بار گناهش سنگین است از یک نفر بخواهد بار گناهش را به گردن بگیرد، آن را از او نمی‌گیرد هر چند که از بستگان نزدیک مانند پدر و فرزند هم باشد. پس در چنین روزی برای فریاد جو فریادرسی نیست. این بیان ماقبلش را مؤکد می‌کند که انسان گناه دیگری را متحمل نمی‌شود. زمخشری گفته است: اگر گفته شود پس فرق دو آیه چیست؟ در جواب می‌گویم: آیه‌ی اول بر عدالت خدا در حکم دلالت دارد که هیچ‌کس را بدون گناه کیفر نمی‌دهد. و آیه‌ی دوم نشان می‌دهد که برای فریادجو، فریادرس پیدا نمی‌شود.^(۳) ﴿إِنَّمَا تَنْذَرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾ ای محمد! فقط افرادی را به وسیله‌ی این قرآن برحذر می‌داری که از عقاب خدا در روز قیامت می‌ترسند. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ و نماز را به شیوه‌ی کامل اقامه می‌کنند و با

ادای نماز فرض، پاکی بدن را در کنار پاکی نفس قرار می دهند. ﴿وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ﴾ و هر کس نفس خود را از چرک و آلودگی گناهان پاک بدارد ثمره و فایده‌ی آن عاید خودش می شود. بنابراین صلاح و پرهیزگاریش به خودش اختصاص دارد. ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ و مرجع خلاق در روز قیامت نزد خدای عزوجل است. در آن هنگام هر کس را مطابق عملش مجازات می کند یا کیفر می دهد. این اخبار متضمن وعید است. ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾ و مثلی است که خدا برای مؤمن و کافر آورده است. ^(۱) یعنی همان طور که نابینا و بینا برابر نیستند، همان طور هم مؤمن که به نور قرآن می بیند با کافر که در تاریکی دست و پا می زند یکسان نیست. ﴿وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ﴾ کفر و ایمان هم مانند تاریکی و روشنی بوده و برابر نیستند. ﴿وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ﴾ و نیز حق و باطل و هدایت و گمراهی و سایه‌ی خنک و گرمای شدید خورشید برابر نیستند. مفسران گفته‌اند: خدا سایه را برای بهشتی که دارای سایه‌ی خنک درختان سبز و خرم با جویباران و نهرهایش مثال زده است، همان طور که گرما را به عنوان مثال برای آتش زیانه کش و شدت گرمایش آورده است. و بهشت را مقر نیکان و دوزخ را قرارگاه تبهکاران قرار داده است. که فرموده است: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾. بعد از آن به عنوان تأکید و می فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ یعنی همان طور که خردمندان و ابلهان برابر نیستند. ابوحنیان گفته است: ترتیب این اشیاء در بیان عدم مساوات آنها در غایت فصاحت آمده است. مثلاً نابینا و بینا را برای مؤمن و کافر مثال زده است. آنگاه ظلمت کفر را که کافر بر آن قرار دارد و نور ایمان را یادآور شده است که بر سیمای مؤمن قرار دارد. آنگاه عاقبت آن دو را آورده که عبارت است از سایه و شدت گرما، یعنی مؤمن به سبب ایمانش در سایه و آسودگی است، و کافر به سبب کفرش در

گرما و سختی قرار دارد. بعد از آن مثلی دیگر را به بلیغ‌ترین وجه آورده که عبارت است از مرده و زنده. نایبنا شاید فایده‌ای ببرد، اما مرده به عکس آن است. و ظلمات را به جمع آورده است؛ چون طریق کفر متعدد است. و نور را مفرد آورده است؛ زیرا توحید و حق یکی است و تعدد پذیر نیست. و دو مثال آخر، شریف‌تر را مقدم داشته است که عبارتند از «الظل» و «الحی»، و در دو مثال اولی واضح‌تر را یعنی «الأعمی» و «الظلمات» را مقدم داشته است، تا تفاوت را به‌طور روشن و متجلی نشان دهد. نباید گفته شود: چنین عملی به خاطر رعایت سجع صورت گرفته است؛ چون معجزه در لفظ محض نیست. بلکه در معنی نیز مقرر است، و راز قرآن از آن خدا است.^(۱) بعد از آن در این زمینه توضیح و بیان بیشتری ارائه داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمَسْمُوعٍ فِي الْقُبُورِ﴾ خدا دعوت حق را به گوش هر کس که بخواهد می‌رساند، او هم دعوت ایمان آوردن را اجابت می‌کند و سینه‌اش را به نور اسلام می‌گشاید، و تو نمی‌توانی دعوت را در گوش آن کافران فرو کنی؛ زیرا قلب آنها مرده است و درک و فهم ندارند. ابن‌جوزی گفته است: منظور از ﴿بِمَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ کفار است؛ زیرا آنها را به مرده تشبیه کرده است.^(۲) یعنی همان‌طور که مرده‌ی قبرستان نمی‌تواند کتاب خدا را بشنود و از اندرزهایش سود ببرد، دل مرده هم نمی‌تواند از آنچه که می‌شنود سود ببرد. ﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ تو فقط پیامبر و برحذر دارنده هستی و کفار را از عذاب آتش برحذر می‌داری. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ ما تو را با هدایت و دین حق فرستاده‌ایم که به مؤمنان مؤرده‌ی بهشت بدهی و کافران را از دوزخ برحذر داری. ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ در زمان‌ها و عصور گذشته برای هر قومی پیامبری را فرستاده‌ایم. ﴿وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ منظور از این بخش از آیه تسلی خاطر پیامبر ﷺ و تأسی کردن ایشان

به پیامبران در صبر و تحمل اذیت و مصیبت است. طبری گفته است: یعنی اگر مشرکان قومت ای محمد! تو را تکذیب می‌کنند، غصه مخور؛ چون اقوام و ملت‌های پیشین نیز پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند. ﴿جاءتهم رسلهم بالبینات﴾ پیامبرانشان با معجزات روشن و درخشان و دلایل واضح نزد آنان آمدند، اما آنها را تکذیب کرده و پیامی را که از جانب خدا آورده بودند، انکار کردند.^(۱) ﴿و بالزبر و بالکتاب المنیر﴾ و با «زبر» یعنی صحف نازل شده بر پیامبران و یا کتاب‌های مقدس و واضح و درخشان آسمانی «یعنی چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان» نزد آنها آمدند. و با وجود این، آنان را تکذیب کرده و رسالت آنها را به خود آنان برگشت دادند، پس تو هم مانند آنان صبر و شکیبایی را پیشه کن. ﴿ثم أخذت الذین کفروا﴾ بعد از سرآمدن فرصت، کافران را نابود و ریشه کن کردم. ﴿فکیف کان نکیر﴾ پس عقوبت و کیفر من بر آنان چگونه بود؟ مگر مانند قدرتمندی پرتوان آنها را نگرفتیم؟ آیا نعمت آنان را به نعمت تبدیل نکردم؟ و نیکبختی آنها را به بدبختی و آبادانی آنان را به ویرانی تبدیل نکردم؟ و با هر کس که پیامبرانم را تکذیب کند، چنان خواهم کرد. آنگاه به موضوع اثبات یگانگی خدا با دلایل آسمانی و زمینی برگشته و می‌فرماید: ﴿ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء﴾ مگر نمی‌بینی که خدای بزرگ و عزوجل با قدرت خود باران را از ابر نازل کرده است؟^(۲) ﴿فأخرجنا به ثمرات مختلفا ألوانها﴾ به وسیله‌ی آن آب انواع گیاهان و میوه‌ها را بیرون آورده است. که در شکل و رنگ و طعم و مزه مختلفند. زمخشری گفته است: یا جنس آنها متفاوت است؛ مانند انار و سیب و انجیر و انگور و غیره که به حساب نمی‌آیند، یا در شکل مختلفند؛ از قبیل قرمزی و زردی و

۱- تفسیر طبری ۸۶/۲۲.

۲- آیه به منظور تشویق تعمق در عجایب صنع خدا و آثار قدرتش آمده است تا منجر به شناخت عظمت خدا شود. و شناخت نیز به خشیت از او بیانجامد. از این رو در آخر آیه آورده است: ﴿إنما یخشی الله من عباده العلماء﴾. در راز قرآن بیندیش.

سبزی و غیره.^(۱) «و من الجبال جدد بیض و حر مختلف ألوانها» و همچنین کوه‌ها را با گونه‌های مختلف در رنگ خلق کرده است، سفیدند اما سفیدی آنها متفاوت است و برخی قرمزند، اما قرمزی آنها مختلف است. «و غرایب سود» و کوه‌های بسیار سیاه رنگ خلق کرده‌ایم. ابن جوزی گفته است: به منظور تأکید، وصف بلیغ‌تر را اول آورده است، در صورتی که حق بود آن را مؤخر بیاورد. و این‌گونه تعبیر در زبان عرب بسیار می‌آید.^(۲) منظور بیان قدرت خدای متعال است. اختلاف رنگ‌ها و گوناگونی میوه‌ها منحصر نمی‌شود، بلکه در طبقات زمین و کوه‌های سفت نیز اختلاف رنگ موجود است.^(۳) حتی می‌بینی در یک کوه رنگ‌های مختلف و عجیب موجود است. در کوه رگه‌های شبیه مرجان وجود دارد، مخصوصاً در صخره‌های مرمری. پس پاک و منزّه خدایی است که بر همه چیز قادر است. «و من الناس والدواب والأنعام مختلف ألوانه كذلك» از آدمیان و حیوانات چهارپایان گونه‌هایی را با رنگ‌های مختلف مانند اختلاف و گوناگونی میوه‌جات و کوه‌ها خلق کرده است. این یکی سفید و آن یکی سرخ و این یکی سیاه است، در حالی که عموماً از جانب خدای «أحسن الخالقین» خلق شده‌اند ... آنگاه بعد از این‌که آیات خدا را برشمرد، و آثار قدرت خویش را متذکر شد و علایم و نشانه‌هایی از صنعت و آفرینش شگفت‌انگیز خود را بیان کرد، به دنبال آن فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی

۱- تفسیر کشاف ۳/ ۴۸۱.

۲- التسهیل ۳/ ۵۸.

۳- شهید اسلام در تفسیر «فی ظلال» می‌گوید: این یکی از موارد شگفت‌انگیز عالم هستی است که جلب نظر می‌کند و بر منبع و منشأ این کتاب دلالت دارد و نازل کردن آب از آسمان و بیرون آوردن میوه‌های گوناگون و همه رنگ آغاز شده، آنگاه به کوه‌های رنگارنگ منتقل می‌شود. در رنگ‌های صخره‌ها شباهت عجیبی به رنگ‌ها میوه‌ها و تنوع و تعدد آنها مقرر است. نگاه به رنگ‌های داخل صخره و تنوع آن قلب را به تپش می‌آورد و حس و ذوق زیبایی را در آن بیدار می‌کند، ذوق و علاقه به چیزی که شایسته‌ی دقت و توجه است. بعد از آن رنگ‌های انسان و همچنین رنگ چهارپایان و انعام که به معنی بز و گوسفند و شتر و گاو می‌باشد، تمام جانوران و جنبندگان دارای رنگ‌های عجیب هستند که همگی در این کتاب زیبا و عجیب به نمایش گذاشته شده‌اند.

از میان بندگان، دانشمندان به طور حقیقی و شایسته از خدا می ترسند و بیم او را در دل دارند؛ چون آنها خدا را به درستی می شناسند؛ زیرا هر اندازه شناخت از خدای بزرگ و مقتدر کامل تر باشد، بیم از او بزرگ تر و بیشتر می شود.^(۱) «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» خدا با عظمتی که دارد بر هر چیز چیره می باشد و هر کس توبه کند و پشیمان شود او را می بخشد. آنگاه در مورد اوصاف آنان که از خدا می ترسند و امید رحمتش را دارند، خبر داده و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ» آنان که در خلال شب و روز به تلاوت قرآن ادامه می دهند، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» و نماز را در اوقات خود به کامل ترین شیوه و با خشوع و رعایت شروط و ارکان اقامه می کنند. «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» و در نهان و آشکار از مال خود در راه خدا خرج می کنند و جز رضایت او هدفی ندارند. «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ» با این عمل خود امید به معامله ای دارند که سودآور است و هرگز به کساد و نابودی و زیان نمی انجامد. «لِيُوفِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» تا خدا پاداش اعمال آنها را بدهد و به ثواب اعمال صالح خود نایل آیند، و علاوه بر پاداش، از فضل و احسان خود نعمت آنان را افزون کند. در التسهیل آمده است: دریافت پاداش و اجر همان چیزی است که مطیع انتظارش را دارد. و زیاده به معنی اجر بیشتر یا نگاه کردن به ذات خدا می باشد.^(۲) «إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» در بخشودن اهل قرآن مبالغه می کند و از طاعت و عبادت آنها را پاداش نیک می دهد. ابن کثیر گفته است: هر وقت مطرف این آیه را می خواند می گفت: این آیه ی قاریان قرآن است.^(۳) «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ» آنچه از کتاب به تو وحی کرده ایم - یعنی قرآن کریم - حقیقی است که در درستی و صدق آن شک و شبهه ای موجود نیست. «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» در حالی که کتاب های الهی

نازل شده قبلی را از قبیل تورات و انجیل و زبور، تصدیق می‌کند. ابوحیان گفته است: آیه نشان می‌دهد که وحی است؛ زیرا پیامبر ﷺ خواندن و نوشتن بلد نبود، در صورتی که مطالب کتاب‌های خدا را بیان کرده است، و چنین امری جز از جانب خدا مقدور نیست. (۱)
 ﴿إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾ محققاً خدای عزوجل از بندگان خود باخبر است و به ظاهر و باطن امور آنها محیط است و آنها را می‌بیند و چیزی از اوضاع آنها بر او پوشیده نیست.
 نکات بلاغی: ۱- در بین ﴿یذهب... و یأت﴾، ﴿الأعمی... والبصیر﴾، ﴿الظلمات... والنور﴾، ﴿الظل و الحرور﴾، ﴿الأحیاء... والأموات﴾، ﴿نذیرا... و بشیرا﴾ و ﴿سرا... و علانیة﴾ طباق برقرار است.

- ۲- ﴿و لا تزر وازرة﴾ و ﴿حملها لا یحمل منه شیء﴾ شامل طباق اشتقاق است.
- ۳- ﴿و ما یتوی الأعمی و البصیر﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.
- ۴- ﴿أنزل من السماء ماء فأخرجنا﴾ شامل التفات از غایب به متکلم است.
- ۵- ﴿إنما یخشی الله من عباده العلماء﴾ متضمن قصر صفت بر موصوف است.
- ۶- ﴿ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء﴾ متضمن استفهام به معنی تعجب است.
- ۷- ﴿یرجون تجارة لن تبور﴾ متضمن استعاره می‌باشد.
- ۸- در ﴿یرجون تجارة لن تبور﴾، ﴿إنه غفور شکور﴾، ﴿و بالکتاب المنیر﴾ و ﴿فکیف کان نکیر﴾ فواصل رعایت شده است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ

مِنْهُمْ سَابِقَ بِالْخَيْرَاتِ يُأَذِّنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٢١﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّتُونَ
فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٢﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ
عَنْنا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَئِمْسَنَا فِيهَا
نَصَبٌ وَلَا يَمْسَنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٢٤﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا
وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَضْطَرُّونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا
نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ أَوْ لَمْ نَعْمَلْ مَا يَنْذِرُ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ وَجَاءَكُمْ أَنْذِيرُ
فَذُوقُوا فَلَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٢٦﴾ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ ﴿٢٧﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ
كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢٨﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمْ
الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ
آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَاتٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ اللَّهَ
يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ
خَلِيفًا غَفُورًا ﴿٣٠﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى
الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٣١﴾ أَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ
وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ
تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٣٢﴾ أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ
وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٣٣﴾ وَلَوْ يَوَاحِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى
ظُهُورِهِمْ دَابَّةً وَلَكِنْ يُوَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ
بَصِيرًا ﴿٣٤﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدا از قاریان قرآن تمجید به عمل آورد، در اینجا یادآور شده است که ملت اسلامی در قبال این گنج گرانبها به سه گروه تقسیم می شوند: ستمگر، میانه رو، و پیشتاز در خیر. بعد از آن سرانجام و عاقبت نیکان و تبه کاران را خاطر نشان ساخته است تا انسان در بین بیم و امید و رغبت و هراس بماند.

معنی لغات: «نصب» سختی و مشقت جسمانی. «لغوب» ناتوانی و سستی، «وما مسنا من لغوب» از این مقوله می باشد. «یصطرخون» فریاد برمی آورند، کمک می طلبند. «النذیر» برحذر دارنده از عذاب خدا. «خلائف» جانشینان. «مقتا» قهر و غضب و کینه. «خسارا» نابودی و گمراهی. «یحیق» دامن گیر می شود.

تفسیر: «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا» آنگاه این قرآن را به فاضل ترین ملت یعنی امت محمد عطا کردیم و آنها را بر دیگر ملت ها برتری دادیم، و فضل و کرم این قرآن معجزگر و خاتم کتب آسمانی را به آنها اختصاص دادیم. زمخشری گفته است: آنان که از جانب خدا برگزیده شدند عبارتند از: امت محمد ﷺ و یاران و تابعین و پیروان آنها تا روز رستاخیز.^(۱) آنگاه آنان را به سه گروه تقسیم کرده و می فرماید: «فهنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات یاذن الله» در بین آنان که کتاب را به آنها دادیم، افرادی هستند که در کار نیک و خیر کوتاهی می کنند، قرآن را می خوانند و به آن عمل نمی کنند، آنها به خود ظلم می کنند. و هستند افرادی که در انجام اعمال نیک و خیرات میانه روند. اغلب اوقات به قرآن عمل می کنند، و در بعضی اوقات کوتاه می آیند، پس راه میانه روی را پیش می گیرند، و بالاخره هستند افرادی که در عمل کردن به قرآن مسابقه می دهند و پیشتازند و در کار نیک در پیشاپیش کاروان قرار دارند. و در انجام دادن عمل نیک و طاعت و عبادت، گوی سبقت را از دیگران ربوده اند. مسابقه در خیر به اذن

خدا همین است. این جوزی گفته است: اکثر مفسران برآنند که این سه صنف در میان امت محمد ﷺ موجود می باشند. پس «الظالم لنفسه»، همان نافرمان است، و «السابق» همان پرهیزگار است، و «المقتصد» در بین آن دو قرار دارد.^(۱) و حسن بصری گفته است: «السابق» آن است که حسناش بر گناهانش فزونی دارد، و «الظالم لنفسه» آن است که گناهانش بر حسناش فزونی دارد، و «المقتصد» آن است که حسناش و گناهانش برابر است. و عموم آنها وارد بهشت می شوند.^(۲) «ذلك هو الفضل الكبير» و این «وارث شدن کتاب خدا و برگزیده شدن امت محمد ﷺ برای بهره مندی از شریف ترین رسالات و کتب آسمانی»، فضل و کرمی بس بزرگ به شمار می آید که هیچ فضل و شرفی با آن برابر نیست، که خدا با اعطای این قرآن پایدار و پاینده منت و فضل خود را بر آنان نهاده است. چه فضلی عجیب است! بعد از آن نعمت های تدارک دیده شده برای مؤمنان را در جنات نعیم خاطر نشان ساخته و می فرماید: «جنات عدن یدخلونها» باغ های همیشگی که به آن درخواهند آمد و از نعمت های آن استفاده می کنند. این باغ ها با توجه به اعمال افراد مراتب و درجات متفاوتی دارد و علت این که «جنات» را به جمع آورده است که در بهشت باغ های متعدد وجود دارد، در بهشت باغ فردوس، و باغ عدن و باغ نعیم و باغ الماوی و باغ خلد و باغ سلام، و باغ علین قرار دارند. و هر باغ دارای مراتب و منزلت هایی است که با عمل عاملین متناسب است. «یحملون فیها من أساور من ذهب ولؤلؤا» در بهشت با النگوهای طلایی که نگین آنها مروارید است خود را می آریند. «و لباسهم فیها حریر» و تمام لباس هایشان در بهشت از ابریشم است، بلکه فرش و پرده هایشان نیز از حریر است. قرطبی گفته است: چون در دنیا پادشاهان انگشتر طلا

۱- التسهیل ۱۵۸/۳.

۲- زاد المسیر ۴۹۰/۶ این نظریه که معتقد به وجود این سه گروه در میان امت محمد ﷺ می باشد، راجع است و ابن جریر آن را اختیار کرده و علامه ابن کثیر احادیثی را دال بر این مطلب آورده است.

استعمال کرده و لباس های فاخر می پوشیدند، خدا آن را برای بهشتیان قرار داده است. و هر یک از اهل بهشت سه انگور در بازو دارد: یکی از طلا و یکی از نقره و دیگری از مروارید.^(۱) ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ هنگام ورود به بهشت می گویند: سپاس و ستایش شایسته ی ذات خداست که تمام اندوه ها و افسردگی ها و کدورت ها را از ما دور و برطرف کرد. مفسران گفته اند: از بس که تحقق آن قطعی است آن را به ماضی ﴿وَقَالُوا﴾ بیان کرده است. و حزن شامل تمام کدورت ها و هر چیزی است که صفای زندگی را از بین ببرد؛ از قبیل ترس و بیماری و فقر و مرگ و هراس های قیامت و عذاب آتش و غیره.^(۲) ﴿إِن رِّينَا لَغُفُورٍ شُكُورٍ﴾ پروردگار ما بسیار آمرزنده است و گناه گناهکاران را عفو می کند و اطاعت مطیعان را پاس می دارد. هر دو لفظ «غفور و شکور» معنی مبالغه می دهند؛ یعنی دایره ی بخشودگیش بس وسیع است و احسانش فراوان است. ﴿الَّذِي أَحْلَلْنَا لَكَ الدَّارَ الْمُقَامَةَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ همان خدایی که ما را به فضل و کرم خود وارد بهشت کرده و ما را در آن جا داده و آن را قرارگاه آسایش و سکونت ما قرار داده و هرگز از آن بیرون نمی رویم. و تمام اینها از بخشش و فضل و کرم اوست. در آنجا خستگی و سستی به ما دست نمی دهد. ابن جوزی گفته است: از این رو بهشت «دار المقامة» است، و «لغوب» عبارت است از خستگی روانی و ناشی از خستگی بدن.^(۳) بعد از این که وضع نیکان سعادت مند را بیان کرد، به ذکر حال نابکاران و بدبختان پرداخت و فرمود: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ﴾ و آنان که آیات خدا را انکار کرده و پیامبران را تکذیب کردند، کیفر کفرشان آتش شعله ور جهنم است. ﴿لَا يَقْضِي عَلَيْهِمْ فِيمَوْتُوا﴾ آنان را مرگ نیست تا آسوده شوند و از عذاب آتش برهند. ﴿وَلَا يَخْفُفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا﴾ و عذاب آن از آنان

کاسته نمی‌شود. بلکه در عذاب دایمی و بدون انقطاع خواهند بود. همچنان که در جای دیگری از قرآن آمده است: ﴿کلما خبت زدناهم سعیرا﴾. ﴿کذلک نجزی کل کفور﴾ تمام افرادی را که در لجنزار کفر و عصیان فرو رفته‌اند به چنین عذابی شدید و زشت کیفر و عقاب می‌دهیم. ﴿وهم یصطرخون فیہا ربنا أخرجننا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل﴾ آنها در جهنم فریاد می‌کشند و با صدای بلند فریاد برمی‌دارند و یاری می‌جویند و می‌گویند: خدایا! ما را از این آتش بیرون آور و ما را به دنیا بازگردان تا به عمل صالح بپردازیم و به پیشگاهت تقرب جویم و عملی غیر از آنچه انجام دادیم، انجام بدهیم. قرطبی گفته است: یعنی به عوض کفر ایمان بیاوریم، و به عوض معصیت مطیع شویم و امر پیامبران را امتثال کنیم.^(۱) و با گفته‌ی «غیر الذی کنا نعمل» به عمل زشت خود اعتراف کرده و از آن پشیمان و خمگین می‌باشند.^(۲) خدا در رد درخواست و توبیخ آنها گفته است: ﴿أولم نمرکم ما یتذکر فیہ من تذکر﴾ مگر در دنیا عمر طولانی و کافی به شما ندادیم و به شما مهلت و فرصت کافی ندادیم، که هر کس می‌خواست می‌توانست در آن فرصت مناسب متذکر شود و فکر کند. آن مدت که زندگی کردید چه کار کردید؟ و چه شده که عمری دیگر می‌طلبید؟ در حدیث آمده است: «أعذر الله إلی امری، آخر أجله حتی بلغ ستین سنة» خدا انسانی را معذور داشت و اجلش را تا سن شصت سالگی به تأخیر انداخت.^(۳) و «اعذر» یعنی بهانه‌ی او بُرید. ﴿و جاءکم النذیر﴾ و پیامبر بر حذر دارنده یعنی حضرت محمد ﷺ قبل از فرا رسیدن قیامت نزد شما آمد. و عده‌ای می‌گویند: «النذیر» یعنی پیری، اما قول اول روشن‌تر است.^(۴) ﴿فذوقوا فلأظالمین من نصیر﴾

۲- تسهیل ۳/ ۱۵۹.

۱- قرطبی ۱۴/ ۳۵۲.

۳- اخراج از بخاری.

۴- امام بخاری ﴿و جاءکم النذیر﴾ را به پیری ترجمه کرده است. این قول از ابن عباس و عکرمه نیز روایت شده است و ابن کثیر گفته است: قتاده می‌گوید: «النذیر» به معنی پیامبر ﷺ است و ابن جریر نیز آن را پذیرفته است.

ای گروه کافران! عذاب را بپوشید، امروز یاور و معینی ندارید که عذاب خدا را از شما دفع کند. امام فخر گفته است: امر در «فَذوقُوا» به معنی توهین است و متضمن معنی دوام نیز هست. و به منظور ثبت و ضبط ظلم بر آنان اسم ظاهر^(۱) «لِلظَّالِمِينَ» را به جای ضمیر «لَكُمْ» آورده است. و به سبب کفر و ظلمشان اصلاً یاور و ناصری ندارند، نه از جانب خدا و نه از جانب بندگان. بعد از آن می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ غَیْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» همانا خدای متعال علمش به تمام چیزهای نهان در این عالم هستی و نهانی های آسمان و زمین احاطه دارد و هیچ چیز از احوال آنها بر او پوشیده نیست. «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» به مکنونات و وسوسه ها و خطورات قلوب آگاه است، پس چگونه از اعمال آشکار و نمایان باخبر نیست؟ مفسران گفته اند: جمله ی دوام عذاب کفار را در آتش که ذکر آن برفت مؤکد می سازد؛ زیرا خدا آگاه است که کفر در نهاد کافر مستقر است و اگر حیاتش در دنیا تا ابد پایدار می ماند به خدا ایمان نمی آورد و او را پرستش نمی کرد، پس عذاب ابدی آنها با کفر ابدیشان برابر است. و ظلم و ستمی در کار نیست: «وَلَا يَظْلِمُ رِیْكَ أَحَدًا». قرطبی گفته است: یعنی خدا می داند اگر آنها را به دنیا برگرداند به انجام دادن عمل صالح نمی پردازند. همان طور که گفته است: «وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لَمَّا نَهَوْا عَنْهُ».^(۲) «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» ای انسان ها! خدا همان است که بعد از عاد و ثمود و ملت های پیشین شما را وارث و جانشین زمین قرار داده است و نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن شما را در جاهای آنان سکنی داد. «فَن كُفْرُ فَعَلِيْهِ كُفْرُهُ» پس هر کس به خدا کافر باشد، کیفر خود را به دوش می کشد و جز خودش هیچ کس از آن زیان نمی بیند. «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا» و کفر کافران جز دوری از رحمت خدا و کینه و قهر شدید خدا چیزی به آنان نمی افزاید. «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خُسَارًا»

و کفر کافران چیزی به آنها نمی‌افزاید جز نابودی و گمراهی و از دست دادن عمر که شر و زبان فراوانی به دنبال دارد. ابو حیان گفته است: آیه یادآور این است که خدا آنان را به جای ملت‌های پیشین جانشین کرده است، اما آنها متذکر نشده و از حال و وضع پیشینیان تکذیب‌کننده پند و عبرت نگرفتند که چگونه نابود شدند، و حال کافران مایه‌ی عبرت آنها نشد و از گذشتگان پند نگرفتند. «مقت» یعنی تحقیر و کینه‌ی شدید، و «خسار» یعنی از دست دادن عمر، که عمر صورت سرمایه‌ی انسان را دارد، هر کس آن را در غیر عبادت خدا سپری کند آن را از دست داده است و به عوض سود، قهر خدا را به دست آورده است، به‌طوری که به سوی آتش ابدی می‌رود.^(۱) پس از آن مشرکین را به خاطر این که چیزی را پرستش می‌کنند که نه می‌شنود و نه سود می‌دهد، توبیخ کرده و می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ زمخشری گفته است: «أَرَأَيْتُمْ» یعنی به من بگویید. انگار گفته است: در مورد آن شرکا و استحقاق الوهیت و شریک بودنشان، مرا باخبر سازید.^(۲) و معنی آیه چنین است: ای محمداً به عنوان سرزنش و توبیخ به آن مشرکان بگو: از وضع و مقام خدایاتنان، بت‌هایی که پرستش می‌کنید و شریک خدا قرار می‌دهید، مرا باخبر سازید که چگونه شایسته‌ی این پرستش هستند؟ ﴿أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ به من نشان دهید که در این گیتی چه چیزی را خلق کرده‌اند که شایسته‌ی این پرستش شده‌اند. و شما آنها را می‌پرستیدید؟ ﴿أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ﴾ یا این که در خلق آسمان شرکت داشته‌اند و به سبب آن شایستگی آن را پیدا کرده‌اند که در عبادت شریک خدا شوند؟ ﴿أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ﴾ یا این که کتابی بر آنان نازل کرده‌ایم که نشان می‌دهد آنها شریک خدا می‌باشند، در نتیجه آنها عبادت بت‌ها را با بصیرت و بر مبنای دلیل و برهان انجام می‌دهند؟ ﴿بَلْ إِنْ يَعْذِرُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا﴾

بحث را عوض کرده و به بیان سبب حقیقی رو آورده است. یعنی آنها فقط به وسیله‌ی از راه به در بردن و گمراه کردن رؤسا و بزرگان خود و با پیروی کردن از گفته‌ی آنها بت‌ها را خدایان قرار داده‌اند. پیشوایان می‌گفتند: بت‌ها شفاعت شما را به عهده می‌گیرند، و این خود فریب و اغوا و غروری است باطل و ناروا. ابوسعود گفته است: بعد از این‌که انواع دلیل و حجت‌های آنها را رد کرد، موضوع را عوض کرده و به ذکر انگیزه‌ی آنها در پرستش بت‌ها رو آورده که عبارت است از این‌که نسل قبلی نسل بعدی را فریب می‌دادند و پیشوایان پیروان خود را گمراه کرده و آنان را فریب می‌دادند و می‌گفتند: در پیشگاه خدا برای شما شفاعت می‌کنند.^(۱) بعد از آن دلایل قدرت خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾ خدا با قدرت شگفت‌انگیز و حکمت خود از زوال و سقوط و فروافتادن آسمان‌ها و زمین جلوگیری می‌کند. همان‌گونه که در جای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾. قرطبی گفته است: بعد از این‌که روشن ساخت که خدایان آنها قدرت خلق و ایجاد چیزی را در آسمان‌ها و زمین ندارند، روشن کرد که خالق آن دو همانا خدا می‌باشد. و هیچ امری بدون اجازه‌ی او صورت‌پذیر نیست. و هیچ چیز جز به بقای خدا پایدار نیست.^(۲) ﴿وَلَنْ يَزَالَتَا إِنْ أَمْسَكْنَاهَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ و اگر - به فرض - از جای خود زایل شوند، بعد از خدا احدی آنها را نگه‌داری نمی‌کند. به این معنی که هیچ کس قدرت نگه‌داری آنها را ندارد، بلکه آسمان و زمین فقط با قدرت توانای یگانه برقرارند. ﴿إِنَّهٗ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ خدای متعال باحوصله و صبور است و در کیفر کفار هر چند که استحقاق آن را نیز داشته باشند عجله ندارد و دایره‌ی بخشودگی و مهرش برای توبه‌کاران بسیار وسیع است. ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ﴾ مشرکین با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند. صاوی

گفته است: به پدران و بت‌هایشان قسم می‌خورند. وقتی قصد تأکید را می‌کردند به خدا قسم می‌خورند.^(۱) «لئن جاءهم نذیر» اگر پیامبری بر حذر دارنده نزد آنان بیاید، «لیکونن أهدی من إحدی الأمم» از تمام ملت‌های اهل کتاب که خدا پیامبران را برای آنان مبعوث کرده است بیشتر راه هدایت و راستی را در پیش می‌گیرند. ابوسعود گفته است: قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ به قریش خبر رسیده بود که اهل کتاب پیامبران خود را تکذیب کردند. از این رو می‌گفتند: نفرین خدا بر یهود و نصاری! پیامبرانشان نزد آنها آمدند اما آنها پیامبران را تکذیب کردند. به خدا قسم! اگر پیامبر نزد ما بیاید، ما از یهود و نصاری و غیره بیشتر هدایت می‌شویم.^(۲) «فلما جاءهم نذیر» وقتی که بر حذر دارنده یعنی حضرت محمد نزد آنها آمد، «ما زادهم إلا نفورا» آمدنش جز دوری و فرار از حق و هدایت چیزی به آنها نیفزود. «استکبارا فی الأرض و مکر السی» به سبب خودبزرگ‌بینی و تکبر و دوری جستن از پیروی حق و سرکشی و گردنکشی در سرزمین خدا، و نیز به خاطر نیرنگ و توطئه‌سازی علیه پیامبر و مؤمنان، تا افراد سست‌باور را از ایمان پشیمان کنند. ابوحیان گفته است: سبب نفرت آنها عبارت است از خودبزرگ‌بینی و نیرنگ زشت؛ یعنی خودبزرگ‌بینی و نیرنگ زشت، آنان را وادار کرد از حق دوری جویند. و «مکر سیء» عبارت است از تهمت‌هایی که به پیامبر ﷺ می‌بستند و توطئه‌چینی بر ضد او.^(۳) خدا در رد آنها گفته است: «ولا یحقی المکر السیء إلا بأهله» و بال و کیفر مکر و توطئه فقط دامن انجام‌دهنده و ترتیب‌دهنده‌ی آن را می‌گیرد. همان‌گونه که در مثل آمده است: «چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی». «فهل یظرون إلا سنت الأولین» آیا آن مشرکین جز عادت و سنت خدا در رابطه با ملت‌های پیشین، از قبیل تعذیب و نابود

کردنشان به خاطر تکذیب پیامبران، انتظاری دارند؟ ﴿فلن تجد لسنن الله تبديلاً﴾ سنت و عادت خدا در قبال خلشش تبدیل و تغییرپذیر نیست. ﴿و لن تجد لسنن الله تحويلاً﴾ و هیچ کس نمی‌تواند عذاب خدا را از آنها دفع کند. قرطبی گفته است: یعنی خدا عذاب را در مورد کفار مقرر فرموده است، هیچ کس نمی‌تواند آن را تغییر دهد و هیچ کس نمی‌تواند عذاب را از خود دور کند و آن را به دیگری بدهد. «سنت» یعنی طریقه و روش.^(۱) آنگاه آنها را تشویق کرده است که به مشاهده‌ی آثار ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی قبل از خود بپردازند تا پند و عبرت بگیرند و فرمود: ﴿أولم يسيرا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم﴾ مگر به سفر نمی‌روند و از کنار اماکن ویران شده‌ی پیشینیان عبور نمی‌کنند، تا آثار نابودی ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی پیامبران پیشین را مشاهده کنند و دریابند خدا چه به سر آنها آورده است؟ ﴿و كانوا أشد منهم قوة﴾ وانگهی آنها از مردم مکه نیرومندتر بودند و اموال و اولادشان هم از آنها بیشتر بود. ﴿و ما كان الله ليعجزه من شيء في السموات و لا في الأرض﴾ و هیچ چیز از دایره‌ی قدرت او خارج نیست و در این عالم هیچ امری بر او مشکل نیست. ﴿إنه كان علماً قديراً﴾ خدا بی‌نهایت عالم و با قدرت است، به حال و وضع خلق آگاه است و می‌تواند از نافرمان انتقام بگیرد. ﴿و لو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ماترك على ظهرها من دابة﴾ بیان صبر و رحمت خدا نسبت به بندگان می‌باشد. یعنی اگر آنها را در مقابل تمام گناهانشان مؤاخذه می‌کرد، بر روی زمین احدی باقی نمی‌ماند که راه برود، اعم از انسان و یا حیوان. ابن مسعود گفته است: منظورش تمام حیوانات است از روننده و خزننده.^(۲) ﴿ولكن يؤخرهم إلى أجل مسمى﴾ اما خدا به اقتضای مهر و لطفش نسبت به بندگان به آنها تا زمانی معین فرصت و مهلت می‌دهد که عبارت است از روز قیامت، پس عذاب آنها را

تعییل نمی‌کند. ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا﴾ وقتی آن موعد فرا رسد، آنان را در مقابل اعمالشان مجازات می‌کند اگر عملشان خوب و نیک باشد، خوب و نیک پاداش می‌گیرند و گرنه بد پاداش می‌گیرند؛ چون خدا به حال و وضع آنها کاملاً آگاه است. ابن جریر گفته است: به افراد شایسته و کسانی که مستحق کیفر هستند بینا می‌باشد. ^(۱) آیه متضمن وعید و تهدید مشرکین و وعده به پرهیزگاران است.

نکات بلاغی: ۱- در ﴿لَا يَمْسُكُنَا فِيهَا نَكَبٌ﴾ و ﴿لَا يَمْسُكُنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ اطناب مقرر است و مقصود از آن مبالغه است، و نیز در ﴿وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا﴾ اطناب مقرر است.

۲- ﴿فَذُوقُوا فَلَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ مانند ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ متضمن سرزنش است.

۳- ﴿غَفُورٌ، شَكُورٌ، قَدِيرٌ﴾ و ﴿حَلِيمٌ، عَلِيمٌ، قَدِيرٌ﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۴- در ﴿أَرَأَيْتُمْ مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ و ﴿أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ﴾ استفهام انکاری آمده است.

۵- ﴿مَا تَرَكْ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۶- در ﴿وَجَاءَ كَمْ النَّذِيرِ * فَذُوقُوا فَلَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ سجع غیر متکلف آمده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «یس» مکی است و سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از: «ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه و دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

* سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمد ﷺ شروع شده است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبدالله را تکذیب می‌کردند. لذا عذاب و انتقام خدا آنان را فرا گرفت.

* بعد از آن طبق روش قرآن در به کارگیری قصه‌ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه‌ی «انطاکیه» را مطرح می‌کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت پرهیز باشند.

* وضع دعوتگر با ایمان، «حییب نجار» را بازگو می‌کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خدا او را در بهشت جای داد، ولی خدا به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان برانداز آنها را در ربود و هلاک نمود.

* سوره دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره‌ی سرزمین خشکی که حیات در آن می‌دمد شروع کرده، آنگاه از منظره‌ی شب که روز از آن جدا می‌شود و به صورت بسیار تاریک درمی‌آید سخن گفته است. سپس منظره‌ی آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خدا در فلک و مدار خود در حرکت است

و هرگز از آن تخطی نمی‌کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می‌پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل‌های اولیه‌ی بشر را دربردارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عزوجل می‌باشند. * بعد از آن به بحث درباره‌ی قیامت و هول و هراسش پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه‌ی حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان‌ها از قبر برمی‌خیزند، و درباره‌ی اهل بهشت و اهل دوزخ داد سخن داده و تفاوت مؤمنان و تبه‌کاران را در آن روز بر هراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ‌های پر نعمت مستقر می‌شوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می‌گیرند.

* سوره با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه‌ی دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: این سوره به «سوره‌ی یس» موسوم است؛ چون خدای متعال سوره‌ی شریف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان‌دهنده‌ی اعجاز قرآن است. **فضیلت سوره:** پیامبر ﷺ فرموده است: «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره‌ی یس، آرزو می‌کنم در قلب یکایک اتمم جا بگیرد.»^(۱)

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ﴿يَسْ﴾ ۱ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۵﴾ لِشَذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿۶﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ

جزء

۲۳

از آیه ۲۸ سوره یس تا پایان آیه ۳۱ سوره یزمر

فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي آغَافِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنََ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴿١٢﴾ وَاصْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَهُكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَهُكُم لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾ قَالُوا إِنَّا نَطِّيرُكُمْ أَنْتُمْ لَنْ تُنْفِكُوا وَلَبِئْسَ الْاِجْتِمَاعُ ﴿١٨﴾ قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ أَنْتُمْ ذُكُرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِقُونَ ﴿١٩﴾ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾ أَأَخِذُّ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾ إِنِّي إِذَا لَبِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ﴿٢٥﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْنِهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

* * *

معنی لغات: «أغلالاً» جمع غل به معنی زنجیری است که بر دست می بندند. دستبند.

«مقمحون» سر را بلند کرده و چشم ها را برهم نهند و فرو بندند. اهل لغت می گویند:

إقماح، یعنی سر را بلند کرد و چشمش را فرو بست. گفته می شود: «أقبح البصير» یعنی

شتر بر سر آبشخور سرش را بلند کرد و چشمانش را بست و از خوردن آب امتناع ورزید. (۱) «بشر» در توصیف کشتی می‌گوید:

و نحن علی جوانبها تعود نغض الطرف کالایل القماح (۲)

«ما در اطراف کشتی نشسته بودیم و همچون شتری که سرش را بالا می‌گیرد و چشمانش را می‌بندد، چشمانمان را بسته بودیم».

«سدا» مانع و حایل بین دو چیز. «فعرزنا» تقویت کردیم. «تطیرنا» به شگون بد گرفتیم، و بدیمن می‌دانیم. «خامدون» خاموش و مرده شدند، همچنان که آتش خاموش می‌شود.

تفسیر: «یس» حروف مقطعه‌ی اوایل سوره‌ها اعجاز قرآن را یاد آورند و بیانگر این مطلب هستند که قرآن از این حروف هجایی که با آن آشنایی دارند و با آن سخن می‌گویند، ترکیب یافته است. ولی نظم و ترتیب عجیب آن دلیل بر این است که از جانب خدا آمده است. (۳) ابن عباس گفته است: «یس» در لهجه‌ی «طی» به معنی «ای انسان» است. و عده‌ای نیز می‌گویند: یکی از نام‌های پیامبر است. و دلیل آنان گفته‌ی «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» است. و به گفته‌ی ابوبکر وراق یعنی «ای سرور بشر». (۴) «و القرآن الحکیم» قسم و سوگندی است از جانب خدا، و «الحکیم» یعنی محکم و استواری که تغییر و تبدیل بر آن عارض نمی‌شود و تناقض و ناروایی آن را فرا نمی‌گیرد. قرطبی گفته است: یعنی در نظم و معانیش استوار است و خللی در آن رخ نمی‌دهد. (۵) ابوسعود گفته است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجازانگیزش گویای حکمت است و شگفتی‌های حکمت را در بر دارد. (۶) خلاصه‌ی کلام این که خدا به این کتاب استوار که نظم و معانی

۱- به قاموس محیط ماده‌ی «لمح» نگاه کن.

۲- تفسیر طبری ۸/۱۵.

۳- به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

۴- قرطبی ۵/۱۵.

۵- ابوسعود ۴/۲۴۷.

۶- قرطبی ۵/۱۵.

بدیع و محکم و اعجازانگیز در بر دارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه‌ی بلاغت و رسایی رسیده، سوگند یاد کرده است که محمد ﷺ از جانب او پیامبر است. در این قسمت تعظیم و احترام و منزلت پیامبر به طور شایسته آمده است: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ جواب قسم است: یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده‌ای و جزو پیامبران هستی. ابن عباس گفته است: کفار قریش می‌گفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله‌ی پیامبران است. ^(۱) ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری که در آن انحراف و کژی موجود نیست که عبارت است از دین اسلام؛ یعنی دین پیامبران پیشین که ایمان و یکتاپرستی را آوردند. طبری گفته است: یعنی همان‌طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام، همچنان که قتاده می‌گوید. ^(۲) و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است. ^(۳) ﴿تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾ این قرآن هدایت‌دهنده از جانب پروردگار با عزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است. ﴿لَتَنْذِرُ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن قومی را بر حذر بداری که به سبب به دراز کشیدن زمان فترت، پیامبر و کتابی بر آنان نیامده است. منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند. ﴿فَهَمَّ غَافِلُونَ﴾ بدین سبب آنها از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت‌پرستی دست و پا می‌زنند. بعد از آن معلوم کرده است که آنها به سبب اصرارشان بر کفر و تکذیب پیامبران مستحق عذابند و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ لام پیش درآمد قسم است. یعنی

۱- قرطبی ۵/۱۵، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.

۳- الانتصاف علی الکشاف ۲/۴.

۲- طبری ۹۷/۲۲.

به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ﴾ حال مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و دستبند در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین نمی‌آورد. در جلالین گفته است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی‌پذیرند و در مقابلش سر خم نمی‌کنند.^(۱) ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند فردی قرار داده‌ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر چانه به گردن بسته شده است و^(۲) به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آن‌که سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می‌شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می‌شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن نهاده می‌شود معروف است.^(۳) ابوسعود گفته است: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد. ﴿فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ﴾ زنجیرها به چانه‌ها منتهی می‌شوند، پس فرصت نمی‌دهند به حق بنگرند و نمی‌توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی‌کنند، چشم‌ها را می‌بندند به طوری که تقریباً حق را نمی‌توانند ببینند و یا به طرفش بنگرند.^(۴) ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا﴾ ابوسعود گفته است: این دنباله و مکمل تمثیل است. یعنی در مقابلشان سد و مانعی بس بزرگ قرار داده‌ایم، و همچنین در پشت سرشان مانعی قرار داده‌ایم. ﴿فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾

۱- تفسیر جلالین ۳/۳۱۸.

۲- ذقن مفرد «أَذْقَان» و محل تلاقی دو فک است. چانه.

۴- ابوسعود ۴/۲۴۸.

۳- ابن‌کثیر ۳/۱۵۵.

به وسیله ی آن، دو پرده بر چشمان آنها قرار داده ایم، به همین سبب آنها اصلاً چیزی را نمی بینند؛ زیرا آنها در بین دو سد عظیم از جهالت و گمراهی محصور شده اند و از نگاه کردن و تعمق در دلایل و آیات محرومند.^(۱) مفسران گفته اند: تمام اینها بیانگر آن است که راه ایمان بر آنان مسدود شده است و به افرادی تشبیه شده اند که راه رسیدن به مقصود از آنها مسدود شده است و نمی توانند به مقصود راه یابند.^(۲) ﴿و سوا علیهم أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون﴾ و آنان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ خطر و باز دارنده ها برای افرادی که گمراهی، پرده ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلبشان لانه کرده است، سودی ندارد. ﴿لا يؤمنون﴾ آنها به همین سبب ایمان نمی آورند؛ زیرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد. بدین ترتیب خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می سازد. ﴿إنما تنذر من اتبع الذکر﴾ برحذر داشتن فقط برای شخصی مفید است که به قرآن ایمان داشته باشد و به آن عمل کند. ﴿و خشی الرحمن بالغیب﴾ و بدون این که خدا را ببیند، از او ترسد. ابوحیان گفته است: ﴿و خشی الرحمن﴾ یعنی از خدایی می ترسد که به مهربانی و رحیمی متصف است. رحمت موجب امید است اما با این که از رحمتش آگاه است باز از او می ترسد، می ترسد نعمتش را از او بازگیرد. و معنی «بالغیب» یعنی در خفا و خلوت، و در وقتی که انسان از دید دیگری پنهان است.^(۳) ﴿فبشره بمغفرة و أجر کریم﴾ چون از برحذر داشتن بهره گرفته است شایسته است به او مژده بدهند. یعنی ای محمد! به او مژده ای بزرگ بده که خدا گناهان او را می بخشاید، و در آخرت پاداشی کریمانه در

باغ‌های پر نعمت به او می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: «أجر کریم» یعنی پاداشی بسیار و فراخ، نیکو و زیبا که فقط در بهشت فراهم است.^(۱) بعد از این که خدا مسأله‌ی رسالت را یادآور شد، مسأله‌ی حشر و نشر را خاطر نشان ساخته و می‌فرماید: «إنا نحن نحي الموتى» ما مرده‌ها را برای حساب و جزا از قبرشان زنده می‌کنیم. «و نكتب ما قدموا و آثارهم» طبری گفته است: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده‌اند، می‌نویسیم. «و آثارهم» یعنی گام‌هایشان به سوی مسجد.^(۲) در حدیث از جابر روایت شده که گفته است: «بنو سلمه خواستند در نزدیک مسجد سکنی گزینند که در آنجا فضای باز بود، آنگاه پیامبر آگاه شد. پیامبر ﷺ گفت: ای بنو سلمه! در جای خود بمانید - دوبار آن را تکرار کرد - که گام‌هایتان نوشته می‌شود». آنگاه گفتند: اگر به نزدیک مسجد منتقل می‌شدیم، مسرور نمی‌گشتیم». ^(۳) «و كل شيء أحصيناه في إمام مبین» و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه‌ی اعمال ثبت کرده‌ایم. مانند «يوم يدعوا كل أناس بإمامهم» یعنی نامه‌ی اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می‌دهد. و مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ. ^(۴) و ابوحیان گفته است: «و نكتب ما قدموا» یعنی آمار آن را برمی‌داریم و منی گیریم. از این رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله‌ی ضبط اشیاء می‌باشد. ^(۵) بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خدا به وسیله‌ی صدایی گوش‌خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و می‌فرماید: «و اضرب لهم مثلاً أصحاب القرية» داستان و قصه‌ی اصحاب القریه،

۱- ابن‌کثیر ۱۳/ ۱۵۶.

۲- طبری ۲۲/ ۹۹.

۳- اخراج از مسلم.

۴- راجع همان است که ما آورده‌ایم که به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن‌کثیر نیز آن را پسندیده است.

۵- البحر ۷/ ۳۲۵.

«انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی به صورت مثل بر زبان ها قرار دارد برای قومت که تو را تکذیب می کنند، بازگویی. «إذ جاءها المرسلون» زمانی که پیامبرانی از جانب ما نزد آنها آمدند تا آنان را هدایت کنند. قرطبی گفته است، این قریه «انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر به نام های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبر ﷺ دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسی ﷺ بودند.^(۱) «إذ أرسلنا إليهم اثنين فكذبوهما» آنگاه که دو پیامبر را نزد آنان فرستادیم، اما با تکذیب آنها روبرو شدند. «فعرزنا بثالث» آنها را به پیامبر سوم تقویت کردیم. «فقالوا إنا إليكم مرسلون» گفتند: ما از جانب خدا برای هدایت شما اعزام شده ایم. «قالوا ما أنتم إلا بشر مثلنا» گفتند: شما بر ما برتری ندارید، و جز افرادی مانند ما چیزی نیستید، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ «وما أنزل الرحمن من شيء» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. «إن أنتم إلا تكذبون» شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی نیستید. «قالوا ربنا يعلم إنا إليكم لمرسلون» پیامبران در جواب آنها گفتند: خدا می داند که ما پیامبران خدا هستیم و به میان شما فرستاده شده ایم. و اگر جمعی دروغگو باشیم به شدیدترین وجه از ما انتقام می گیرد. ابن جوزی گفته است: در اینجا جواب را با لام مؤکد کرده است: «لمرسلون»؛ چون در جواب منکران آمده است. به خلاف محل اول که خبر محض است.^(۲) «وما علينا إلا البلاغ المبين» جز این که رسالت خدا را به شیوه ای روشن و جلی و بدون ابهام به شما ابلاغ کنیم، چیزی بر ما نیست، آنگاه اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر

۱- قرطبی ۱۴/۱۵ و به دلیل گفته ی «ما أنتم إلا بشر مثلنا». این نظر که می گوید آنها فرستادگان عیسی بودند، مرجوح است؛ چون چنین گفته ای در مقابل کسی گفته می شود که خود را پیامبر خدا معرفی کند، در التسهیل نیز چنین

تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می شود. ابوحیان گفته است: این بیان متضمن وعید است. و بلاغ را به «المبین» توصیف کرده است؛ چرا که «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بینا کردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضح تر و روشن تر کرده است.^(۱) «قالوا إنا تطيرنا بكم» مردم قریه گفتند: ما وجود شما و دعوت ناپسندتان به ایمان و ترک پرستش بت ها را به فال بد می گیریم و آن را نحس و بدیمن می دانیم. مفسران گفته اند: علت نحس و بدیمن دانستن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم می خواندند و آن را بیگانه و غریب می دانستند و از دیدگاه منحرفانه ی آنان زشت و نفرت انگیز می آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی می کرد او را نحس می دانستند و می گفتند: از آنچه ما را بدان می خوانید به خدا پناه می بریم.^(۲) بعد از آن پیامبران را تهدید کرده و گفتند: «لئن لم تنتهوا» اگر از گفته ی خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی و رها کردن دین خود، دست برندارید، «لنرجنکم و لیسکنکم منا عذاب ألیم» شما را تا سرحد مرگ سنگسار می کنیم و به بدترین وجه شما را به قتل می رسانیم. «قالوا طائركم معكم» پیامبران به آنها گفتند: بدیمنی و نحسی به سبب ما نیست، بلکه بدشگونی و نحسی از خود شما بوده و ناشی از کفر و گمراهی و اعمال نادرست خودتان می باشد. «أئن ذکرتم» شرطی است که جوابش به قرینه ی دلالت سیاق کلام حذف شده است. یعنی آیا اگر ما به شما تذکر بدهیم و نصیحت کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را بدیمن و نحس می پندارید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می کنید؟ «بل أنتم قوم مسرفون» موضوع آن طور که شما گمان برده اید نیست، بلکه شما جماعتی هستید که به اسراف و زیاده روی

در نافرمانی و تبهکاری عادت دارید. بدین ترتیب آنها را تویخ و سرزنش می‌کنند.

﴿و جاء من أقصا المدينة رجل يسعى﴾ و از دورترین نقطه‌ی شهر مردی به نام «حبيب نجار» دوان دوان خود را رساند. ابن‌کثیر گفته است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه‌ی شهر به شتاب آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبيب نجار» بود و شغلش حریربافی بود. اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش را صدقه می‌داد.^(۱) قرطبی گفته است: حبيب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه‌ی شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت‌ها می‌پرداخت و از آنها التماس می‌کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را برطرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت می‌نماییم که سلامتی را به شما باز دهند. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس می‌کنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته‌اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا می‌دهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان نه سودی می‌دهند و نه زبانی می‌رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خدا او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را بازگفته است: ^(۲) ﴿قال يا قوم اتبعوا المرسلين﴾ گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می‌خوانند. از این جهت گفته است: ﴿يا قوم﴾ که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می‌گوید: ﴿اتبعوا من لا يسألکم اجرا و هم مهتدون﴾ از آن پیامبران صادق و

۱- مختصر ابن‌کثیر ۱۵۹/۳. از ابن‌عباس روایت است که نام آن مرد «حبيب نجار» بود.

۲- قرطبی ۱۸/۱۵، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است.

مخلص پیروی کنید که در مقابل ایمان آوردن و هدایت شما اجرתי از شما نمی خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سویش می خوانند که عبارت است از یگانگی خدا، دارای بصیرتند. ﴿وَمَالِيَ لَا أُعْبِدُ إِلَّا اللَّهَ فِطْرَتِي وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ﴾ در ارشاد آنان نرمش و لطف نشان داد و انگار به خود اندرز می دهد و برای آنان نیز همان چیز را می خواهد که برای خود می خواهد، و متضمن نوعی سرزنش است مبنی بر این که عبادت خالق خود را رها کرده اند. یعنی چه چیزی مرا از پرستش خالقم باز می دارد که مرا ابداع کرده است و سرانجام شما نزد او برمی گردید و بعد از مرگ هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می دهد؟ ﴿أَتَأْخُذُ مِنْ دُونِ آلِهَةٍ﴾ استفهام انکاری است. یعنی چگونه غیر از خدا، خدایانی را پرستش کنم که به حال پرستنده ی خود سود و زبانی ندارند؟ ﴿إِنْ يَرِدْهُ الرَّحْمَنُ بَضْرًا تَغْنِ غَنًى شِفَاعَتِهِمْ شَيْئًا﴾ آنها خدایان حقیر و بی ارزشند که اگر خدا بخواهد به من زبانی برسد و آنها برای من شفاعت کنند، شفاعتشان برای من سودی ندارد و آنها نمی توانند مرا نجات بدهند؛ چرا که آنها سنگ هایی هستند که نه می شنوند و نه سودی می بخشند و نه شفاعتی می کنند؟ ﴿وَلَا يَنْقُذُونَ﴾ و قادر نیستند مرا از عذاب ببرهانند. ﴿إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٌ مُبِينٌ﴾ من اگر غیر خدا را پرستش کنم و بت ها را به عنوان خدایان بگیرم، آشکارا زیانمند می باشم. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت: ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾ من به خدایتان که شما را خلق کرده است ایمان آوردم، پس شما گفته ی مرا بشنوید و اندرز را عملی کنید. مفسران گفته اند: بعد از این که به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ کس نبود آزار آنها را از او دفع کند. (۱)

طبری گفته است: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده ای نیز

می‌گیرند: او را تا مرگ سنگ‌باران کردند.^(۱) ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ بعد از این‌که به شهادت رسید، خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدن به شهادت با شهیدان به بهشت داخل شو. ابن مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده‌هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزی‌های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد.^(۲) ﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ بعد از این‌که وارد بهشت شد و اکرام و بخشش خدا را در مقابل ایمان و شکیبایی خود مشاهده کرد، آرزو کرد که قومش از وضع او باخبر شوند، تا از نیکی فرجامش آگاهی یابند و گفت: ای کاش! قوم من می‌دانستند خدا به چه سببی گناهان مرا بخشیده و بهشت پرنعمت را به من عطا کرده است؟ ابن عباس گفته است: در حال حیات و بعد از مرگ قوم خود را نصیحت کرده است.^(۳) ابوسعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که بر مبنای روش اولیا با دشمنانشان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب وادار کرده باشد.^(۴) ﴿وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ﴾ بعد از او سربازانی از آسمان بر قومش نازل نکردیم. این بیان تحقیر و ناچیزی خال آنان را نشان می‌دهد. ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾ کیفر آنها جز یک فریاد نبود که جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفسهایشان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند. مفسران گفته‌اند: آیه متضمن تحقیر نابودی آنها می‌باشد؛ چون آنها حقیرتر و ناچیزتر از آنند که خدا برای نابودیشان فرشتگان را مأمور کند. روایت است: بعد از قتل «حبيب نجار» خدا عصبانی شد و انتقام آنها را تعجیل کرد. به جبرئیل

۱- قرطبی ۱۰۴/۲۲.

۲- مختصر ۱۶۰/۳.

۳- این نظر ابن عباس است و صاحب کشاف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیاء و میتا»، می‌گویم:

مشهور آن است که این گفته‌ی ابن عباس می‌باشد. ۴- ابوسعود ۲۵۲/۴.

فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله‌ی نابودی آنها را نعره قرار داد. پس از آن خدا فرمود: ﴿یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن﴾ افسوس بر آنان که پیامبران خدا را تکذیب می‌کنند و منکر دلائل خدا می‌شوند. و حسرت به حال آنان، هر پیامبری که نزد آنان آمد، او را تکذیب کرده و مورد تمسخر قرار دادند. و عادت تبهکاران در هر زمان و مکانی همین است. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: آنها مستحقند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هرکس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می‌کنند، به حالشان تأسف می‌خورد و می‌گوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده‌اند.^(۱) آیه متضمن تعریض به کفار قریش است که سرور پیامبران را تکذیب کردند. بعد از این که حال کفار مکه را به حال اهل قریه تشبیه کرد، مشرکین را به سبب عبرت نگرفتن از پیشینیان، توبیخ و مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: ﴿ألم یروا کم أهلکنا قبلهم من القرون أنهم إلیهم لایرجعون﴾ آیا آن مشرکین از سرنوشت تکذیب‌کنندگان پیشین پند و عبرت نمی‌گیرند که خدا آنها را نابود کرد؟ و آیا نمی‌دانند که آن نابودشدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمی‌آیند؟^(۲) ﴿وإن کل لما جمیع لدینا محضرون﴾ و آیا نمی‌دانند که در روز رستاخیز تمام ملت‌های پیشین و آینده برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر خواهند شد، آنگاه در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان پاداش یا کیفر می‌دهد؟ ابوحیان گفته است: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک شدگان را رها نمی‌کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و پاداش و کیفر مقرر است.^(۳)

نکات بلاغی: ۱- «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، إِنَّا إِلَيْكُمُ الْمُرْسَلُونَ» متضمن تأکید به «إِنْ» و «لَا» است؛ زیرا مخاطب منکر است، و این نوع به «خبر انکاری» موسوم است.

۲- «إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا» متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد، کفار را در امتناع از هدایت و ایمان آوردن، به کسی تشبیه کرده است که دستانش به وسیله‌ی زنجیر به گردنش بسته شده‌اند، به گونه‌ای که نمی‌تواند سرش را پایین بگیرد و به اطراف نگاه کند. و نیز به کسی تشبیه شده‌اند که تمامی راه‌ها به سویش بسته شده‌اند و نمی‌تواند به مقصود خود برسد.

۳- «مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ» متضمن طباق است.

۴- «أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ» متضمن طباق سلب است.

۵- «نَحْنُ نَحْيِي» متضمن جناس ناقص است.

۶- در «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ، اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ» در تکرار فعل اِطْنَا ب مقرر است.

۷- «أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِ آلِهَةٍ» متضمن استفهام انکاری است.

۸- «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ» متضمن حذف بوده و میاق جمله بر آن دلیل است.

۹- در «تَطْيَرُنَا وَطَائِرُكُمْ» و «أَرْسَلْنَا وَ الْمُرْسَلُونَ» جناس اشتقاق آمده است.

۱۰- مراعات فواصل که از خصوصیات قرآن است.

یادآوری: از جمله محاسن و بلاغت فوق‌العاده‌ی قرآن کریم این‌که داستان پیامبران را به اختصار و به صورت اشاره به مفهوم و اسرار آنها، آورده است؛ چون منظور از آن قصه‌ها، یادآوری و تذکر و عبرت است. از این‌رو در قصه، نام محل و نوع و نام شخصی که آنها را به سوی خدا می‌خواند و نیز نام پیامبران را ذکر نکرده است؛ چون هدف قصه آن نیست. و سایر قصه‌های قرآن نیز بر این منوال است.



خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الَّتِي تَأْكُلُ مِنْهَا حَبًّا فَبِئْسَ مَا يَكُونُونَ ۝٢٣ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ۝٢٤ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۝٢٥ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ۝٢٦ وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ۝٢٧ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝٢٨ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَتَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ۝٢٩ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۝٣٠ وَأَيَّةٌ لَهُمُ أَنَّا حَمَلْنَا دُرَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْهُونِ ۝٣١ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ۝٣٢ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ۝٣٣ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ۝٣٤ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝٣٥ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝٣٦ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝٣٧ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝٣٨ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۝٣٩ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۝٤٠ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ۝٤١ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ۝٤٢ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۝٤٣ فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝٤٤ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ ۝٤٥ هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ ۝٤٦ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَهُمْ مَا يَدْعُونَ ۝٤٧ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ۝٤٨﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدا قصه‌ی اهل قریه را ذکر کرد و داستان نابودی آنها را به سبب تکذیب پیامبران به وسیله‌ی صیحه و فریاد شدید بازگفت، در اینجا به ذکر دلایل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خود دربار آوردن ثمر و میوه و کشت و زرع و تعاقب شب و روز پرداخت، و همچنین مسأله‌ی شناور بودن خورشید و ماه را با قدرت خدای یکتا و مقتدر یادآور شد. بعد از آن شبهات مشرکین را پیرامون زنده شدن بعد از مرگ متذکر شده و با دلایل قاطع و کوبنده و درخشان آن را رد کرده است. معنی لغات: ﴿آیه﴾ یعنی علامت؛ چون بر وجود خدا دلالت دارد. ابوالعتاهیه می‌گوید:

فيا عجباً كيف يُعصى الإله	أم كيف يجحده الجاحد؟
و لله في كل تحريكة	و تسكينة أبداً شاهد
و في كل شيء له آية	تدل على أنه واحد

«تعجب می‌کنم از این که کسی از فرمان خدا سرپیچی می‌کند و از این که دیگری او را منکر می‌شود؛ چرا که هر حرکت و سکونی گواهی است بر وجود او، و در هر پدیده‌ای آیت و نشانه‌ای واضح بر وحدت و یگانگی او وجود دارد».

﴿الأزواج﴾ اصناف و انواع. ﴿نسلخ﴾ سلخ یعنی کندن و برداشتن. همان گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿فانسلخ منها﴾. و گفته می‌شود: قصاب پوست گوسفند را سلخ کرد؛ یعنی کند. ﴿العرجون﴾ از انعراج و به معنی خمیدگی است. «عرجون» یعنی شاخه‌ی نخل که خوشه‌ی خرما دارد. جوهری می‌گوید: «عرجون» شاخه‌ای است که خمیده شده و خوشه‌ها از آن قطع شده و به صورت خشکیده بر تنه‌ی درخت می‌ماند. ^(۱) ﴿المشحون﴾ پر از اشیاء سنگین. ﴿صریح﴾ فریاد یاری خواستن. ﴿يخصمون﴾ در امور

خود طوری با هم در نزاعند که از پیرامون خود غافل می شوند. ﴿الأجداث﴾ جمع جدث به معنی قبر است. ﴿ینسلون﴾ به شتاب بیرون می روند. گفته می شود: «عسل الذئب ونسل» یعنی به شتاب رفت. (۱)

تفسیر: ﴿و آية لهم الأرض المیتة أحيیناها﴾ یعنی از جمله آیات و دلایل روشن و نشانه های آشکار دال بر کمال قدرت و یگانگی خدا، یکی این دلیل بس عظیم است که عبارت است از زمین خشک و لخت و بدون رستنی و خشکیده و بدون زراعت، که آن را از نو جان دادیم و زنده کردیم. مفسران گفته اند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله ی باران صورت می گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می خورد و بالا می آید و از هر نوع رستنی جفتی فرح انگیز در آن می رویاند، از این جهت بعد از آن فرمود: ﴿و أخرجنا منها حبا فمنه یأکلون﴾ یعنی به وسیله ی این آب انواع حبوبات را در آن بار آوردیم تا از آن تغذیه کنید و زنده بمانید. قرطبی گفته است: بدین ترتیب خدا زنده کردن مرده ها را به آنان یاد آور شده است و به وسیله ی زمین و احیای آن و رویاندن نباتات و بار آوردن حبوباتی که از آن تغذیه می کنند و به حیات خود ادامه می دهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یاد آور شده است. (۲) ﴿و جعلنا فیها جنات من نخیل و أعناب﴾ بستان های سرسبز و باطراوات را در زمین قرار دادیم که انواع درخت خرما و انگور در آن قرار دارد. ﴿و فجربنا فیها من العیون﴾ و در آن چشمه سارهایی با آب شیرین و رودخانه های جاری در سرزمین های متعدد قرار دادیم. ﴿لیأكلوا من ثمره و ما عملته أیدیم﴾ تا از ثمر و میوه ی باغ ها و نخل های مذکور بخورند که خدا آن را برای آنان ایجاد کرده است، و نیز دسترنج و کارکرد خود را از آنچه خود غرس و کشت کرده اند بخورند. ابن کثیر گفته است: بعد از این که خدا با ایجاد کشت و زرع بر بندگان

منت نهاد، با یادآوری میوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطرنشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سرچشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ یعنی آیا در مقابل نعمت‌هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟ و ابن جریر گفته است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و برپا داشته‌اند.^(۱) ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا﴾ پاک و منزّه و مقدس است پروردگاری که تمام اصناف را با رنگ‌ها و اشکال مختلف در میان تمام اشیاء، هستی بخشیده است. ﴿مَّا تَنْبِتُ الْأَرْضُ وَمَنْ أَنْفُسَهُمْ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ﴾ از نخیل و درختان و میوه‌هایی که از زمین می‌خیزد و از مذکر و مؤنثی که از خود آنها به دنیا می‌آیند، و از مخلوقات شگفت‌انگیزی که از آن بی‌خبرند،^(۲) خدایی که همه را نر و ماده گردانیده است. همان‌طور که در جای دیگر از قرآن می‌فرماید: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ از هر چیزی جفتی خلق کرده‌ایم باشد که متذکر شوید. ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلِ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَاذًا هُمْ مَظْلُمُونَ﴾ و یکی دیگر از دلایل کمال قدرت خدا شب است که روشنایی را از آن می‌گیریم و آنرا از روز جدا می‌سازیم و در چنین زمانی آنها در تاریکی قرار می‌گیرند. در آیه این اشاره مکنون است که اصل، تاریکی است و روشنایی عارض می‌شود. پس وقتی

۱- مختصر ۱۶۲/۳.

۲- سبحان الله چه با عظمت است قدرت خدا! در گذشته چنان مرسوم بود که زوجیت فقط در بین انسان و حیوان مقرر است. اما قرآن معجزه‌ای درخشان آورد که اکتشافات علمی نوین آن را تأیید می‌کند. اخیراً ثابت شده است که زوجیت در بین انسان و حیوان و گیاهان و ذرات و سایر اجزای کائنات مقرر است. ثابت شده است اتم که کوچکترین جزء ماده می‌باشد از یک جفت متفاوت، یعنی تشعشعات برقی «مثبت و منفی» ترکیب یافته است که با هم متحد می‌شوند. و گیاهان دارای اعضای مذکر و مؤنث می‌باشند. پس پاک و منزّه است خدای با قدرت که می‌گوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ مِمَّا تَنْبِتُ الْأَرْضُ وَمَنْ أَنْفُسَهُمْ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ﴾.

آفتاب غروب می‌کند، روز از شب گرفته می‌شود و اصل نمایان می‌گردد که عبارت است از تاریکی. ﴿و الشمس تجري لمستقر لها﴾ و دیگر دلیل برای آنان این است که با قدرت خدا آفتاب در مدار خود در حرکت است و در طول زمان تا آخرین لحظه‌ی آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند. آنگاه در آن زمان که زمان خرابی عالم است، حرکت آن قطع می‌شود و خاتمه می‌یابد. ابن‌کثیر گفته است: در مورد گفته‌ی: ﴿لمستقر لها﴾ دو نظر موجود است: اول، این‌که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمین قرار دارد؛ چون در حدیث است که پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوذر! آیا می‌دانی آفتاب کجا غروب می‌کند؟ می‌گوید: گفتم: خدا و پیامبر می‌دانند. فرمود: می‌رود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...». دوم، این‌که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه‌ی حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می‌ماند و نورش به خاموشی می‌گراید و دنیا به آخر می‌رسد. و ﴿لا مستقر لها﴾ نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و روز در حرکت است و سستی و توقفی ندارد.^(۱) ﴿ذلك تقدير العزيز العليم﴾ یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقیق، تقدیر خدایی می‌باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه. ﴿و القمر قدرناه منازل﴾ و مسیر و منزل‌های ماه را برای شناسایی ماه‌ها مقرر و تعیین کردیم تا در آن به جریان خود ادامه دهد، که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می‌پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می‌کند و از آن تجاوز نمی‌کند. و وقتی به آخرین منزل می‌رسد نازک و کمانی می‌شود.^(۲)

۱- مختصر ۱۶۲/۳.

۲- شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال می‌گوید: «آفتاب به دور خود می‌چرخد. قیلا گمان می‌رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است. اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لا‌پتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مسیرش باخبر است که می‌گوید: ﴿تجری لمستقرها﴾،

﴿حق عادی العرجون القدیم﴾ تا به صورت شاخه‌ی خشک نخل، یعنی خوشه‌ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمانی می‌شود، درآید. ابن‌کثیر گفته است: خدا همان‌طور که آفتاب را وسیله‌ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله‌ی شناسایی ماه‌ها قرار داده است، و مسیر و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می‌کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب‌های متفاوتی دارد که به سبب آن روز بلند و شب کوتاه می‌شود، و بعد از آن، شب بلند و روز کوتاه می‌شود. آفتاب ستاره‌ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم‌نور طلوع می‌کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه‌ای بالا می‌آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می‌یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می‌آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم‌کم نورش کم می‌شود تا به صورت عرجون قدیم در می‌آید. مجاهد گفته است: یعنی خوشه‌ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دوباره نمایان می‌شود.^(۱) ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ ممکن نیست که خورشید با ماه در شب جمع شود و نور ماه را از بین ببرد؛ چون این امر فرآیند رنگ‌آمیزی گیاهان و مصلحت‌بندگان را مختل می‌سازد. طبری گفته است: امکان ندارد خورشید، ماه را دریابد و نورش را زایل کند و در نتیجه تمام اوقات به صورت شب درآید.^(۲) ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ خورشید و ماه و ستارگان عموماً در فلک آسمان می‌گردند. حسن گفته است: خورشید و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین

این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی‌داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده‌ی عظیم را در فضا بدون تکیه‌گاه تصور کنیم، قسمتی از قدرت خدا را درمی‌یابیم که در این عالم حتی با نیروی علم تصرف می‌کند، و درست گفته است: ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾.

قرار دارند و به چیزی نچسبیده‌اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی‌کردند.^(۱) منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به گردش درآوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلاً آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی‌شود. همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند و کوتاه نمی‌آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا می‌رسد، آنگاه خدا خورشید و ماه را در کنار هم قرار می‌دهد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن فرموده است: ﴿وَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ﴾، در آن هنگام نظم به هم می‌خورد و رستخیز برپا می‌شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می‌یابد.^(۲) ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ﴾ دلیلی دیگر بر کمال قدرت ما این‌که پدران آنها، «نسل» آدم را در کشتی نوح قرار دادیم. آنگاه که به نوح دستور دادیم از هر نوع یک جفت را در آن قرار دهد و حمل کند. در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر می‌رساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد.^(۳) ﴿وَوَخَّلْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾ و برای آنان مانند کشتی نوح کشتی‌های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه‌ی عالم می‌رسند. از این رو خلق آن را به خود نسبت داده است که خود او ساختن آنها را به انسان یاد داده است. ابن عباس گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری‌دهندگان که در خشکی، صورت

۱- طبری ۶/۲۳.

۲- سید قطب رحمته الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بی‌کران مانند حرکت کشتی‌ها در ایاتوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگی‌شان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند.

۳- التسهیل ۱۶۴/۲.

کشتی در دریا را دارند.^(۱) ﴿وَإِنْ نَشَأْ نُفْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ﴾ اگر بخواهیم آنها را در دریا غرق کنیم، فریادرسی نمی یابند. ﴿وَلَا هُمْ يَنْقُذُونَ﴾ و هیچ کس نمی تواند آنان را از غرق شدن نجات دهد. ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾ جز ما احدی آنها را نجات نمی دهد و ما به سبب مهری که به آنها داریم، آنها را نجات می دهیم و فرصت می دهیم تا انقضای اجلشان از آن بهره گیرند. خدای متعال بیان کرده است که سوار شدن آنها بر کشتی در دریا از جمله نعمت های بسیار بزرگ است؛ زیرا حرکت کشتی با بار سنگین و انسان ها بر روی آب دلیلی است درخشان بر قدرت خدا؛ چون قدرت و قوانین جاری خدا در عالم هستی آنها را حمل می کند و ویژگی هایی را به کشتی و آب و باد داده و تمام آنها به فرمان خدا صورت می گیرد و از خلق و تقدیر او ناشی می شود. کشتی در دریا و اقیانوس بیکران صورت پر کاهی را دارد که در مسیر باد قرار گرفته باشد و اگر رحمت خدا به دادش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می گیرد. کسانی که سوار کشتی شده اند، و خطرات سفر دریایی را به چشم خود دیده اند، هول و هراس دریای خوفناک را درک کرده و رحمت خدا را احساس می کنند و می دانند فقط خدا آنان را نجات می دهد و آنها را از طوفان و امواج مصون می دارد. و در این دریای بیکران دست های قدرتمند او کشتی را می گیرد. و به خوبی معنی آیه ی ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا﴾ را در می یابند. پس منزّه است خدای توانا و مهربان! ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ بعد از این که خدای متعال دلایل قدرت و آثار رحمت خود را به آنان یادآور شد، در اینجا از نادیده گرفتن حق از جانب آنها و رو برتافتن از ایمان و هدایت خبر داده است که با وجود فراوانی دلایل روشن و شواهد درخشان، خود را به نادانی می زنند. یعنی وقتی به

۱- تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵، در اینجا نظری دیگر از ابن عباس آمده است که منظور از ﴿مَنْ مِثْلَهُ﴾ کشتی های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده ایم که بر آن سوار می شوند. این نظر روشن تر است که بعد از آن گفته است: ﴿وَإِنْ نَشَأْ نُفْرِقْهُمْ﴾.

مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا بر حذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت‌هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت‌های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، بر حذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید، رو برمی‌تابند. جواب شرط محذوف و تقدیر آن چنین است: «إِذَا قِيلَ لَهُمْ ذَلِكَ أَعْرَضُوا»، و دلیل آن آیهی ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ...﴾ است که به این اکتفا شده است. ^(۱) ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ﴾ من آیات ربهم إلا كانوا معرضين ﴿ هیچ یک از علایم روشن و دال بر صدق پیامبر از قبیل معجزات درخشانی که از جانب خدا برای تأیید او آمده است، برای آن مشرکان نیامد مگر این‌که آن را تکذیب و مسخره کردند. ابوسعود گفته است: به منظور تفخیم منزلت آیات، به «رب» اضافه شده است، که هراس و هول ناشی از تکذیب و استهزای آن را به دنبال دارد. و منظور از آیات، یا آیات تنزیلی است که از جمله‌ی آن دلایل گویا و صنایع بدیع و نعمت‌های فراگیرش می‌باشند. یا منظور آیات تکوینی است که شامل موارد مذکور و سایر معجزات و مصنوعات شگفت‌انگیز شده و عموماً بر یگانگی و یکتایی او در الوهیت گواهند. ^(۲) ﴿وِإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا زَرَقَكُمْ اللَّهُ﴾ اگر به طریق نصیحت به آن جماعت مشرک گفته شود: از آنچه خدا از روی فضل خود به شما عطا کرده است بر بینوایان انفاق کنید، ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾ کفار به صورت ریشخند و تمسخر به مؤمنان می‌گویند: آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج و انفاق کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟ ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ شما ای مؤمنان! راهی را برنگرفته‌اید جز راهی که گمراهی آن معلوم و نمایان است؛ چرا که به ما امر می‌کنید مال خود را بر افرادی انفاق کنیم که خدا آنها را بینوا و فقیر کرده است. ابن عباس گفته است: در مکه جماعتی بی‌دین و زندق بودند که اگر به آنها می‌گفتند: به بینوایان

کمکی بکنید و به آنها چیزی بدهید، می‌گفتند: ما چنین کاری را نمی‌کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟^(۱) منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. انگار می‌گویند: اگر همان‌طور که شما می‌پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا می‌دهد، پس چرا از ما می‌خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وانگهی آن ابلهان نمی‌دانستند که گنجینه‌های روزی در دست خدای خالق می‌باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و نبی‌نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می‌کند. دنیا را به خاطر بخل از فقیر منع نکرده است، و دستور داده است توانگر بخشی از مالش را اتفاق کند، اما این بدان معنا نیست که خدا محتاج مال و اتفاق اوست، بلکه منظور امتحان و آزمایش است. خدا هر کاری را که خود بخواهد انجام می‌دهد و هیچ کس حق ایراد و اعتراض به خدا و حکمت او را ندارد: ﴿لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾. بعد از آن فرموده است: مشرکین قیامت را انکار می‌کنند و آنها حساب و کتاب و قیامت را دور می‌دانند: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ مشرکان می‌گویند: روز رستاخیز که ما را از آن می‌ترسانید کی می‌آید؟ و اگر در ادعای خود مبنی بر این‌که حشر و نشر و بازخواست و عذاب در کار است، راست می‌گویید عذابی که ما را به آن تهدید می‌کنید چه وقت می‌آید؟ خدا در رد آنان فرموده است: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ﴾ جز یک فریاد مرگبار را که ناگهان همه‌ی آنها را می‌گیرد، انتظار نمی‌کشند. ﴿وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾ در حالی آنها را می‌گیرد که در داد و ستد و بازار و معاملات خود با هم در جدلند. و جز یک فریاد مرگبار که آنها را در برمی‌گیرد، انتظار نخواهند کشید و در جای خود می‌میرند. ابن‌کثیر گفته است: این صیحه - والله اعلم - عبارت است

۱- قرطبی ۳۷/۱۵، قرطبی می‌گوید: این جواب را به عنوان استهزا به مؤمنان داده‌اند.

از نفخه‌ی فرع که اسرافیل در صور می‌دمد. در حالی که مردم طبق معمول در بازار و در راه کسب معاش و در معاملات خود با هم در جر و بحث و جدال قرار دارند، در چنان حالتی خدا به اسرافیل فرمان می‌دهد که در صور بدمد و آن را طولانی کند، به گونه‌ای که تمام موجودات روی زمین گردن کج کرده و صدا را از جانب آسمان می‌شنوند. از این رو گفته است: ^(۱) «فلا يستطيعون توصية ولا إلى أهلهم يرجعون» نمی‌توانند به یکدیگر توصیه‌ای بکنند و فرصت نمی‌کنند نزد خانواده و منزل خود برگردند؛ زیرا فرمان بسیار سریع صورت می‌گیرد. در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می‌شود که اگر دو نفر پارچه‌ای باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی‌یابند، قیامت به سرعتی می‌آید که اگر یک نفر سوراخ‌های حوض خود را باگل بمالد فرصت نمی‌کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می‌شود که اگر یک نفر لقمه‌ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی‌یابد». ^(۲) بعد از زمان دمیدن شیپور دوم، «صاعقه» فرا می‌رسد که به وسیله‌ی آن تمام جانداران، جز خدای همیشه زنده، جان می‌دهند. پس از آن نوبت دمیدن شیپور سوم می‌رسد؛ یعنی «دمیدن حشر و نشر» که به وسیله‌ی آن انسان‌ها از قبر بیرون می‌آیند. و این مطلبی است که آیه به آن اشاره می‌کند: «ونفخ فی الصور فإذا هم من الأجداث إلى ربهم ينسلون» در صور دمیده می‌شود و فوراً مرده‌ها از قبر خود بیرون آمده و با شتاب راه می‌روند. طبری گفته است: «ینسلون» یعنی به سرعت بیرون می‌آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن. ^(۳) «قالوا یا ویلنا من بعثنا من مردنا» می‌گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از قبرهایمان بیرون آورده است؟ این‌کثیر گفته است:

۱- ابن‌کثیر ۱۶۵/۳. این گفته‌ی ابن‌کثیر نظیر گفته‌ی طبری است و منظور از آن نفخه‌ی فرع است. و قرطبی گفته

است: نفخه‌ی «صعق» است که در آن تمام زنده‌ها جان می‌دهند.

۳- طبری ۱۱/۲۳.

۲- اخراج از بخاری.

این بیان با عذاب آنها در قبر منافات ندارد؛ زیرا به نسبت شدت و هراس بعد از آن، مانند خواب می‌باشد.^(۱) وقتی چنین بگویند، فرشتگان یا مؤمنان در جواب آنها می‌گویند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ این همان زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزایی می‌باشد که خدا وعده‌ی آن را به شما داده و پیامبران کرام به درستی خبر آن را داده‌اند. ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ زنده شدن آنها جز یک صیحه نیست که اسرافیل از جانب خدا بر آنان بانگ برمی‌دارد، آنگاه بدون درنگ آنها در پیشگاه ما حاضر می‌شوند. صاوی گفته است: این صیحه عبارت است از گفته‌ی اسرافیل که می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده! و ای اندام‌های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای پاره گشته! خدا به شما امر می‌کند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آید، آنگاه در صور می‌دمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع می‌شوند.^(۲) ﴿فَالْيَوْمَ لَا تَظْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ در این روز -روز رستاخیز- به هیچ کس اعم از این که نیک و پاک باشد یا بد و ناپاک ظلم نمی‌شود، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. بلکه هر کس مطابق عملش مجازات می‌شود یا پاداش می‌بیند. ابوسعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می‌شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می‌بینند، پس به منظور سرزنش به آنها چنین گفته می‌شود.^(۳) بعد از این که سرانجام مشرکین را یادآور شد، سرنوشت و وضع نیکان پرهیزگار را نیز بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ﴾ بهشتیان در آن روز -روز جزا- به سبب بهره‌گیری از لذایذ و نعمت‌ها از اندیشیدن درباره‌ی دوزخیان مشغولند. از میوه‌ها استفاده می‌کنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و

آشامیدن و شنیدن نغمه‌ها لذت می‌برند. ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت‌هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند. ابن عباس گفته است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند. ^(۱) «هم و أزواجهم فی ظلال علی الأرائك متكئون» آنها و همسرانشان در سایه‌ی درختان پر برگ بهشت، که نه آفتابی و نه زمهریری در آنجا موجود است، بر تخت‌های آراسته و مزین تکیه می‌دهند. «لهم فیها فاکهة» در بهشت برای آنان میوه‌های فراوان از هر نوع آماده می‌باشد. «ولهم ما یدعون» و در آنجا هر چه را آرزو و اشتها کنند در اختیار دارند. همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: «فیها ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأعین». «سلام قولاً من رب رحیم» از جانب خدای مهربان خود آسایش و سلامی کریمانه دارند. در حدیث آمده است: «در همان حال که اهل بهشت در ناز و نعمت قرار دارند، نوری بر آنان متجلی می‌شود، وقتی سر را بلند می‌کنند، می‌بینند خدای مهربان از بالای سر نورش را به آنان متجلی کرده و می‌فرماید: درود بر شما ای بهشتیان! و معنی «سلام قولاً من رب رحیم» همین است. پیامبر ﷺ فرمود: خدا آنها را نظاره می‌کند و آنها او را تماشا می‌کنند، تا خدا از دید آنها نماند. «و نور برکت خدا در دیار آنها می‌ماند». ^(۲)

نکات بلاغی: ۱- «و آیه لهم» نکره آمدن آن برای تفخیم است؛ یعنی آیتی عظیم.

۲- در «الأرض المیتة أحيیناها» طباق مقرر است.

۳- «و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار» متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۱- البحر ۷/۳۴۲.

۲- اخراج از ابن ابی حاتم. ابن کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن کثیر نیز چنین آمده است.

۳/۱۶۷، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است.

- ۴- ﴿حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ حاوی تشبیه مرسل مجمل است و وجه شبه آن از سه چیز ترکیب یافته است: «نازکی، خمیدگی و زردی».
- ۵- در ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ به منظور تقویت حکم منفی، «مسندالیه» از پیش آمده که بلیغتر است.^(۱)
- ۶- ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ غیر عاقل به منزله‌ی عاقل آمده است.^(۲) و شمس و قمر و کواکب را با ضمیر جمع مذکر بیان کرده است.
- ۷- ﴿مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مِرْقَدُنَا﴾ متضمن استعاره است. مرقد در اینجا به معنی ممات و مرگ است.
- ۸- ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ﴾ حاوی ایجاز به حذف است.
- ۹- در ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ طباق مقرر است. و استفهام ﴿أَنْطَعُمْ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾ برای سرزنش است.
- ۱۰- در ﴿وَأُخْرِجْنَا مِنْهَا حَبَا فَنَّهُ يَأْكُلُونَ﴾، ﴿فَجَرْنَا فِيهَا مِنَ الْعْيُونِ﴾، ﴿مَنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾، ﴿فَإِذَا هُمْ مَظْلُومُونَ﴾، ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ و ﴿حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ سجع غیر متکلف در آخر آیات آمده است.^(۳)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا زَوْجَ الْيَمِينِ ﴿٥٩﴾ أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِيلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ

۲- صاوی ۳/۳۲۶.

۱- شیخ زاده ۳/۱۳۲.

۳- بعضی از نمونه‌های بلاغی را به عنوان مثال ذکر کردیم نه به عنوان حصر، تا انسان از زیبایی قرآن لذت ببرد و گونه کلام خدا اعجازانگیز است و زبان از بیان شگفتی آن ناتوان است.

تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ أَصَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَنْ نَعْمُوهُ نَتَكْسَفُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿٦٩﴾ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيُحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِمْسَاتٍ أَيْدِينَ أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای منان حال نیکبختان مقیم بهشت و نعمت های همیشگی آنها را یادآور شد، و طبق روش قرآن در انذار و برحذر داشتن اقوام و ملل، حال و وضع نگون بختان تبهکار و خفت و خواری آنها را نیز بیان کرد، سوره را با بیان دلایل زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزا خاتمه داده است.

معنی لغات: «امتازوا» مشخص و جدا شوید. «تمییز» یعنی تفاوت و جدا کردن دو امر از هم. «جبالا» به کسر جیم یعنی خلق. جمع جبلة است و «الجبلة الاولین» از آن است و «جبل الله الخلق» یعنی خدا موجودات را خلق کرد. «طمسنا» محو کردیم. طمس به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، انگار وجود نداشته است. «اصلوها» وارد آن بشوید و آتش زبانه کش آن را بجشید. «مسخناهم» مسخ یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و زشت. «نعمره» تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می رسد. «ننکسه» واژگونش می کنیم. «تنکیس» یعنی زیر و رو کردن چیزی، و «ثم نکسوا علی رؤوسهم» از این مقوله می باشد. «رمیم» یعنی پوسیده و متلاشی شده. «رم العظم» یعنی استخوان پوسید.

سبب نزول: روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر ﷺ آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده می کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله! آن را زنده می کند. و بعد از آن تو را هم زنده می کند و به آتش می فرستد. بدین مناسبت آیه ی «أولم یرا الإنسان أنا خلقناه من نطفة فإذا هو خصیم مبین» و ضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم»^(۱) نازل شد.

تفسیر: بعد از این که خدا وضع نیکبختان را یاد آور شد، حال نگون بختان را بیان کرده و می فرماید: «وامتازوا الیوم ایها المجرمون» ای گروه تبیه کاران و مجرمان! امروز از بندگان مؤمن من جدا و مشخص شوید و از آنها کنار بگیرید. قرطبی گفته است: در موقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور می دهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته می شود.^(۲) «ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم» استفهام معنی توبیخ و

سرزنش می دهد و کفار مجرم را توبیخ می کند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم. ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید. ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ علت نهی را بیان می کند. یعنی زیرا آشکارا شیطان دشمن شما می باشد، پس انسان چگونه از دشمن خود اطاعت می کند؟ ﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي﴾ و به شما فرمان دادم که فقط من را پرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امر را به جا بیاورید. ﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ این همان دین درست و طریق مستقیم من است. ﴿وَلَقَدْ أَضَلُّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا﴾ بدین ترتیب علت را تأکید می کند. یعنی هر آینه شیطان خلق و جمعی از شما را از راه منحرف کرده و آنها را از برگرفتن راه حق مانع شده است. طبری گفته است: یعنی شیطان جمع کثیری را از اطاعت من باز داشته تا جایی که او را پرستیدند. ^(۱) ﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾ مگر عقل و خرد نداشتید که شما را از اطاعت شیطان و مخالفت پروردگار باز دارد؟ این هم توبیخی دیگر برای کافران نابکار است. آنگاه مژده‌ی عذاب‌ی را به آنها داده است که در انتظارشان می باشد و فرمود: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ این همان جهنمی است که پیامبران شما را از آن برحذر داشته و شما آنها را تکذیب کردید. صاوی گفته است: در حالی که بر لبه‌ی دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار می گیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است. ^(۲) ﴿أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ به خاطر این که در دنیا راه کفر را پیش گرفته بودید، امروز حرارت و انواع عذابش را بجشید و تحمل کنید. امر برای توهین و تحقیر است. مانند ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾. آنگاه از فضیحت و رسوا شدن آنان در روز قیامت در انتظار عموم خبر داده و می فرماید: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾ امروز - روز قیامت - مهر سکوت بر لب کفار می زنیم به طوری که یارای گفتن ندارند.

«و تكلمنَا اَیدیم و تشهد ارجلهم بما كانوا یکسبون» و اعضای بدنشان به سخن می آیند و دست‌ها و پاهایشان بر اعمال ناپسند آنان گواهی می دهند. ابن جریر طبری از ابو موسی اشعری روایت کرده است که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه خوانده می شوند و اعمالشان بر آنان عرضه می گردد، اما آنها از در انکار درمی آیند و می گویند: بار خدایا! قسم به عزت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده ایم. فرشته می گوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ می گویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده می شود و اعضایشان به سخن می آیند، آنگاه آیه‌ی «الیوم نغتم علی أفواههم» را خواند.^(۱) در حدیث آمده است: «بنده به خدا می گوید: آیا مرا از ستم امان نمی دهی و مانع نمی شوی؟ خدا می فرماید: بله! بنده می گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. خدا می فرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو گواهی دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می زند، و به اعضایش گفته می شود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز می گویند، آنگاه خدا زبان او را باز می کند، و خطاب به اعضایش می گوید: وای بر شما! نابود شدید من برای شما مبارزه می کردم!»^(۲) «ولو نشاء لطمسنا علی أعینهم فاستبقوا الصراط فأنی یبصرون» اگر بخواهیم آنها را نابینا می کنیم، آنگاه طبق عادت خود به شتاب راه خود را پیش می گیرند، اما در چنین حالتی چگونه می بینند؟ ابن عباس گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی شوند.^(۳) این بیان برای قریش تهدید است. «ولو نشاء لمسخناهم علی مکانهم» اگر بخواهیم آنها را مسخ و دگرگون می کنیم به طوری که آنها را در جای خود میخ کوب می شوند. «فما استطاعوا مضیا و لا یرجعون»

۱- طبری ۱۷/۲۳.

۲- این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است.

۳- تفسیر قرطبی ۴۹/۱۵.

وقتی که در جای خود مسخ شوند، نمی‌توانند راه بروند و نمی‌توانند برگردند. این هم برای کافران تبه‌کار تهدیدی دیگر است. بعد از آن دلایل قدرت خود را در مورد مسخ آنها یادآور می‌شود که می‌تواند به وسیله‌ی طولانی کردن عمر، آنها را مسخ کند و می‌فرماید: ﴿وَمِنْ نَعْمَةِ نَنْكَسُ فِي الْخَلْقِ﴾ عمر هر کس را طولانی کنیم او را در مراحل دگرگون می‌کنیم و در خلقت دچار اُفت می‌سازیم به گونه‌ای که به صورت طفلی نادان در می‌آید. قتاده گفته است: به حالت پیری در می‌آید که شبیه حالت بچگی است، پس طول عمر، جوان را پیر کرده و قدرت را به ضعف، و فزونی را به نقص تبدیل می‌کند. ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ مگر عقل و خرد ندارند که هرکس چنین قدرتی را داشته باشد، می‌تواند بینایی را از آنها بگیرد و یا آنها را مسخ و دگرگون کند؟ ابن جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان‌طور که می‌تواند انسان را پیر و دچار اُفت کند. ^(۱) ﴿وَمَا عَلَّمَاهُ الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾ ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد. قرطبی گفته است: این رد گفته‌ی کافران است که می‌گفتند: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛ زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «بامزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا و قرآن کریم کجا که از همگونی کلام و گفته‌ی انسان منزّه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رحمه الله گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت». ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ این کتاب که محمد آن را می‌خواند، فقط پند و یادآوری است از جانب خدای عزوجل برای بندگانش. و قرآنی است روشن و درخشان که به هیچ وجه با شعر اشتباه نمی‌شود. ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا﴾ تا

به وسیله‌ی این قرآن انسانی را بر حذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می‌باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می‌برند. ﴿و یحق القول علی الکافرین﴾ و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛^(۱) زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی‌کنند. بیضای گفته است: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان می‌دهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند.^(۲) بعد از آن خدا نعمت‌های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عزوجل راهیاب شوند: ﴿أولم یروا أننا خلقنا لهم مما عملت أیدینا أنعاما﴾ همزه برای انکار و ایجاد شگفتی است. یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرند و درباره‌ی آنچه دست‌های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی‌اندیشند تا به وسیله‌ی آن به یگانگی و کمال قدرت ما راهیاب و هدایت شوند؟ ﴿فهم لها مالکون﴾ و ذللتها لهم﴾ آنها به زیر فرمان آنان درآمده و رام و ذلیلند و از اجرای فرمان آنها امتناع نمی‌کنند. بلکه حتی اگر طفلی صغیر بخواهد، شتر را می‌خواباند و اگر بخواهد آن را برمی‌خیزاند و سوق می‌دهد، پس از او اطاعت کرده و فرمانش را می‌برد. و نیز اگر قافله‌ی شتران یک‌صد شتر هم باشد، طفلی صغیر می‌تواند آنها را حرکت دهد. پس پاک و منزّه خدایی است که این را برای بندگانش مسخر کرده است.^(۳) ﴿فنها رکوبهم و منها یأکلون﴾ از بعضی از این حیوانات در سفرها، سواری می‌گیرند و به وسیله‌ی آنها بارهای سنگین را حمل می‌کنند؛ مانند شتر که به کشتی بیابان و خشکی معروف است. و از گوشت بعضی استفاده می‌کنند از قبیل گاو، بز

و گوسفند. ﴿و لهم فيها منافع و مشارب﴾ غیر از سواری و خوردن گوشت، از آنها فوایدی متعدد می‌برند. از قبیل پوست و پشم و کرک، و نیز از آنها فایده‌ی نوشیدنی می‌برند؛ یعنی شیر آنها را می‌نوشند: ﴿من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین﴾. ﴿أفلا يشكرون﴾ آیا در مقابل این نعمت‌های ارزشمند، پروردگار خود را سپاسگزار نمی‌شوند؟ منظور برشمردن نعمت‌ها و اقامه‌ی دلیل بر آنها می‌باشد. آنگاه آنها را توبیخ کرده و در مورد پرستش بت‌ها که نه قدرت شنیدن دارند و نه از آنها نفعی می‌خیزد، شدت عمل نشان داده و آن را به عنوان اوج نافرمانی و گمراهی تلقی کرده است و می‌فرماید: ﴿واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ينصرون﴾ مشرکین خدایانی را از سنگ پرستش کرده به این امید که آنان را یاری دهند و انگهی آنها ناشنوا و بی‌زبانند. فریاد را نمی‌شنوند و درخواست را اجابت نمی‌کنند. ﴿لا يستطيعون نصرهم﴾ این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری آنها را ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری رساندن. ﴿و هم لهم جند محضرون﴾ این مشرکین در تعصب و دفاع برای بت‌های خود مانند سربازان و هر چند که سودی از آنها نمی‌خیزد، اما جان و مال خود را در راه آنها فدا می‌کنند. قتاده گفته است: در دنیا مشرکین به خاطر بت‌ها قهر و کین دیگران را در دل می‌گیرند، و انگهی بت‌ها برای آنان سودی نمی‌آورند و شری را از آنان دفع نمی‌کنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و مشرکین انگار خدمتگزار آنها می‌باشند.^(۱) و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می‌کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می‌کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و محافظت می‌کنند. بدین ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت‌ها نمی‌توانند آنان را یاری دهند.^(۲)

۱- این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. طبری ۲۰/۲۳.

۲- قرطبی با کمی اختصار ۵۶/۱۵.

﴿فلا يحزنك قولهم﴾ از این‌که تو را تکذیب می‌کنند افسرده‌خاطر مشو، و از این‌که تو را به شاعری و سحر متهم می‌کنند، غمگین مباش. بدین وسیله خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده است. در اینجا سخن خاتمه می‌یابد. سپس می‌فرماید: ﴿إنا نعلم ما يسرون و ما يعلنون﴾ ما به نهفته‌های نهاد آنها آگاه‌تریم، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع داریم و به خاطر آن، آنها را مجازات می‌کنیم. و بس است که خدا بر همه چیز آگاه است. آنگاه دلایل قاطع و روشن بر تحقق حشر و نشر را اقامه کرده و گفته است: ﴿أولم ير الإنسان أنا خلقناه من نطفة﴾ استفهام انکاری است و برای تویخ و سرزنش آمده است. یعنی آیا انسان کافر با دیده‌ی عبرت‌بین نمی‌نگرد و درباره‌ی قدرت خدا نمی‌اندیشد تا دریابد ما او را از چیزی پست و ناچیز یعنی نطفه خلق کرده‌ایم که از مجرای ناپاکی بیرون می‌آید؟ ﴿فإذا هو خصيم مبين﴾ پس به ناگاه به صورتی شدید در خصومت و جدل به ناحق قیام می‌کند و با خدایش از در دشمنی در می‌آید و قدرتش را انکار و حشر و نشر را تکذیب می‌کند. آیا خدایی که قادر است انسان را از نطفه خلق کند قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟ مفسران گفته‌اند: در مورد «أبی بن خلف» نازل شده است که استخوانی پوسیده را آورد و آن را در مقابل پیامبر ﷺ خُرد کرد و به تمسخر گفت: ای محمد! آیا تو گمان می‌کنی بعد از این‌که مرديم و مانند این استخوان پوسیده و متلاشی شدیم، خدا دوباره ما را زنده می‌کند؟ پیامبر ﷺ به او گفت: بله، خدا تو را زنده می‌کند و به دوزخ می‌فرستد.^(۱) ﴿و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه﴾ این کافر به وسیله‌ی استخوان پوسیده برای ما مثل زده است و بعید می‌داند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند و فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچیز خلق کرده و

۱- در البحر آمده است: درباره‌ی «عاص بن وائل» نازل شده است اما اصح آن است که درباره‌ی «أبی بن خلف» نازل

جان را در آن دیدیم. خلقت و آغاز خود را فراموش کرده است در صورتی که جوابش در وجود خودش آماده می‌باشد. ﴿قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ این کافر گفت: چه کسی این استخوان پوسیده و متلاشی شده را زنده می‌کند؟ صاوی گفته است: یعنی سخنانی آورده است که در غرابت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقایسه کرده است.^(۱) ﴿قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هر آنکه آن را از نیستی ایجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و فردی که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آنکه قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد. ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست. ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا﴾ هر آنکه با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع نیست و زنده کردن استخوان‌های پوسیده و خلقت دوباره‌ی آنها او را ناتوان و درمانده نمی‌کند.^(۲) ابوحیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالب‌تر و عجیب‌تر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز. آب آتش را خاموش می‌کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می‌آید که شامل آب است. عرب‌ها آتش را از شاخه‌ی گیاهان روشن می‌کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه‌ی گیاهان با عظمت و ممتازند».^(۳) شاعر چه نیکو گفته است:

جمع النقیضین من أصرار قدرته هذا السحاب به ماءً به نارٌ
 «جمع کردن دو نقیض از اصرار قدرت خدا می‌باشد، این ابر را بنگر که در آن آب و آتش مقرر
 است».

﴿فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تَوَفَّدُونَ﴾ که شما از این سبزه درخت آتش روشن می‌کنید. ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ آیا آن‌که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ ﴿بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ بله! همو بر چنین امری قادر است و همو خالق و ابداع‌کننده است و به همه چیز دانا است. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ هیچ چیز برای خدای عزوجل مشکل و سخت نیست؛ زیرا فرمانش در بین «کاف و نون» قرار دارد، و هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشد. ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بَدَّعَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ خدای جلیل و باعظمت که ملک وسیع در قبضه‌ی قدرتش قرار دارد از تمام صفات نقص منزّه و مبرا می‌باشد، و همو بر همه چیز اقتدار کامل دارد. ﴿وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ﴾ و سرانجام تمام خلایق برای حساب و جزا فقط نزد او برمی‌گردند... خداوند سوره‌ی مبارک را با این پایان جالب که بر کمال قدرت و عظمت ملک و تسلطش دلالت دارد، و نیز این‌که تک و تنها خالق تمام عالم هستی است، خاتمه داده است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ... وَ أَنْ اَعْبُدُونِي﴾ متضمن طباق سلب

است.

۲- ﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾ و ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۳- ﴿مُضِيًّا... وَ يَرْجِعُونَ﴾ و ﴿يَسْرُونَ وَ يَعْلَنُونَ﴾ حاوی طباق است.

۴- ﴿وَهُمْ لَمْ يَجِدْ مُحْضَرُونَ﴾ شامل تشبیه بلیغ است.

۵- در ﴿وَهُمْ فِيهَا مُنَافِعَ وَ مُشَارِبَ﴾ و ﴿فَنَهَا رَكُوبَهُمْ﴾ خاص بعد از عام آمده است.

۶- «لینذر من کان حیا» و «یحق القول علی الکافرین» متضمن مقابله می باشد.

۷- «مما عملت أیدینا» متضمن استعاره‌ی تمثیلی است.^(۱)

۸- «خصیم مبین» و «الخلاق العلیم» با صیغه‌ی مبالغه آمدند.

۹- «أن یقول له کن فیکون» شامل استعاره‌ی تمثیلی می باشد.^(۲)

فواید: ملکوت صیغه‌ی مبالغه است و معنی آن عبارت است از ملک وسیع و تام، مانند «جبروت» و «رحمت» که معنی مبالغه می دهد.

یادآوری: علامه ابن کثیر گفته است: به اثبات نرسیده است که پیامبر ﷺ در روز خندق از شعر عبدالله بن رواحه تقلید کرده و گفته است: «اللهم لولا أنت ما اهتدینا» و در روز حنین هنگامی که بر استرش سوار بود، گفت: «أنا النبی لا کذب، أنا ابن عبدالمطلب» و فرموده‌ی «هل أنت إلا أصبح دمیت و فی سبیل الله ما لقیتم»، بلکه تمام اینها به طور اتفاقی رخ داده است و پیامبر قصد گفتن شعر را نداشته بلکه خود به خود از زبانش جاری شده است. و تمام این مطالب از فرموده‌ی خدا درک و فهم می شود که می فرماید: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له»!^(۳) به دقت در آن بیندیش که نفیس است.



۱- شیخ زاده ۱۴۰/۳.

۲- به کتاب «تلخیص البیان فی مجازات القرآن» تألیف شریف رضی ۱۹۲/۱ مراجعه کنید.

۳- مختصر ابن کثیر ۱۷۶/۳.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی صافات از جمله سوره‌های مکی است که به اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی «توحید، وحی، و بعث و جزا» می‌پردازد و مانند دیگر سوره‌های مکی استحکام و تثبیت ستون‌های ایمان را محور خود قرار داده است.

* سوره با بحث در مورد فرشتگان نیکو سرشت شروع شده است که در نماز راست می‌ایستند، یا بال‌هایشان را در انتظار فرمان خدا راست می‌گیرند، و ابر به هر جا که خدا بخواهد سوق می‌دهند. آنگاه دوباره‌ی «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیله‌ی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار می‌دهد، و بدین ترتیب اساطیر و افسانه‌های جاهلیت را رد می‌کند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است. و سوره دوباره‌ی زنده شدن و جزا داد سخن داده که مشرکین منکر آن بودند و بعید می‌دانستند بعد از این‌که به صورت استخوان‌های پوسیده و متلاشی شده درآمدند، حیات دوباره بیابند و باری دیگر زنده شوند.

* به منظور تثبیت ایمان به حشر و نشر، سوره داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطر نشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.

* سوره داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصه‌ی نوح علیه السلام شروع کرده و بعد از آن قصه‌ی حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصه‌ی

حضرت موسی علیه السلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثه‌ی ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکام الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

* سوره با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیا در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

نامگذاری سوره: این سوره به نام «سوره‌ی صفات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملکوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد که هیچ‌گاه از عبادت خدا فروگذار نیستند: «یسبحون اللیل والنهار لایفترون»، و وظایف محول به آنها را بیان می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ۝۱﴾ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ۝۲﴾ فَالَّتَالِيَاتِ ذِكْرًا ۝۳﴾ إِنَّ إِلَهُكُم لَوَاحِدٌ ۝۴﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ ۝۵﴾ إِنَّا زَيْنًا أَلَسْنَا بِزِينَةٍ ۝۶﴾ أَلَكَوَاكِبِ ۝۷﴾ وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ ۝۸﴾ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى آلَمٍ لَّا فَوْقَهُ وَ يُفْقِدُونَ ۝۹﴾ مِّنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝۱۰﴾ دُخْرًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝۱۱﴾ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝۱۲﴾ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ طِينٍ لَّزِبٍ ۝۱۳﴾ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ۝۱۴﴾ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ۝۱۵﴾ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ۝۱۶﴾ وَ قَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝۱۷﴾ أَلِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمُبْعُوثُونَ ۝۱۸﴾ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۝۱۹﴾ قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دَاخِرُونَ ۝۲۰﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۝۲۱﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ۝۲۲﴾ هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۝۲۳﴾ أَخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ

أَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾ وَقِفُوهُمْ
 إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ ﴿٢٤﴾ مَا لَكُمْ لَتَمَتَّصِرُونَ ﴿٢٥﴾ بَلْ هُمْ أَتْيَوْمٌ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
 عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا
 مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾ وَمَا كَان لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ ﴿٣٠﴾ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا
 إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿٣١﴾ فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿٣٢﴾ فَأَنَّهُمْ يُؤْمِنُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا
 كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْجَارِمِينَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ
 إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْثُونٍ ﴿٣٦﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا
 الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَمَا تُحْزِنُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ أُولَٰئِكَ
 لَهُمْ رِزْقٌ مَغْلُومٌ ﴿٤١﴾ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٤﴾
 يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿٤٥﴾ يَتَذَقُّونَ لَذَّةَ النَّارِ لِلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا
 يُنْزَفُونَ ﴿٤٧﴾ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ﴿٤٨﴾ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴿٤٩﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
 عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصْذِقِينَ ﴿٥٢﴾
 أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَبِيدُونَ ﴿٥٣﴾ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطْلِعُونَ ﴿٥٤﴾ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ
 الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَمُرْدِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٥٧﴾
 أَفَمَا تَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿٥٩﴾ إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾
 لِيُنْزِلَ هَذَا فَيَفْعَلَ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾ ﴿﴾

* * *

معنی لغات: «الزاجرات» باز دارنده‌ها، زجر دفع چیزی است با زور. زجر به معنی
 می کردن است. «زجر الراعی غنمه» چوپان گله را می کرد. «مارد» نافرمان و متمرد.
 «ثاقب» بسیار سوزنده که تا عمق استخوان نفوذ می کند. «واصب» دائمی و غیر منقطع.
 «لازب» چسبیده به هم. چسبیده. «معین» نوشیدنی جوشیده از چشمه ساران. «غول»

هر چه که عقل را مختل نماید و فاسد کند آن را غول می‌گویند. ابو عبیده گفته است: غول آن است که عقل را فاسد کند و از میان ببرد، و سروده‌ی ابن‌یاس را بر زبان آورد:

ما زالت الخمر تغننا
و تذهب بالأول فالأول^(۱)

«هنوز شراب عقل ما را می‌برد و با اولین جرعه سرآغاز عقل را می‌برد».

«کأس» اهل لغت گفته‌اند: وقتی در ظرف شراب باشد، آن را «کأس» می‌گویند، و اگر در آن شراب نباشد آن را «اناء» و «قدح» می‌گویند. شاعر گفته است:

و كأس شربت على لذة
و أخرى تداويت منها بها^(۲)

«جامی را به لذت سرکشیدم و از جام دیگر شفا و مداوا برگرفتم».

«ینزفون» مست می‌شوند و گفته می‌شود: «نزف الرجل» فهو «نزيف و منزوف» هرگاه که مست باشد. شاعر می‌گوید:

لعمري لئن أنزفتموا أو صحتمو
لبس الندامي كنتم آل أبجرا^(۳)

«به جان خودم قسم! شما ای آل ابجرا چه مست باشید و چه نباشید بدترین یار و همدم هستید».

تفسیر: «و الصافات صفا» خدای متعال این سوره را با یادکردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح کرده و بدین ترتیب عظمت قدرت و منزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه کرده است. معنی آن چنین است: به گروه‌های فرشتگان قسم می‌خورم که در نماز راست قامت ایستاده یا در انتظار دریافت فرمان خدا، بال‌ها را راست گرفته‌اند. ابن‌مسعود گفته است: آنها عبارتند از فرشتگانی که در آسمان برای عبادت و ذکر صف می‌بندند. در حدیث آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی‌بندید؟ گفتیم: چگونه یا رسول‌الله؟ فرمود صف‌های اول را

تکمیل می‌کنند و در صف به هم چسبیده می‌ایستند».^(۱) به منظور نشان دادن والایی مقام و کثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم یاد کرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقامشان هیچگاه از عبادت خدا فروگذار نیستند، و همان‌طور که مؤمنان در نماز صف می‌بندند، آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف می‌گیرند و خدای مقتدر را پرستش می‌کنند، خدای ذوالجلالی که تمام خلایق در مقابلش سر تعظیم فرو هشته و گردن گردن‌افرازان در هیبت و جبروتش خم می‌گردد. از جمله‌ی آنان حاملان عرش باعظمت و فرشتگان پاک هستند. «فانزاجرات زجرا» قسم به فرشتگانی که ابرها را به هر سو که خدا بخواهد سوق می‌دهند. از «زجر» به معنی سوق دادن و تشویق کردن است. «فالتالیات ذکرا» به منظور نشان دادن محاسن و نیکی خلق والای فرشتگان، آنها را به وصف سوم توصیف کرده است. یعنی قسم به فرشتگانی که آیات خدا را بر پیامبران می‌خوانند، و خود به ثناخوانی و ستایش و سپاسگزاری و تقدیس ذات خدا می‌پردازند. «إن إلهکم لواحد» بر این قسم خورده است. یعنی قسم به فرشتگانی که دارای چنین صفاتی هستند خدایی که - ای انسان! - می‌پرستید یگانه و تنها می‌باشد و شریک و انبازی ندارد. مقاتل گفته است: کافران مکه می‌گفتند: آیا محمد خدایان را یکی قرار داده است؟ یک خدا چگونه به این همه مخلوق می‌رسد؟ آنگاه خدا به عنوان تشریف و احترام به ملائک سوگند یاد کرد.^(۲) بعد از آن خدای متعال معنی یگانگی و الوهیت را بیان کرده و می‌فرماید: «رب السموات والأرض وما بینهما» همو مالک و خالق آسمان‌ها و زمین و مخلوقات مستقر در بین آنها می‌باشد؛ زیرا وجود آنها با این شیوه و نظم شگفت‌انگیز، از واضح‌ترین و روشن‌ترین دلایل بر وجود و یگانگی خدا می‌باشد.

۱- امام مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است و به مختصر ابن کثیر ۱۷۴/۳ نگاه کن.

«و رب المشارق» و همو پروردگار محل طلوع و غروب آفتاب است که در تابستان و زمستان تغییر پیدا می‌کند. طبری گفته است: به ذکر مشارق اکتفا کرد و مغارب را نیاورده است؛ چون لحن کلام بر آن دلالت دارد.^(۱) آنگاه بعد از بیان یگانگی و یکتایی خود به موضوع تزیین آسمان به وسیله ستارگان اشاره کرده و می‌فرماید: «إنا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب» آسمان نزدیک به شما را با ستارگان پرفروغ و روشن زینت داده و آراسته‌ایم، که به صورت دانه‌های جواهر درخشان به نظر می‌آیند. «و حفظا من کل شیطان مارد» و نیز آن را از نفوذ هر شیطانی نافرمان و متمرد و از اطاعت خدا بیرون رفته، محفوظ نگاه داشته‌ایم. قتاده گفته است: ستارگان به سه هدف خلق شده‌اند: رجم شیطان، و ایجاد روشنائی برای راهیابی، و زینت آسمان دنیا.^(۲) و ابو حیان گفته است: آسمان دنیا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون با چشم مشاهده می‌شود و تنها به وسیله ستارگان از نفوذ شیاطین به آسمان‌ها جلوگیری می‌شود.^(۳) «لا یسمعون إلی الملاء الأعلى» نمی‌توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند. و عده‌ای می‌گویند: یعنی تا به عالم بالا گوش فرا ندهند. «و یقذفون من کل جانب» و از هر جهت قصد نفوذ در آسمان بکنند، با شهاب و سنگ‌های آسمانی رجم می‌شوند. «دحورا» آنها از شنیدن اخبار آسمان دور و طرد می‌شوند. طبری گفته است: یعنی طرد و رانده می‌شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن است.^(۴) «و لهم عذاب و اصب» و در آخرت عذابی مستمر و دایمی خواهند داشت. «إلا من خطف الخطفة» جز آن‌که دزدانه چیزی را بریاید. «فأتبعه شهاب ثاقب» پس شهابی مشتعل که نور و فروغش نافذ است، آن را دنبال کرده و می‌سوزاند. مفسران گفته‌اند: شیطان نابکار از آنچه که در عالم بالا جریان

۱- طبری ۲۳/۲۴.

۲- قرطبی ۱۵/۶۴.

۳- البحر ۷/۳۵۲.

۴- طبری ۲۳/۲۷.

دارد شمه‌ای می‌ریاید، اما در موقع فرود آمدن به زمین شهابی آن را دنبال کرده و می‌سوزاند. قرطبی گفته است: شهابی که برای رجم شیطان به کار می‌رود، از جمله ی ستارگان ثابت نیست؛ چون ستاره‌ی ثابت حرکت می‌کند اما حرکتش قابل رؤیت نیست، در صورتی که حرکت این شهاب‌ها دیده می‌شود. ^(۱) «فاستفهم» از منکران حشر پیرس. «أهم أشد خلقاً أم من خلقنا» کدام یک از لحاظ ساختمان و بنیه قوی‌تر است؟ آیا آنها قوی‌ترند یا آسمان‌ها و زمین و موجودات مابین آنها، از قبیل فرشتگان و مخلوقات عظیم و شگفت‌انگیز؟ «إنا خلقناهم من طین لازب» آنها را از گل نرم و چسبناک و بدون نیرو ساخته‌ایم. طبری گفته است: از این رو آن را به چسبندگی توصیف کرده است که خاک مخلوط با آب است. و نیز فرزند آدم از خاک و آب و آتش و هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می‌آید. ^(۲) منظور از آیه این است که بر اعاده‌ی خلق انسان دلیل اقامه شود. پس هر آن کس او را از هیچ آفریده و این همه خلائق را خلق کرده است، نیز می‌تواند بعد از فنا و نابودی اجسام آنها را اعاده دهد. «بل عجب و یسخرن» از این که آنان زنده شدن را تکذیب می‌کنند در حالی که این همه آثار و قدرت روشن را هم مشاهده می‌کنند، تعجب می‌کنی، و در همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می‌کنند. ابوسعود گفته است: یعنی از قدرت خدا در خلقت این خلائق عظیم، و این که آنها زنده شدن را انکار می‌کنند، تعجب می‌کنی، و آنها از تعجب تو و این که زنده شدن را مقرر می‌داری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می‌کنند. ^(۳) «وإذا ذکروا لایذکرون» و اگر به وسیله‌ی قرآن نصیحت شوند و آنها را بترسانند، پند نمی‌گیرند و نمی‌اندیشند. «وإذا رآوا آیه یتستخرون» و وقتی دلیلی

واضح یا معجزه‌ای کوبنده از قبیل «شق القمر» و به زبان آمدن درخت و سنگ را مشاهده کنند که بر صدق تو دلیل است، در مسخره کردن افراط کرده یا دیگران را می‌خوانند که تو را مسخره و استهزا کنند. ﴿وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ و می‌گویند: آنچه را که برای ما آورده‌ای جز سحری آشکار چیزی نیست. در البحر آمده است: (هذا) اشاره است به خوارق اعجازانگیزی که توسط حضرت محمد ﷺ آورده شد. ^(۱) ﴿أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ﴾ استفهام برای انکار و استهزا آمده است. یعنی آیا وقتی اندام و اعضای بدن ما پوسیده و مندرس و اجزای آن متلاشی و پراکنده شود و به صورت خاک و استخوان درآید، زنده خواهیم شد؟ ﴿أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴾ آیا پدران و گذشتگان ما نیز زنده خواهند شد؟ زمخشری گفته است: یعنی آیا پدران ما نیز زنده می‌شوند؟ شگفتی بیشتر را در بر دارد. منظور آنها این است که پدران قدیمی‌ترند، بنابراین زنده شدنشان بیشتر بعید به نظر می‌آید. ^(۲) ﴿قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ﴾ به آنها بگو: بله، شما هم زنده می‌شوید در حالی که خوار و ذلیل می‌باشید. ﴿فَأِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ﴾ جز یک صیحه و فریاد شدیدی نیست که اسرافیل برای قیام از قبر در صور می‌دمد. ﴿فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ﴾ که فوراً آنها در میدان محشر می‌ایستند و به یکدیگر نگاه می‌کنند. قرطبی گفته است: الزجرة یعنی بانگ، و آن، دمیدن دوم است. از این رو به «زجرة» موسوم گشته است که صورتی که در آن و راندن شتر و فیل و گله را دارد. ^(۳) آنگاه از حسرت و پشیمانی آنها به هنگام مشاهده‌ی هول و هراس قیامت خبر داده و می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ﴾ می‌گویند: زبانمند ما هستیم، این همان روز حساب و جزا می‌باشد! آنگاه ملائک بر سبیل توبیخ و سرزنش به آنها می‌گویند: ﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ﴾ این

همان روزی است که در آن کار خلاق فیصله می‌یابد و شما آن را تکذیب می‌کردید. بیضاوی گفته است: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار. ^(۱) ﴿احشروا الذین ظلموا وازواجهم﴾ یعنی ستمکاران و همگنان و هم مسلکان نافرمان و تبهارشان را گرد هم آورید. و هر فرد را با همسنگ و همکیش خود در کنار هم قرار دهید. قرطبی گفته است: زناکار با زناکار، و شرابخوار با شرابخوار، و دزد با دزد کنار هم قرار می‌گیرند. ^(۲) و ابن عباس گفته است: ستمکاران را با همسران کافرشان گرد هم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می‌باشد. ^(۳) ﴿وماکانوا یعبدون * من دون الله﴾ و آنها را با بت‌هایی که می‌پرستیدند، گرد آورید. و بدین وسیله حسرت و شرمندگی آنها را هر چه بیشتر نشان می‌دهد. ﴿فاهدوهم إلى صراط الجحیم﴾ راه دوزخ را به آنها نشان بدهید و آنها را به سویش روانه کنید. لفظ «اهدوهم» متضمن سرزنش و مسخره می‌باشد. وقتی در دنیا به راه راست هدایت نشدند، امروز باید به راه دوزخ هدایت شوند. ﴿وقفوهم إنهم مسئولون﴾ آنها را در راه متوقف کنید و نگاه دارید؛ چون از تمام گفته و عملشان سؤال خواهد شد. آنگاه به طریق سرزنش و توبیخ به آنها گفته می‌شود: ﴿مالکم لاتنصرون﴾ چه شده است با وجود این که همه در اینجا حاضرید به یکدیگر کمک نمی‌کنید؟ در صورتی که عموماً به یاور و معین احتیاج دارید؟ مفسران گفته‌اند: این بیان به سخنان ابوجهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می‌پردازیم». ^(۴) و «تنصرون» در اصل تنصرون است، یکی از دو تاء برای تخفیف حذف شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿بل هم الیوم مستسلمون﴾ بلکه امروز

۱- بیضاوی ۱۳۸/۲.

۲- قرطبی ۷۳/۱۵ و آن را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

۳- این دو قول را صاحب «بحرالمحیط» از ابن عباس نقل کرده است، ۷/۳۵۶.

۴- قرطبی ۷۴/۱۵.

ذلیل و سربه زیر و تسلیم شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و عابدان و معبودان یکسانند. ﴿وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ رؤسا و پیروان به هم رو کرده و به لومه و سرزنش و مخاصمه می پردازند. ابوسعود گفته است: به طریق تویخ و خصومت از هم می پرسند و جدل می کنند. ^(۱) ﴿قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ﴾ تابعان و پیروان به متبوعان می گویند: شما از هر جهت می آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می کردید و با قوی ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می داشتید. ^(۲) یمین در کلام عرب به معنی نیرو و قدرت است. شاعر می گوید:

إِذَا مَا رَايَةَ رَفَعْتَ لِمَجْدٍ تَلَقَّاهَا عَرَابَةٌ بِالْيَمِينِ ^(۳)

وقتی پرچمی به منظور افتخار برافراشته شود، خردمندان آن را با قدرت دریافت می کنند و برمی گیرند. و عده ای نیز می گویند: معنی آیه چنین است: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را وسوسه می کردید و بر در پیش گرفتن راه انحراف تشویق می نمودید. ^(۴) ﴿قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ رؤسا به آنها می گویند: ما شما را به گمراهی وادار نکردیم، و شما را از ایمان مانع نشدیم، بلکه خود کافر شدید و به میل و اختیار خودتان ایمان نیاوردید. ابن کثیر گفته است: یعنی موضوع آن طور که شما گمان می برید نیست، بلکه قلب و نهاد خودتان منکر ایمان و پذیرای کفر و نافرمانی بود. ^(۵) ﴿وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾ ما زور و قدرتی نداشتیم که شما را وادار به پیروی از خود بکنیم. ﴿بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ﴾ بلکه در ذات خودتان تبهکاری و طغیان مقرر بود و مستعد نافرمانی بودید،

۱- ابوسعود ۲۶۸/۴.

۲- ابن کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است.

۳- طبری ۳۲/۲۳.

۴- در فی ظلال این معنی آورده شده است. و با این که از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.

۵- مختصر ابن کثیر ۱۷۷/۳.

به همین سبب دعوت ما را اجابت کردید و آن را پذیرفتید. ﴿فحق علينا قول رينا﴾ از این رو عذاب خدا بر عموم ما محقق و واجب آمد. ﴿إنا لذائقون﴾ ما بدون تردید این عذاب را می چشیم. ﴿فأغويناكم إنا كنا غاوین﴾ باطل را برای شما آراستیم و شما را به گمراهی خواندیم؛ زیرا خود بر باطل و گمراهی بودیم. خدا از حال آنها خبر داده و می فرماید: ﴿فإنهم يومئذ في العذاب مشتركون﴾ آنها در روز قیامت در عذاب شریکند، همان طور که در گمراهی شریک بودند. اما همان طور که فرموده است: ﴿و لن ينفعكم اليوم إذ ظلمتم أنکم في العذاب مشترکون﴾، امروز هیچ چیزی سودی به حالشان ندارد. ﴿إنا كذلك نفعل بالجرمین﴾ ما با گردنکشان گناهکار این چنین می کنیم. آنگاه سبب را بیان کرده و می فرماید: ﴿إنهم كانوا إذا قيل لهم لا إله إلا الله يستكبرون﴾ وقتی به آنها گفته می شد: بگویند: (لا اله الا الله)، گردن فرازی و تکبر می کردند و خود را بزرگ می دانستند. ﴿و يقولون أئنا لنتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون﴾ و وقتی به توحید فرا خوانده می شدند، می گفتند: آیا خدایان خود را به خاطر گفته ی یک نفر شاعر دیوانه رها کنیم؟ منظورشان از شاعر دیوانه، پیامبر است. خدا در رد آنها فرمود: ﴿بل جاء بالحق و صدق المرسلین﴾ یعنی موضوع بر طبق افترای آنها نیست، بلکه محمد ﷺ توحید و اسلام و حق درخشان و مطالبی همانند مطالب پیامبران پیشین را آورده است. ابوحیان گفته است: مشرکان یگانگی و رسالت را با هم انکار نموده و سخن خود را با گفته ی «شاعر مجنون» مخلوط کردند؛ زیرا شاعر فهم و درایتی دارا می باشد که به وسیله ی آن معانی شگفت انگیز را به نظم می کشد و آن را در قالب کلمات زیبا و بدیع شکل می دهد، ولی دیوانه چنین قدرتی را ندارد، از این رو گفته ی آنها خلط و هزیان است. ^(۱) ﴿إنکم لذائقوا العذاب الأليم﴾ ای تبهکاران! شدیدترین عذاب را دارید. ﴿و ما تجزون إلا ما کنتم تعملون﴾ و کیفری جز

مانند عمل خود ندارید. صاوی گفته است: چون کیفر بد با بدی همسان است، به عکس پاداش نیک که چند برابر است.^(۱) بعد از این که شمه‌ای از احوال و عذاب کفار را بیان کرد، مطابق روش قرآن در موازنه‌ی بین دو گروه، به عنوان ترغیب و ترهیب، مختصری از رفاه و نعم مؤمنان را نیز بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ استثناء منقطع است. یعنی ولی‌بندگان مخلص و موحد خدا، عذابی نمی‌بینند و در محاسبه و بازخواست جدلی ندارند، بلکه خدا از گناهان آنان درمی‌گذرد و در مقابل عمل نیکی که انجام داده‌اند ده برابر تا هفت صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش آنها را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿أَوَلَيْكَ لَهُم رِزْقٌ مَّعْلُومٌ﴾ آن رادمردان نیکو سرشت بامدادان و شامگاهان در بهشت روزی دارند. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾. ابوسعود گفته است: رزق و روزی بهشتیان ویژگی‌های معلوم و مشخصی دارد از قبیل شکل و صورت زیبا، طعم لذیذ و دلچسب و رایحه‌ی دل‌انگیز.^(۲) آنگاه رزق را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿فَوَاكِهِ وَهَمَّ مَكْرُمٍ﴾ میوه‌های گوناگون از تمام آنچه آرزو می‌کنند. در حالی که در بهشت قدر و احترام دارند و از تمام لذایذ لذت می‌برند. «فواکه» را مخصوصاً ذکر کرده است؛ زیرا تمام خوردنی‌های بهشت به صورت تفکه (دسر) و لذت بردن مصرف می‌شوند. ﴿فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ در باغ و بستان‌ها از نعمت‌ها استفاده می‌کنند. ﴿عَلَىٰ سُرُورٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ بر تخت‌های آراسته با در و یاقوت قرار می‌گیرند و به هر جهت که بخواهند می‌چرخند. مجاهد گفته است: ﴿مُتَقَابِلِينَ﴾ یعنی از فرط محبت و نزدیکی پشت سر یکدیگر را نگاه نمی‌کنند.^(۳) ﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ﴾ بعد از ذکر خوردنی، نوشیدنی را یادآور شده است. یعنی خدمتکاران بهشتی با جام‌های مملو

از شراب از جویبارهای جوشیده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذیرایی می‌کنند. صاوی گفته است: شراب بهشت این چنین توصیف شده است؛ زیرا مانند آب جوشیده از چشمه جاری است. ^(۱) ابن عباس گفته است: در قرآن هر جا «کأس» به کار رفته است منظور شراب است، و معین یعنی جاری. ^(۲) «بیضاء لذة للشارین» این شراب، سفید رنگ و برای مصرف‌کنندگان لذت بخش است و هر کس آن را بنوشد لذت می‌برد. حسن گفته است: شراب بهشت از شیر سفیدتر است. «لایها غول و لاهم عنها یزفون» چیزی که عقل آنان را ببرد و خراب کند در آن نیست و مانند شراب دنیا آنها را مست نمی‌کند. ابن‌کثیر گفته است: خدا شراب بهشت را از آفتابی که در شراب دنیا است از قبیل سردرد و شکم درد و زوال عقل، پاک و منزّه کرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش نیکو می‌باشد. منظور از غول به گفته‌ی ابن عباس سردرد است. و قتاده گفته است: سردرد و شکم درد است. ^(۳) و این زیباترین اوصافی است که لذت شرابخواران را تأمین می‌کند و کدورت و زیان آن را از بین می‌برد. پس نه موجب مستی و سرمستی می‌شود و نه سردرد را به همراه دارد و نه مانند شراب دنیا موجب عربده کشیدن می‌شود که لذت را از میان می‌برد. «و عندهم قاصرات الطرف» در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می‌دهند، و از بس که با حیا و آزرماند دیگری را نگاه نمی‌کنند. ابن عباس گفته است: «قاصرات الطرف» یعنی عیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی‌کنند. ^(۴) «عین» یعنی علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می‌باشند. طبری گفته است: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناه» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی زیباترین

نوع چشم.^(۱) «کأنهن بیض مکنون» به گفته‌ی ابن عباس انگار دانه‌های مروارید مستقر در صدفند. و به فرموده‌ی خدا استشهاد کرده است: «و حور عین کأمثال اللؤلؤ المکنون».^(۲) و حسن گفته است: «المکنون» یعنی محفوظ و مصون مانده‌ای که دست انسان به آن نخورده است. منظور این است: با وجود این زیبایی درخشان و با وجود رقت و لطافت و طراوتی که دارند، همانند در ناسفته در صدف محفوظند. «کأنهن بیض مکنون» دست‌های مبتذل و چشم‌های ناپاک آنها را به بازی نگرفته است. عرب زن را از لحاظ پاکی و بی‌آلایشی و سفیدی به تخم مرغ تشبیه می‌کنند. ابوحیان گفته است: خدا در این آیه اول رزق و روزی را ذکر کرده است که جسم از آن لذت می‌برد. و بعد از آن اکرام و احترام را آورده است که نفس و نهاد از آن متلذذ می‌شود. بعد از آن مکان را نام می‌برد که عبارت است از باغ‌های پر نعمت بهشت، آنگاه لذت انس و اجتماع را یاد آور شده: «علی سرر متقابلین»، که انس و سرور را بیشتر می‌کند. بعد از آن مشروب را ذکر کرده است که در قدح‌ها به آنان داده می‌شود و خود زحمت آن را نمی‌کشند. سپس با لذت جسمی یعنی لذیذترین لذایذ که عبارت است از انس گرفتن با زنان و تمتع جستن از آنان، موضوع را خاتمه داده است.^(۳) بعد از آن در مورد گفتگوی اهل بهشت در آن مجلس انس سخن گفته است. آنها در آن مجلس انس در حالی که در اطراف میز شراب نشسته و از تمام لذایذ لذت می‌برند و از هر نعمتی استفاده می‌کنند، شروع به بحث و گفتگو می‌کنند: «فأقبل بعضهم علی بعض يتساءلون» دور هم نشسته و در مورد وقایع دنیا به بحث می‌پردازند، نعمت‌های خود را یاد آور می‌شوند، و وضع و حال دنیا و ثمر و نتیجه‌ی ایمان را به یاد می‌آورند: «قال قائل منهم إني كان لی قرین» یکی از بهشتیان

می‌گوید: در دنیا دوست و رفیقی داشتم که منکر زنده شدن بعد از مرگ بود. ﴿يَقُولُ أَتُنكَ
لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ﴾ به من می‌گفت: آیا شما به زنده شدن و جزا ایمان داری؟ ﴿أَنذَا مَتْنًا وَكُنَّا
تَرَابًا وَعِظَامًا أَتُنَا لَمَدِينُونَ﴾ آیا بعد از این که مرديم و به خاک و استخوان پوسیده تبدیل
شدیم، دوباره زنده شده و بر مبنای اعمالمان محاکمه می‌شویم؟ این را بر سبیل تعجب و
تکذیب و دور دانستن می‌گفت. ﴿قَالَ هَلْ أُنْتُمْ مُطْلَعُونَ﴾ مرد مؤمن به برادران بهشتی خود
می‌گوید: آیا آتش را ملاحظه می‌کنید تا حال آن دوست و رفیق مرا مشاهده نمایید؟ خدا
می‌فرماید: ﴿فَاطْلِعْ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءٍ الْجَحِيمِ﴾ نگاه کرد و دوست کافر خود را در وسط
شعله‌های آتش دوزخ دید که زبانه می‌کشید. ﴿قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ﴾ آن مؤمن به
عنوان سرزنش او را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: به خدا قسم نزدیک بود بافریب و
نیرنگ مرا نابود کنی. ﴿وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ و اگر فضل و کرم خدا مرا
بر ایمان تثبیت نمی‌کرد، اکنون در آتش در کنار تو بوده و در عذاب دوزخ حاضر بودم.
آنگاه همان‌طور که در دنیا رفیق کافرش او را مسخره می‌کرد، او هم به طریق مسخره او را
مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: ﴿أَمَّا نَحْنُ بِمِثْلِينَ * إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾
آیا هنوز اعتقاد داری که ما جز یک‌بار مرگ را پذیرا نیستیم و زنده شدن و کیفر و حساب
و عذابی در کار نیست؟ این بیان به روشنی مسخره‌انگیز و گزنده می‌باشد و متضمن انتقام
کامل از آن رفیق کافر است. و سپاسگزاری از نعمت‌ها و کرم خدا را نیز در ضمن دارد.
خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ این نعمت که بهشتیان بدان نایل آمده‌اند
کرمی است بس عظیم. ﴿لَمَثَلٌ هَذَا فَلَیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾ برای نایل آمدن به چنین پاداشی
کریمانه، باید تلاشگران سعی و کوشش کنند. مفسران گفته‌اند: آیات شریف به داستان
دو شریک اشاره می‌کند که هشت هزار درهم داشتند، یکی از آنان خداپرست بود و در
تجارت و امور دنیوی کوتاه می‌آمد، و آن یکی در اندیشه‌ی افزودن مال و ثروت بود، و از
شریکش جدا شد. و هر وقت خانه یا کنیز یا باغ و عقاری می‌خرید، آن را به رخ رفیق

با ایمانش می کشید. و به وسیله ی کثرت مال بر او فخر فروشی می کرد، و فرد با ایمان هر وقت چنین می شنید به میزان آن صدقه می داد، تا در بهشت قصری خریداری کند. (۱)
وقتی دوستش به او می رسید و می پرسید: چه کار کرده ای؟ می گفت: در راه خدا صدقه دادم. دوست کافر او را به باد مسخره می گرفت و می گفت: آیا تو از جمله ی تصدیق کنندگان هستی؟ و سرانجامشان همان شد که خدا آن را بازگفته است.

نکات بلاغی: ۱- «بل عجبت و یسخرون» متضمن طباق است.

۲- «إِنْ إلهِکمْ لَواحِدٌ» به «إِنْ» و «لَمْ» مؤکد است.

۳- «فاهدوهم إلی صراطِ الجحیم» متضمن اسلوب تهکم و سرزنش است.

۴- «وَإِذَا قیلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» متضمن ایجاز به حذف است.

۵- «إِنْکُمْ لَذَاتِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِیمِ» شامل التفات از غایب به خطاب است.

۶- «قاصرات الطرف» متضمن کنایه می باشد.

۷- «كَأَنَّهُمْ بَیضٌ مَّکْنُونٌ» متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۸- در «شهاب ثاقب، عذاب واطب و طین لازب» فواصل رعایت شده است.



خداوند متعال می فرماید:

﴿أَذْلِكَ خَیْرٌ نَزَّلْنَا أَمْ شَجَرَةُ الزَّوْمِ﴾ (۶۲) ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِینَ﴾ (۶۳) ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ﴾ (۶۴) ﴿طَلْعُهَا كَأَنَّهُ زُرُّوسُ الشَّیَاطِینِ﴾ (۶۵) ﴿فَإِنَّهُمْ لَا یَكُونُونَ مِنْهَا قَالُوا وَ مِنْهَا أَلْبَطُونَ﴾ (۶۶) ﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْأَآءٌ مِنْ حِیمٍ﴾ (۶۷) ﴿ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِیمِ﴾ (۶۸) ﴿إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّینَ﴾ (۶۹) ﴿فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْرَعُونَ﴾ (۷۰) ﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِینَ﴾ (۷۱) ﴿وَلَقَدْ

أَوْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٧٢﴾ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ ﴿٧٣﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٧٤﴾
وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ أَلْحِيْبُونَ ﴿٧٥﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَجَعَلْنَا
ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾ إِنَّا
كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ ﴿٨٢﴾ وَإِنَّ
مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ ﴿٨٣﴾ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾ إِذْ قَالَ لِلرَّحْمَنِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تُعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾
أَأُنْفِكُ آلهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾ فَتَأْتِيَكُمْ بِهِ بَرْبٌ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾ فَانظُرْ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾
فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾ فَوَاعَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾ مَا لَكُمْ
لَا تَنْتَفِقُونَ ﴿٩٢﴾ فَوَاعَ عَلَيْهِمْ صَرْبًا بِالنِّسَمِينَ ﴿٩٣﴾ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ﴿٩٤﴾ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا
تَنْحِتُونَ ﴿٩٥﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾
فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿٩٨﴾ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَمْعِدِينَ ﴿٩٩﴾ رَبِّ هَبْ لِي
مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠٠﴾ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ
فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ
الصَّابِرِينَ ﴿١٠٢﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٤﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾ وَتَرَكْنَا
عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾ وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای متعال نعمت های
آماده شده برای نیکان را یادآور شد، آزار و عذاب و آتش تهیه شده برای اشرار را نیز
یادآور شد تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه ی «نوح» و قصه ی

«ابراهیم» و پند و اندرز مکنون در آن دورا برای اهل عبرت بازگفت.

معنی لغات: «نزلا» میزبانی و مهمانداری. در اصل عبارت است از خوراک و نوشیدنی تهیه شده برای مهمان. «طلعهها» ثمرش. «شوبا» مخلوط، به هم آمیخته. از «شباب الطعام» به معنی آمیخته شدن با چیزی دیگر است. «یهرعون» در شتاب و سرعتند. اهراع یعنی شتاب و سرعت. فراء می‌گوید: اهراع به معنی شتاب همراه با جنبش و تکان است. و مبرّد می‌گوید: مُهرع یعنی برانگیخته شده، گفته می‌شود: جاء فلان یهرع إلى النار؛ یعنی فلانی به سوی آتش آمد در حالی که سرما او را به شدّت برانگیخته بود که به سوی آتش برود.^(۱) «شیعته» شیعة الرجل، یاران و هواداران، افرادی که راه و برنامه‌ی او را پیش گرفته‌اند. «إفکا» به دروغ و ناروا. «سقیم» بیمار و ناسالم. «راغ» راغ الیه: یعنی به سویش رو آورد و بدان مایل شد و در نهان بدان تمایل پیدا کرد. شاعر می‌گوید:

و يُرِيك من طرف اللسان حلاوة و يروغ فيك كما يروغ الشعلب^(۲)

«از لابه‌لای سخانش حلاوت و شیرینی و چرب‌زبانی به چشم می‌خورد و همچون روباه با حيله و کلک به سويت می‌آید و تمایل نشان می‌دهد».

«یزفون» در رفتن شتاب کردند. «تله» او را به صورت به زمین زد.

تفسیر: «أذلك خير نزلا أم شجرة الزقوم» آیا پذیرایی و مهمانداری با نعمت‌های بهشت بهتر است یا با ثمر درخت زقوم که در جهنم قرار دارد؟ کدام یک بهتر و برتر است؟ میوه‌ها و ثمر لذیذ، خوراک بهشتیان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبیخ کفار است. «إنا جعلناها فتنة للظالمين» ما درخت زقوم را برای گمراهان مایه‌ی بلا و عذاب قرار داده‌ایم. مفسران گفته‌اند: وقتی کفار نام زقوم را شنیدند، گفتند: درخت

چگونه در آتش می‌روید در صورتی که آتش درخت را می‌سوزاند؟ ابوجهل به یارانش می‌گفت: آیا می‌دانید زقوم چیست؟ زقوم یعنی کره و خرما، آنگاه برای آنان کره و خرما آورد و می‌گفت: بباید زقوم بخورید، این همان زقومی است که محمد ما را از آن می‌ترساند.^(۱) ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾ درختی است که در قعر جهنم می‌روید. آنگاه شاخه‌هایش در آن منشعب می‌شود. ﴿طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رِئَاسُ الشَّيَاطِينِ﴾ ثمر و بارش از لحاظ زشتی انگار سر شیاطین می‌باشند. ابن‌کثیر گفته است: از این جهت آن را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است - هر چند که آن میوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نیست - که زشتی منظر شیاطین در نهاد انسان مستقر است.^(۲) ﴿فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَأَلْثَمُوا مِنْهَا الْبَطُونَ﴾ کافران به سبب شدت گرسنگی ناچارند از آن بخورند تا شکمشان پر می‌شود، پس در مقابل روزی بهشتیان زقوم خوراک و میوه‌ی آنها می‌شود. در حدیث آمده است: «اگر تنها یک قطره از زقوم در دریا‌های دنیا ریخته شود، زندگی تمام انسان‌ها خراب و مختل می‌شود، پس حال آن‌که آن را می‌خورد باید چگونه باشد».^(۳) ﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ﴾ بعد از این‌که از آن سیر شدند و تشنگی بر آنان غلبه یافت، مخلوطی از آب بی‌نهایت داغ را سر می‌کشند و با خوراک مخلوط می‌گردد، و بدین ترتیب و به منظور شدت بخشیدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حمیم جمع می‌شود. ﴿ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ﴾ بعد از آن سرانجام و مرجعشان قعر دوزخ است. مقاتل گفته است: حمیم در خارج دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشیدن آن بیرون می‌برند و سپس آنها را به دوزخ برمی‌گردانند. و ابوسعود گفته است: زقوم و حمیم وسیله‌ی پذیرایی بوده که قبل از ورود به آتش به آنان داده می‌شود.^(۴) ﴿إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ﴾ آنها پدران

۱- تفسیر طبری ۴۱/۲۳.

۲- مختصر ابن‌کثیر ۱۸۲/۳.

۳- ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است.

۴- ابوسعود ۲۷۱/۴.

خود را گمراه یافتند و از آنان پیروی کردند. ﴿فهم على آثارهم يهرعون﴾ و بدون دلیل و برهان به شتاب از خطاهای آنان پیروی می‌کنند و به دنبال آنان می‌شتابند. مجاهد گفته است: پیروی کردن آنها را به دریدن تشبیه کرده است، مانند آنکه به سرعت به سوی چیزی می‌شتابند. ﴿و لقد ضل قبلهم أكثر الأولين﴾ قبل از قوم تو، اکثر ملت‌های پیشین گمراه بودند. ﴿و لقد أرسلنا فيهم منذرين﴾ و به میان آنان پیامبرانی فراوان اعزام داشتیم که آنها را از عذاب برحذر می‌داشتند و می‌ترساندند، اما آنها به گمراهی و کج‌روی خود ادامه دادند و در آن فرو رفتند. ﴿فانظر كيف كان عاقبة المندرين﴾ ای محمد! بنگر که سرانجام رؤسای آن تکذیب‌کنندگان چگونه بود. آیا آنها را نابود نکردیم و آنها را مایه‌ی پند و عبرت بندگان قرار ندادیم؟! ﴿إلا عباد الله المخلصين﴾ اما بندگان با ایمان که خدا آنها را برای طاعت خود برگزیده بود، از عذاب نجات یافتند. بعد از آن قصه‌ی «نوح» را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿و لقد نادانا نوح فلنعم المجيبون﴾ لام مقدمه‌ی قسم است. یعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از این که قومش او را تکذیب کردند از مایاری خواست و ما چه نیک اجابت‌کننده بودیم. آوردن «المجيبون» به صیغه‌ی جمع برای عظمت و کبریا می‌باشد. صاوی گفته است: خدای متعال در این سوره هفت قصه را آورده است: قصه‌ی نوح، قصه‌ی ابراهیم، قصه‌ی اسماعیل ذبیح، قصه‌ی موسی و هارون، قصه‌ی الیاس، قصه‌ی لوط و قصه‌ی یونس. تمام آنها را به منظور تسلی خاطر حضرت محمد ﷺ و برحذر داشتن افراد کافر آورده است. ^(۱) ﴿و نحیناه و أهله من الكرب العظيم﴾ او و پیروان مؤمن و خانواده‌اش را از غرق شدن نجات دادیم. مفسران گفته‌اند: تعداد آنها هشتاد نفر زن و مرد بود. ﴿و جعلنا ذریته هم الباقين﴾ و بعد از نابود شدن قوم نوح ذریت و نسل نوح در سرزمین باقی ماندند. ابن عباس گفته است: تمام ساکنان کوه‌ی زمین از

ذریّت و نسل نوح می‌باشند.^(۱) در التسهیل آمده است: چون بعد از این‌که مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش در کشتی نجات یافتند، انسان‌ها از نسل سه فرزند او یعنی سام و حام و یافث متولد شدند.^(۲) «و ترکنا علیه فی الآخِرین» و ذکر و یاد خیر او را تا روز قیامت پایدار کردیم و به جا نهادیم. «سلام علی نوح فی العالمین» درود معطر خدا و خلائق بر نوح باد تا روز رستاخیز! «إنا کذلک نجزی المحسنین» ما پاداش بندگان نیکوکار را چنان می‌دهیم و یاد خیر آنها را تا آخر زمان برقرار می‌داریم. «إنه من عبادنا المؤمنین» نوح در بندگی خدای دانا مخلص بود، و ایمان و یقینش کامل بود. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والایی قدر و منزلت ایمان و اصالت امرش، این اکرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ایمان قرار داده است تا شکوه و اصالت امر ایمان را نمایان سازد. و دنیا را از نسل او پر کرده است، تا یادش بر سر زبان جهانیان جاویدان بماند.^(۳) «ثم أغرقنا الآخِرین» پس از آن کافران را که به نوح ایمان نیاوردند، تا آخرین نفر غرق کردیم. به طوری که آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند. آنگاه قصه‌ی ابراهیم را شروع کرده و می‌فرماید: «وإن من شیعتہ لإبراهیم» از جمله افرادی که بر سنت و روش نوح بودند و از یاران و هواداران او به شمار می‌رفتند، ابراهیم خلیل بود. بیضاوی گفته است: فاصله‌ی بین نوح و ابراهیم دو هزار و شش صد و چهل سال بود. در این فاصله دو پیامبر از جانب خدا مبعوث شدند، که عبارت بودند از «هود» و «صالح» علیه السلام.^(۴) «إذ جاء ربه بقلب سلیم» آنگاه که با قلبی پاک و مصفا و خالص و خالی از شک و تردید به سوی خدا رو آورد. «إذ قال لأبیه و قومه ماذا تعبدون» آنگاه که به عنوان توبیخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: این بت‌ها چیست که آنها را

پرستش می‌کنید؟ بدین ترتیب انکار و سرزنش خود را اعلام داشته است. ﴿أَفَنكَا آلَٰهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾ آیا به دروغ و ناروا خدایانی به غیر از الله می‌پرستید؟ به منظور نشان دادن زشتی عملشان، مفعول له «افکا» را قبل از مفعول بی واسطه آورده و بدین ترتیب دروغ و شرک آنان را ناروا نشان داده است. در اصل «تُرِيدُونَ آلَٰهَةً مِّن دُونِ اللَّهِ إِفْكًا؟» بوده است. قرطبی گفته است: افک یعنی بدترین دروغ که هرگز پایدار نیست و همیشه آشفته می‌باشد. ^(۱) ﴿فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ استفهام برای توبیخ و برحذر داشتن است. یعنی درباره‌ی پروردگار جهانیان چه گمانی دارید؟ آیا گمان می‌برید وقتی غیر او را پرستش کنید، شما را بدون عذاب و کیفر رها می‌کند؟ طبری گفته است: یعنی ای قوم! اگر غیر خدا را پرستش کنید و در محضر او حاضر شوید، خداوند با شما چه کار می‌کند؟ ^(۲) ﴿فَنظَر نُّظْرَةً فِي النُّجُومِ ۖ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ بعد از این که به خاطر پرستش غیر خدا آنان را توبیخ و سرزنش کرد، خواست به آنها نشان دهد که بت‌هایشان سود و زیانی نمی‌رسانند! و خواست در خلوت آنها را بشکند. تلاش کرد و حيله‌ای اندیشید که برای شرکت در مراسم جشن با آنها بیرون نرود و خود بماند. لذا مانند عادت آنها که ستاره‌شناس بودند به آسمان نگاه کرد، و به آنها وانمود کرد که ستاره نشان می‌دهد فردا بیمار خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بیرون بیایم بیمار خواهم شد. این حيله دروغ به شمار نمی‌رود، بلکه از جمله حيله‌هایی است که برای نیل به مقصود شرعی جایزند. همچنان که آمده است: «مصلحت دروغ را جایز می‌دارد»، پس دروغی مصلحت‌آمیز به از راستی فتنه‌انگیز. یا منظورش این بود از این که آنها بت را پرستش می‌کنند قلبش بیمار است. ^(۳) ﴿فَقُولُوا عَنْهُ مَدْبَرِينَ﴾ از او دوری جستند و او را گذاشتند و خود به جشن رفتند.

«فراغ إلى آلهتهم» وقتی آنها رفتند و او را تنها گذاشتند، به طرف بت‌ها رو آورده و به پنهانی قصد آنها را کرد و خود را به آنها رساند. ابن‌کثیر گفته است: بعد از این‌که آنها بیرون رفتند، ابراهیم به نهانی و سرعت خود را به آنها رساند. ^(۱) «فقال ألا تأكلون» به بت‌ها گفت: آیا از این خوراک نمی‌خورید؟ ابن‌کثیر گفته است: آنها به عنوان قربت در کنار بت‌ها خوراک می‌نهادند تا آن را تبرک نمایند. ^(۲) «ما لكم لا تنطقون» شما را چه شده است که سؤال مرا جواب نمی‌دهید؟ ابوحنیفه گفته است: پیشنهاد خوردن و درخواست سخن گفتن را به عنوان تمسخر و استهزا مطرح کرده است؛ زیرا آنها از پرستندگان پست‌تر بودند؛ چون آنان به عکس بت‌ها هم خوراک می‌خوردند و هم سخن می‌گفتند. ^(۳)

«فراغ عليهم ضربا باليمين» در خفا و دور از چشم مردم به طرف بت‌ها آمد و با تبری که با خود داشت آنها را خُرد کرد و شکست. بیضاوی گفته است: مقید کردن آن به «یمین» برای نشان دادن زور و قدرت ابراهیم است؛ چون نیرومندی ابزار کار نشان‌دهنده‌ی عکس‌العمل تند و شدید است. ^(۴) قرطبی گفته است: زدن را به «یمین» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی‌تر است و با آن می‌توان بشدت ضربه زد. ^(۵) «فأقبلوا إليه يرفون» به سرعت به او رو آوردند، به طوری که یکدیگر را می‌زدند. وقتی به او رسیدند، گفتند: وای بر تو! ما آنها را می‌پرستیم و تو آنها را می‌شکنی؟ توبیخ‌کنان در جواب آنها گفت: «قال أتعبدون ما تنحتون» آیا بت‌هایی را پرستش می‌کنید که به دست خود آنها را تراشیده و خود آنها را ساخته‌اید؟ «والله خلقكم وما تعملون» در صورتی که خدای عزوجل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همه چیز را هستی بخشیده است. پس چگونه مخلوق را پرستش می‌کنید و خالق را رها می‌سازید؟ ابن‌جوزی گفته است: به نظر

۱- ابن‌کثیر ۳/ ۱۸۵.

۲- ابن‌کثیر ۳/ ۱۸۵.

۳- البحر المحيط ۷/ ۳۶۶.

۴- بیضاوی ۲/ ۱۴۲.

۵- قرطبی ۱۵/ ۹۴.

بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت‌هایی را که ساخته‌اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب‌تر و در اتمام حجت بر بت‌پرستان قوی‌تر است. ^(۱) «قالوا ابنوا له بنیانا فאלقوه فی الجحیم» گفتند: محلی برایش تهیه کنید و در آن آتش بیفروزید. مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که ابراهیم علیه السلام در استدلال بر آنان غلبه کرد، خواستند به زور و فشار بر او غلبه کنند، و در بین خود به مشاوری پرداختند و آنگاه قرار گذاشتند به منظور نصرت و پیروزی خدایان و بت‌هایشان، او را در آتش بیندازند. «فأرادوا به کیدا فجعلناهم الأسفلین» خواستند برای کشتن ابراهیم حيله و نیرنگ به کار برند، ولی ما او را از آتش نجات دادیم و آن را به صورت مرد سالم درآوردیم و آنها را خوار و مغلوب و مورد قهر قرار دادیم؛ چون نیرنگشان در مورد ابراهیم اجرا و کارگر نشد. «و قال إني ذاهب إلی ربی سیهدین» بعد از این‌که خدا او را از آتش و نیرنگ آنها نجات داد، از میان قوم خود هجرت کرد و آنها را به حال خود رها کرد، یعنی گفت: من از شهر خود کوچ می‌کنم و به جایی می‌روم که خدایم فرمان داده است. مقاتل گفته است: ابراهیم اولین انسانی بود که با سارا به سرزمین شام کوچ کرد. ^(۲) «و رب هب لی من الصالحین» پروردگارا! فرزندی از صالحان به من عطا فرما که در غربت انیس و همدم باشد. ابن‌کثیر گفته است: منظورش فرزندی مطیع بود که جانشین قوم و عشیرتش بشوند که آنها را ترک گفته بود. ^(۳) «فبشرناه بغلام حلیم» دعایش را قبول کردیم و به او مژده‌ی تولد پسری را دادیم که در بزرگی فردی پرحوصله و بردبار

می‌شود. ابوسعود گفته است: بدین وسیله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد که پسر است و به سن رشد می‌رسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغیر به «حلم» متصف نمی‌شود. چه حلمی با حلم او برابری می‌کند که وقتی پدرش به او پیشنهاد ذبح و قربانی شدن کرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو امر می‌شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت».^(۱) و جمهور مفسران بر این نظرند پسری که مژده‌ی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعیل»؛ چون خدا بعد از خاتمه‌ی قصه‌ی ذبیح فرموده است: ﴿وَبَشِّرْناه بِإِسْحاقَ نبیاً من الصالحین﴾ و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود. پس این بیان نشان می‌دهد که ذبیح، اسماعیل است.^(۲) ﴿فلما بلغ معه السعی﴾ وقتی پا گرفت و بزرگ شد و به سن و سالی رسید که بتواند با پدر سعی و تلاش کند و در کارها و احتیاجات به کار بپردازد. مفسران گفته‌اند: یعنی به سن سیزده سالگی رسید. ﴿قال یا بنی إني أرى فی المنام أني أذبحك﴾ ابراهیم به فرزندش، اسماعیل گفت: ای پسر! در خواب به من دستور داده شد که تو را سر ببرم. ابن عباس گفته است: رؤیای پیامبران وحی است و این آیه را خواند. و محمد بن کعب گفته است: در حال خواب و بیداری از جانب خدا به پیامبران وحی می‌آمد؛ زیرا چشمان پیامبران به خواب می‌رود اما قلوب آنها به خواب نمی‌رود.^(۳) ﴿فانظر ماذا تری﴾ نظر تو در این مورد چیست؟ ابن‌کثیر گفته است: از این جهت پرسش را باخبر کرد که کار بر او آسان‌تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان خدا بیازماید.^(۴) اگر گفته شود: چرا در مورد امری که از جانب خدا قطعی است، با او مشاوره

۱- تفسیر ابوسعود ۲۷۳/۴.

۲- در کتاب «النبوۃ و الانبیاء» از مؤلف تفصیل و دلیل موضوع را در صفحه‌ی ۷۳ بخوانید و به ابن‌کثیر ۱۸۶/۳

مراجعه کنید که حاوی بحثی لطیف است. ۳- قرطبی ۱۵/۱۰۲.

۴- مختصر ۱۸۶/۳.

کرد؟ در جواب گفته می‌شود: با او مشاوره نکرد که به نظر او عمل کند، بلکه به این منظور با او مشاوره کرد که او را آگاه کند، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شکیبایی استوار کند و به او قوت قلب بدهد. از این رو به نیکوترین وجه به او جواب داد: ﴿قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ اسماعیل گفت: پدر جان! فرمان خدا را در مورد ذبح عملی کن، به خواست خدا مرا صبور و شکیبا خواهی یافت. و این جواب انسانی است که تحمل و صبر و امتثال امر و رضایت به قضای خدا به او عطا شده است. ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ وقتی هر دو - پدر و پسر - فرمان خدا را پذیرفتند، و او را بر صورت خوابانید تا او را سر ببرد. ابن عباس گفته است: ﴿وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ یعنی او را روی شکم خوابانند. ﴿وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾ این جواب ﴿لَمَّا﴾ می‌باشد، و واو «مقحمة» می‌باشد. یعنی به او ندا دادیم: ای ابراهیم! مأموریت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندت برای ذبح مقصود رؤیایت حاصل شد. روایت شده است که چندین بار کارد را به تندی بر گلویش کشید اما آن را نبرد. صاوی گفته است: حکمت این امر عبارت است از این که خدا ابراهیم را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند موزد علاقه و محبت ابراهیم قرار گرفت، آنگاه خدا فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاک‌ی و صفای دوستیش نمایان شود. لذا ابراهیم فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجیح داد. ابن عباس گفته است: وقتی ابراهیم قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پایم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پا نزنم، و لباس هایت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبیند و افسرده خاطر شود. و تیغت را تیز کن و به سرعت آن را بر گلویم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می‌توانی لباس مرا به او بدهی که شاید مایه‌ی تسلی خاطرش شود. ابراهیم گفت: فرزند دلبنده! در مورد اجرای فرمان

خدا چه نیکو یآوری می باشی! ^(۱) «إنا كذلك نجزي المحسنين» تعلیل و تعجیل فرج است. یعنی همان طور که سختی را از تو برطرف کردیم، همان طور هم به نیکوکاران پاداش می دهیم، و مشکل آنان را آسان کرده و می گشاییم. «إن هذا هو البلاء المبين» در حقیقت چنین امری امتحان و آزمایشی سخت و آشکار بود، امتحانی که در آن چهره ی مخلص و منافق مشخص می شود. «و فديناه بذبح عظيم» و او را در ازای قربانی بزرگی که از بهشت برایش فرستادیم، رها نمودیم. ابن عباس گفته است: قوچی بزرگ که چهل سال در بهشت چریده بود. ^(۲) «و تركنا عليه في الآخري» و تا روز قیامت تعریف و تمجید او را ماندگار ساختیم. «سلام علی ابراهيم» از جانب ما درود پاک و خوشبو بر ابراهیم باد! «كذلك نجزي المحسنين» «إنه من عبادنا المؤمنين» پاداش را مکرر یادآور شده است و علت این امر چیزی نیست جز رسوخ ایمان و یقین و اطمینان ابراهیم. به راستی که ابراهیم از بندگان مؤمن ما می باشد. «و بشرناه بإسحاق نبيا من الصالحين» بعد از آن جریان مژده ی فرزند ی دیگر به او دادیم، که عبارت بود از اسحاق و این که بعداً پیامبر خواهد شد. ابن عباس گفته است: در موقع ولادتش مژده ی پیامبری او را داد و نیز وقتی پیامبر شد، مژده را دریافت کرد. ^(۳) تقریباً آیه صریح است که ذبیح «اسماعیل» است نه «إسحاق». «و بارکنا عليه و علی إسحاق» و برکت دنیا و آخرت را به ابراهیم و اسحاق عطا کردیم. «و من ذريتها محسن و ظالم لنفسه مبین» در بین نسل آنها افراد نیکوکار و افراد تبهکار قرار دارد. طبری گفته است: «محسن» یعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» یعنی کافر. ^(۴) و ابوحیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان می دهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد

- می‌شود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمی‌آید. (۱)
- تکات بلاغی: ۱- ﴿أَذْكَرُ خَيْرٌ مِنْزَلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾ متضمن اسلوب تهکم و سرزنش است؛ چون تعبیر از آن به «خیر» تهکم است.
- ۲- ﴿مُنْذِرِينَ ... وَ الْمُنْذِرِينَ﴾ متضمن جناس ناقص است؛ چون منظور از اول، پیامبران و از دوم، ملت‌ها می‌باشد.
- ۳- ﴿طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رَءُوسُ الشَّيَاطِينِ﴾ حاوی تشبیه مرسل مجمل است.
- ۴- ﴿إِذْ جَاءَ رِبِّهٖ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.
- ۵- ﴿مُحْسِنٌ ... وَ ظَالِمٌ﴾ متضمن طباق است.
- ۶- ﴿ابْنَاوَا ... بَنِيَانَا﴾ شامل جناس اشتقاق است.
- ۷- ﴿وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾ متضمن کنایه است.
- ۸- ﴿وَ إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ * ﴿إِذْ جَاءَ رِبِّهٖ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ شامل مراعات فواصل است که از محسنات بدیعی و از خصوصیات قرآن است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿١١٢﴾ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَوْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ وَ نَصَرْنَاهُمْ فَاكُنُوا لَهُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾ وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾ وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ أَتَدْعُونَ بَغْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمْ

الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ نَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿٢٧﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْلَاصِينَ ﴿٢٨﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ
 فِي الْآخِرِينَ ﴿٢٩﴾ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ﴿٣٠﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٣١﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
 الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٢﴾ وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٣﴾ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٣٤﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي
 الْغَابِرِينَ ﴿٣٥﴾ ثُمَّ دَرَّوْنَا الْآخِرِينَ ﴿٣٦﴾ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿٣٧﴾ وَبِاللَّيْلِ أَفْلا
 تَعْقِلُونَ ﴿٣٨﴾ وَإِنْ يُوسُفُ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٩﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤٠﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ
 الْمُدْحَضِينَ ﴿٤١﴾ فَالْتَقَاهُ الْخَوْثُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿٤٣﴾ لَكُنْتَ فِي
 بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٤٤﴾ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿٤٥﴾ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ﴿٤٦﴾
 وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿٤٧﴾ فَآمَنُوا فَتَرَكْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴿٤٨﴾ فَاسْتَفْتِهِمُ الرِّبَّكَ
 الْأَنْبَاتُ وَهُمْ الْقَبُورُ ﴿٤٩﴾ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿٥٠﴾ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ
 لَيَقُولُونَ ﴿٥١﴾ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٥٢﴾ أَضْطَقَ الْبَنَاتُ عَلَى الْبَنِينَ ﴿٥٣﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ
 تَحْكُمُونَ ﴿٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٥٥﴾ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ﴿٥٦﴾ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٥٧﴾
 وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِسْبًا وَلَقَدْ عَلِمْتِ الْهُنَةَ إِنْهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿٥٨﴾ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
 يُصِفُونَ ﴿٥٩﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْلَاصِينَ ﴿٦٠﴾ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿٦١﴾ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿٦٢﴾
 إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ ﴿٦٣﴾ وَمَا مَثَلُ إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿٦٤﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿٦٥﴾ وَإِنَّا
 لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿٦٦﴾ وَإِنْ كَانُوا يَقُولُونَ ﴿٦٧﴾ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ
 الْأَخْلَاصِينَ ﴿٦٩﴾ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿٧١﴾
 إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٧٣﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ﴿٧٤﴾ وَأَبْصَرَهُمْ
 فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿٧٥﴾ أَنْبَعْدَآيَا يَسْتَغْجِلُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٧٧﴾
 وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ﴿٧٨﴾ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿٧٩﴾ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا
 يَصِفُونَ ﴿٨٠﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿٨١﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٢﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که داستان ابراهیم خلیل و قصه ذبیح را باز گفت، به دنبال آن قصه های بعضی از پیامبران را از قبیل حضرت موسی و هارون و یونس و لوط مطرح کرده و پند و عبرت مکنون در این قصه ها را باز می گوید، و با بیان این که سرانجام پیروزی و غلبه از آن پیامبران و پیروان آنها می باشد، سوره را خاتمه داده است.

معنی لغات: «أَبَقَ» فرار کرد. «المشحون» پر. «سَاهَمَ» قرعه کشید. مبرد گفته است: در اصل از سهام است و به معنی تیری است که در حالت چرخش و رها شدن می باشد. «المدحضين» مغلوب شدگان. در اصل به معنی لیز خوردن آمده است. گفته می شود: «دحضت حجَّته و أدحضها الله» یعنی مغلوب شد و شکست خورد. شاعر می گوید:

قتلنا المد حضين بكل فجَّ فقد قرَّت بقتلهم العيون^(۱)

«اهل باطل را با راه های مختلف به قتل رساندیم و با کشته شدن آنها چشم ها روشن گردید.»

«ملیم» انجام دهنده ی امری که موجب سرزنش و لومه می باشد. «العراء» سرزمین لخت و بدون درخت و آثار زندگی. فراء گفته است: العراء یعنی مکان خالی. «یقطين» کدو. جوهری گفته است: «الیقطين» یعنی آنچه ساقه ندارد، مانند بوته ی کدو و امثال آن.^(۲) «ساحتهم» یعنی میدان و حریم آنها.

تفسیر: «ولقد منّا علی موسی و هارون» لام پیش درآمد قسم است. یعنی به عزت و جلال خودم قسم! با اعطای انواع نعمت ها و منافع دینی و دنیوی از جمله نبوت و رسالت، بر موسی و هارون منت نهادیم. «و نخبیناهما و قومهما من الکرب العظیم» آنها و قومشان را - بنی اسرائیل - از اندوه و سختی و ناراحتی های بزرگ نجات دادیم، که عبارت بود از

این که فرعون آنها را به بردگی گرفته بود و شکنجه و آزار می داد. پسران را به قتل می رساند و زنان را زنده نگه می داشت. ﴿و نصرناهم فکانوا هم الغالبین﴾ ضمیر به موسی و هارون و بنی اسرائیل برمی گردد. یعنی آنان را بر دشمنانشان - یعنی قبطی ها - غالب و چیره کردیم، و بعد از این که مدت ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان را بر قبطی ها و فرعونیان غالب و چیره کردیم. ﴿و آتیناهما الكتاب المستبین﴾ و کتابی به آنها عطا کردیم که در بیان، بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل بود؛ یعنی تورات را به آنها دادیم. ﴿و هدیناهما الصراط المستقیم﴾ و آنها را به راه راست، راهی که هیچ کژی و انحرافی نداشت هدایت کردیم. طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده اند.^(۱) ﴿و ترکنا علیهما فی الآخِرین﴾ و نام نیک و تمجید و تعریف آنان را جاودانه و پایدار کردیم. ﴿سلام علی موسی و هارون﴾ از ما بر موسی و هارون درود باد! ﴿إنا كذلك نجزي المحسنین﴾ «إنها من عبادنا المؤمنین» پاداش کسی را که در عبادت خدا نیکویی و اخلاص دارد، اینچنین می دهیم. ﴿و إن إلیاس لمن المرسلین﴾ هر آینه الیاس - یکی از پیامبران بنی اسرائیل - از پیامبران گرامی است که آنها را برای هدایت خلق فرستاده ایم. ابوسعود گفته است: عبارت است از الیاس بن یاسین و از نوه های دختری هارون، برادر حضرت موسی بود.^(۲) ﴿إذ قال لقومه ألا تتقون﴾ آنگاه که به قوم خود - بنی اسرائیل - گفت: آیا از پرستش غیر خدا نمی ترسید؟ ﴿أتدعون بعلا و تذرون أحسن الخالقین﴾ آیا این بت - موسوم به بعل - را پرستش می کنید، و عبادت و پرستش پروردگار خود یعنی نیکوترین خالقان را رها می نمایید؟! ﴿الله ربکم و رب آبائکم الأولین﴾ عبادت و پرستش بهترین خالق را رها می کنید که پروردگار شما و پدران و پیشینیان شما می باشد. قرطبی گفته است: «بعل» نام بتی است که آن را پرستش می کردند، و شهر آنها

به نام «بعلبك» موسوم شد؛ یعنی آیا خدای ساخته‌ی دست خود، یعنی این بت را پرستش می‌کنید؟ و بهترین خالق را که «الله» نام دارد، و پروردگار خود شما و نیاکان شما می‌باشد رها می‌سازید.^(۱) ﴿فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾ آنها پیامبر خود را تکذیب کردند، لذا با عذاب روبرو شدند. ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ اما بندگان باایمان خدا از عذاب نجات یافتند. ﴿وَوَرَكُنَّا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾ و تا روز قیامت نام نیک و تمجید از الیاس را برقرار داشتیم.^(۲) ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْلِیَّاسٍ﴾ از جانب ما بر ال یاسین درود باد! مفسران گفته‌اند: منظور از ﴿إِبْلِیَّاسٍ﴾ الیاس و مؤمنان همراهش می‌باشند. و به عنوان تغلیب با او جمع شده‌اند. همان‌طور که به «مهلَب» و قومش گفته می‌شود: «مهلَبون».^(۳) اما طبری گفته است: ال یاسین نام الیاس می‌باشد؛ چون گفته می‌شود: الیاس و آل یاسین، مانند میکال و میکائیل، و الیاس دو نام دارد، پس به «الیاس» و «إِبْلِیَّاسٍ» موسوم است.^(۴) ﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» قبلاً تفسیر شده است. دلیل این‌که بعد از یادآوری هر پیامبر، آیات را با سلام و درود و این دو آیه‌ی شریف خاتمه داده است، بیان فضیلت «ایمان» و «احسان» می‌باشد، و چون تمام پیامبران به این صفات متصف می‌باشند، پس استحقاق درود و ماندگار شدن نام نیک را در بین مردم دارند. درود خدا بر جمیع آنان باد! ﴿وَإِنْ لَوْطَا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ هر آینه لوط یکی از پیامبران می‌باشد که مأمور هدایت قوم خود بود. ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ﴾ زمانی را به یاد بیاور که خود او و مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب رها نیدیم. ﴿إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾ جز همسر کافرش که ایمان نیاورد و از زمره‌ی ماندگاران در عذاب و نابود شدگان در آمد. ﴿ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ﴾ سپس تکذیب‌کنندگان قومش را به شدیدترین و فجیع‌ترین وجه

نابود کردیم. به این ترتیب که دهات آنان را زیر و رو کردیم و سنگ‌هایی از نوع سجیل بر آنان باراندیم، از این رو آن را به «دمرنا» بیان کرده است. ﴿وإنکم لقرون علیهم مصبحین﴾ و باللیل ﴿در حالی که شما ای مردم مکه! در سفرهایتان بامدادان و شامگاهان از کنار منازل ویران‌شده ی آنها عبور کرده و آثار نابودی آنان را شب و روز مشاهده می‌کنید.﴾ «أفلا تعقلون» وقتی آن را با چشم خود می‌بینید آیا پند و عبرت نمی‌گیرید؟ و نمی‌ترسید که به مصیبت آنها گرفتار شوید؟ ﴿وإن یونس لمن المرسلین﴾ و هر آینه یکی از پیامبران ماکه برای هدایت قوم خود مبعوث شد، یونس است. ﴿إذ أبق إلى الفلك المشحون﴾ به یاد بیاور وقتی که به سوی کشتی پر از مسافر فرار کرد. ﴿فساهم فکان من المدحضین﴾ در قرعه کشتی مسافران کشتی شرکت کرد، پس شکست خورد و مغلوب گشت، آنگاه او را به دریا انداختند. مفسران گفته‌اند: یونس از این‌که قومش او را تکذیب کردند دلتنگ شد و آنها را به عذابی نزدیک تهدید کرد. و چون او را تکذیب کردند، با عصبانیت آنان را ترک نمود. عصبانیت او را به ساحل دریا کشاند و سوار کشتی پر از مسافر شد. در این هنگام کشتی با طوفان و امواج دریا روبرو شد. ملوانان گفتند: در این میان برده‌ای فراری قرار دارد، و برای نجات کشتی باید او را به دریا انداخت، قرعه کشیدند و قرعه به نام یونس درآمد. از این رو او را به دریا انداختند. ﴿فالتقمه الحوت و هو ملیم﴾ ماهی در حالی او را فرو بلعید که به سبب رها کردن فرمان خدا و ترک نمودن قومش به حالت غضب و عصبانیت و خروج بدون اجازه ی پروردگار خود، شایسته ی سرزنش بود. ﴿فلولا أنه کان من المسبحین﴾ اگر در طول حیاتش از جمله ی تسبیح‌گریان و ثنا خوانان نبود، ﴿للبت فی بطنه إلى یوم یبعثون﴾ تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند و شکم ماهی برایش قبر گشته و هرگز رستگار نمی‌شد. اما در شکم ماهی به ذکر و تسبیح خدا می‌پرداخت و خدا را می‌خواند و گفت: ﴿لا إله إلا أنت سبحانک إنی كنت من الظالمین﴾. خدا لایه و التماسش را اجابت کرد. ﴿فنبذناه بالعراء و هو سقیم﴾ از شکم ماهی او را به

ساحل و به زمین و فضای لخت و بدون درخت و سایه بیرون انداختیم، در حالی که بر اثر مشکل بیمار بود. عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده‌ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده‌ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود. ^(۱) «وَأُنَبِّتُا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ» و بر سر او بوته‌ی کدو رویندیم تا بر او سایه افکند و او را از حرارت آفتاب مصون بدارد. «یَقْطِين» درخت کدو تنبل است که دارای برگ‌های پهن است. ابن جوزی گفته است: از این جهت بوته‌ی کدو را یادآور شده است که برگ‌هایش انبوه و خنک و پرسیایه می‌باشند و مگس بدان نزدیک نمی‌شود؛ زیرا وقتی یونس از دریا بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمی‌کرد. ^(۲) و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و بعد از این که حالش جا آمد و نیرو گرفت، خدا او را نزد قومش بازگرداند. از این رو گفته است: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» بعد از آن او را به میان قومش فرستادیم که از آنها فرار کرده بود و تعداد آنها یک صد هزار بلکه بیشتر بود. مفسران گفته‌اند: تعدادشان یک صد و بیست هزار نفر بود، و عده‌ای نیز می‌گویند: یک صد و هفتاد هزار نفر بودند. آنها در نینوا و در نزدیکی موصل سکونت داشتند. (أُو) به معنی «بل» می‌باشد؛ یعنی بلکه بیشتر بودند. «فَأَمْنُوا فَتَعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» بعد از این که علائم عذاب موعود را دیدند، ایمان آوردند، پس به آنها فرصت دادیم تا سپری شدن دوران حیاتشان در دنیا کامروا باشند. در التسهیل آمده است: بیرون رفتند و بچه‌ی حیوانات را با خود بردند و آنها را از مادرانشان جدا کردند، و گریه و زاری را سر دادند و در پیشگاه خدا به التماس پرداختند. آنگاه خدا عذاب را از آنان برداشت. ^(۳) بعد از این که بحث درباره‌ی پیامبران را به آخر رساند، به

بحث درباره‌ی تکذیب‌کنندگان کفار مکه پرداخته و می‌فرماید: ﴿فَاسْتَفْتِهِم أَلَيْكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ﴾ ای محمد! به طریق توییخ و سرزنش از کفار مکه بپرس، چگونه گمان کرده‌اند که فرشته‌ها دختران خدا هستند؟ آنگاه مؤنث را برای خدا و مذکر را برای خود قرار داده‌اند؟ آنها از دختران متفردند و راضی نیستند به آنها دختر نسبت داده شود، پس چگونه راضی می‌شوند آنها را به خدا نسبت داده و پسران را به خود اختصاص دهند؟ ﴿أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ﴾ در مقابل بهتان و دروغ آنها، آنها را بار دیگر توییخ و مسخر کرده و آنان را به نادانی توصیف می‌نماید. یعنی آیا وقتی فرشتگان پاک سرشت را خلق کردیم، آنها شاهد بودند که ما فرشته‌ها را مؤنث قرار دادیم تا چنین دروغ و بهتانی را سر کنند؟ ﴿أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكَهُمْ لَيَقُولُونَ ۖ وَلَدَ اللَّهُ﴾ ای مردم! آگاه باشید این مشرکان به دروغ و افترا به خدا فرزند و ذریت نسبت می‌دهند. ﴿وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ و آنها در این که می‌گویند فرشتگان دختران خدا هستند، یقیناً دروغ می‌گویند. ابوسعود گفته است: آیه استثناف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به این معنی که اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنی نیست و در این مورد اصلاً دلیلی ندارند. ^(۱) ﴿أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ﴾ بدین وسیله به توییخ و سرزنش آنها پرداخته است. یعنی آیا خدای ذوالجلال دختران را برگزیده و آنها را بر پسران ترجیح داده است؟ ﴿مَالِكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ آنها را به سفاقت و نادانی متصف می‌کند. یعنی چه چیزی برایتان پیش آمده است که چنین حکمی ستمگرانه صادر می‌کنید؟ چگونه خدا - به گمان شما - جنس پست‌تر را برای خود اختیار می‌کند؟ ﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ آیا فاقد تمیز و درک هستید که خطا بودن این گفتار را نمی‌فهمید؟ ابوسعود گفته است: آیا به بدهات عقل متوجه بطلان این گفتار نمی‌شوید که در عقل هر انسان با خرد و ابلهی نقش بسته است؟ ^(۲)

«أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ» توییخی دیگر است. یعنی آیا در مورد این که خدا فرشتگان را به عنوان دختران خود برگرفته است دلیلی روشن و برهانی واضح دارید؟ «فَأْتُوا بكتابتکم إن كنتم صادقين» آن کتاب را که بر درستی ادعا و گمان شما گواهی می دهد، ارائه بدهید. منظور بیان ناتوانی آنها می باشد و نشان می دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند. سپس موضوع را به افسانه ای دیگر انتقال داده است که مشرکین آن را سر هم کرده بودند، و آن این که آنها گمان می کردند که خدای سبحان با اجنه رابطه دارد و از ازدواج خدا با اجنه، فرشتگان متولد شده اند. «و جعلوا بينه وبين الجنة نسبا» مشرکان در بین خدا و اجنه خویشاوندی و نسب قرار داده اند. آنها می گویند: خدا اجنه را نکاح کرده و از این ازدواج فرشتگان متولد شدند. «سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیراً» خدا کاملاً از آنچه ستمکاران می گویند پاک و مبرا می باشد. بعد از آن گمان کردند فرشتگان مؤنث می باشند و دختران خدا هستند. «و لقد علمت الجنة أنهم لمحضرون» یعنی اجنه دریافتند که آنها عذاب را خواهند دید. صاوی گفته است: این بیان، سرزنش و تکذیب آنها را بیشتر می رساند. انگار گفته می شود: آنهایی که شما آنها را بزرگ دانسته و دختران خدا قرار می دادید، از حال و سرانجام کار شما آگاه ترند. ^(۱) «سبحان الله عما یصفون» خدا پاک و منزّه است از آنچه ستمکاران او را بدان توصیف می کنند. «إلا عباد الله المخلصین» استثناء منقطع است. یعنی اما بندگان مخلص، او را از توصیف ستمکاران تنزیه می کنند. «فإنکم و ما تعبدون» ما اُنتم علیه بفاتنین * إلا من هو صال الجحیم * ای کافران! شما و بت ها و شیاطینی که می پرستید نمی توانید حتی یک نفر از بندگان خدا را گمراه کنید، جز آن که خدا شقاوتش را مقرر و ورود او را به آتش مقدر کرده باشد. بعد از آن اقرار فرشتگان به بندگی خدا را یادآور

شده و می فرماید: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾ هر یک از ما فرشتگان مقام و منزلت و وظیفه‌ای دارد که از آن تخطی نمی‌کند؛ یکی مأمور و مسؤول روزی است، و یکی مأمور اجل و یکی وحی را نازل می‌کند و هر یک در عبادت و تقرب و تشریف، منزلت و مقام خاص خود را دارد. ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ﴾ و هر آینه ما در صفوف عبادت ایستاده‌ایم. ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾ و ماییم که خدای سبحان را از هر وصف ناشایست منزّه و مبرا می‌دانیم و به عظمت و کبریا می‌ستاییم، و در هر وقت و زمان او را تسبیح‌گو و ثنا خوانیم. در التسهیل آمده است: گفته‌ی فرشتگان متضمن جواب افرادی است که آنها را دختران و شرکای خدا می‌دانستند؛ زیرا خود فرشتگان به بندگی و فرمانبری خود اعتراف کرده و خدای عزوجل را تنزیه نموده‌اند. ^(۱) ﴿وَإِن كَانُوا لَيَقُولُنَّ * لَوْ أَن عَنَدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ * لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ ضمیر به کفار قریش عاید است، و «إِنَّ» مخفف «إِنَّ»ی ثقیله است. پس یعنی حال و وضع کفار مکه - قبل از نزول قرآن - این چنین بود که می‌گفتند: اگر کتابی مانند کتب پیشین، یعنی تورات و انجیل بر ما نازل بشود، ایمان ما از ایمان آنها قوی‌تر و ما از آنان بیشتر عبادت خدا را مخلصانه به جا می‌آوریم. اما وقتی قرآن نازل شد به آن کافر شدند. از این رو فرموده است: ﴿فَكْفُرُوا بِهِ﴾ یعنی به قرآن، اشرف کتب آسمانی کافر شدند و آن را تکذیب کردند. ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ در آینده عاقبت و نتیجه‌ی تکفیر آیات خدا را خواهند دید. این چنین آنها را تهدید می‌کند. ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾ وعده و حکم ما به پیامبران مقرر شده است که: ﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴾ آنها حتماً پیروز و بر دشمنان خود چیره می‌شوند. به فرموده‌ی ﴿كُتِبَ اللَّهُ لِلْغَالِبِينَ أَنَا وَرُسُلِي﴾ اشاره دارد. ﴿وَإِن جندنا لهم الغالبون﴾ و همانا سربازان با ایمان ما محققاً در دنیا و آخرت چیره می‌شوند، و در دنیا با دلیل و برهان و در آخرت با

ورود به بهشت چیره می شوند. مفسران گفته اند: نصرت و پیروزی خدا برای مؤمنان محقق است، اما این که در بعضی از معارک شکست خورده اند به این قاعده خللی وارد نمی کند؛ زیرا اساس و قاعده بر پیروزی و نصرت است، و در بعضی موارد یا به سبب تقصیر خود مغلوب می شوند و یا این که صورت آزمایش و امتحان را دارد. ﴿قَتُولَ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ﴾ ای محمد! تا مدتی کوتاه و تا وقتی که فرمان جنگیدن با آنها را به تو می دهیم، از آنان رو برتاب. ﴿وَأَبْصُرْهُمْ فُسُوفَ يَبْصُرُونَ﴾ و عذاب آنها را در موقع نزول ببین، آنها در آینده کیفر خود را خواهند دید. ﴿أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ استفهام انکاری و تهدید آمیز است. یعنی آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند؟ روایت شده است: زمانی که آیه ی ﴿فُسُوفَ يَبْصُرُونَ﴾ نازل شد، کفار مکه با استهزا و تمسخر گفتند: این عذاب چه وقت فرا می رسد؟ سپس این آیه نازل شد: ﴿فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ﴾ یعنی آن را بعید ندانند؛ چون وقتی عذاب گریبان تکذیب کنندگان را گرفت، چه بد روزی را شروع می کنند و چه بامدادان بدی را خواهند داشت. عذاب را به لشکری تشبیه کرده است که در بامدادان به آنها حمله ور شده و ریشه ی آنها را بر می کند. ﴿وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ * وَأَبْصُرْهُمْ فُسُوفَ يَبْصُرُونَ﴾ به عنوان تهدید و تسلی خاطر پیامبر ﷺ آن را تکرار کرده است. ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ خدای صاحب عزّت و جبروت از توصیف ناشایست مشرکان پاک و منزّه است. ﴿وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و آورد ما بر پیامبران گرامی بادا! و در خاتمه سپاس و ستایش خدا را لایق است که پروردگار تمام خلائق است و از توصیف ناپسند کفار پاک و منزّه است، که در این سوره اقوال ناپسند فراوانی را از آنها نقل کرده است. سوره را با تعمیم سلام بر پیامبران خاتمه داده و بدین ترتیب سلام و سپاس را به بندگان یاد داده است.

نکات بلاغی: ۱- موارد زیر متضمن تتابع توبیخ است: ﴿أَلَرَبُّكَ الْبَنَاتُ﴾، ﴿أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا﴾، ﴿مَالِكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾، ﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ و ﴿أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ﴾. که

تمام آنها برای توییح و سرزنش آمده اند.

۲- ﴿تَدْعُونَ ... وَ تَذَرُونَ﴾ و ﴿الْبَنَات ... وَ الْبَنِينَ﴾ متضمن طباق است.

۳- ﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. وَإِنْ جندنا لهم الْغَالِبُونَ﴾ با چندین ادات تأکید، تأکید شده و هر دو جمله به «إِنْ» و «لَام» مؤکد شده اند.

۴- ﴿إِذَا بَقِيَ إِلَى الْفَلَکِ الْمُشْحُون﴾ حاوی استعاره ی مصرحه می باشد.

۵- ﴿وَجَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا﴾ متضمن التفات از خطاب به غیبت است.

۶- ﴿فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ﴾ حاوی استعاره ی تمثیلیه می باشد. زمخشری گفته است: فصاحت و جالب بودن این جمله فقط در آمدنش به صورت تمثیل است. (۱)

فواید: ابن ابی حاتم از شعبی روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: هر کس خوشحال می شود که به کاملترین پیمانه اعمال او را وزن کنند، وقتی می خواهد از مجلس برخیزد بگوید: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ و سلام علی المرسلین * والحمد لله رب العالمین. (۲)



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی ص در مکه نازل شده است و محور آن همان محور سوره‌های مکی است که عبارت است از پرداختن به اصول عقاید اسلامی.

* سوره با قسم یاد کردن به قرآن معجزه‌گر و منزل بر پیامبر «امی» شروع شده است. قرآن شامل اندرزهای رسا و اخبار شگفت‌انگیز است، و خدا به قرآن قسم یاد کرده است که قرآن حق است و محمد ﷺ پیامبر است.

* بعد از آن در مورد یگانگی خدا به بحث می‌پردازد که مشرکین آن را انکار کرده و در مورد دعوت حضرت محمد ﷺ به توحید و یگانگی خدا، شگفت‌زده شده بودند:

﴿أَجْعَلِ الْآلَهَةَ إِلهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾

* بعد از آن سرنوشت و عاقبت ستمکاران و تبهکاران پیشین را برای کفار مکه مثال زده که در تکذیب و گمراهی راه افراط را پیش گرفتند، و عذاب و آزاری را یادآور می‌شود که به سبب فساد و تبهکاریشان آن را دیدند و چشیدند.

* بعد از آن به منظور تسلی خاطر پیامبر ﷺ در برابر استهزا و تکذیب کفار مکه و برای تخفیف آلام و اندوهش، به نقل داستان بعضی از پیامبران گرامی از جمله داستان پیامبر خدا، حضرت داود و فرزندش، حضرت سلیمان پرداخته است که خدای متعال پیامبری و پادشاهی را با هم به او عطا کرد. و امتحان و آزمایش آنان را مطرح می‌کند. بعد از آن به یادآوری آزمایش حضرت ایوب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل و حضرت ذالکفل می‌پردازد. بدین ترتیب سنت خدا را در زمینه‌ی آزمایش

پیامبران و برگزیدگان به صورتی سریع و مختصر بیان کرده است.

* سوره‌ی شریف به دلایل قدرت و یگانگی خدا در این گیتی و به آفرینش شگفت‌انگیز او در این جهان اشاره کرده است، و بدین ترتیب خاطر نشان می‌کند که این عالم هستی بیهوده خلق نشده است، و منزلگاهی دیگر لازم است تا نیکوکار و تبهکار پاداش خود را بگیرند.

* سوره با بیان وظیفه‌ی اساسی پیامبر که وظیفه‌ی تمام پیامبران نیز هست، خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: سوره‌ی شریف به سوره‌ی «ص» موسوم است که یکی از حروف هجا می‌باشد تا به اعجاز قرآن اشاره کند، و آن این‌که این کتاب اعجاز‌آمیز از این حروف ترکیب یافته است که خدا به وسیله‌ی آن، اولین و آخرین را به مبارزه طلبیده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ﴾ ۱ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ ۲ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْمٍ فَتَاوَا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ۳ وَ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ۴ أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ۵ وَ انطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَسُوا وَ اضْمُرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۶ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ۷ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدْعُونَ عَذَابٍ ۸ أَمْ عَنْدهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ۹ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۱۰ جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ۱۱ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ۱۲ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ

الْأَخْرَابِ ۱۳) إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ۱۴) وَمَا يَنْظُرُ هُؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَأْهًا مِنْ فَوْاقِ ۱۵) وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْعًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۱۶) أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُ عِبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۱۷) إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ۱۸) وَالطُّيُورَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْهَيْكَلَهُ وَفَضَّلَ الْخُطَابِ ۲۰) وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَحْزَنْ حَظْمَانِ بَعَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۲۲) إِنْ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعِجَةً وَلِيَ نَعِجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَكَانَ هُمْ وَظَرَ دَاوُدَ أَنَّهَا فَتَنَاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۲۴) فَفَعَّرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ۲۵) يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ هُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ۲۶)

معنی لغات: «عزة» تکبر و امتناع از پذیرفتن حق. در اصل به معنی غلبه و قهر است. گفته اند: «من عز بز» یعنی هر کس غالب شد، سلب می کند و می ستاند. «شقاق» مخالفت و تباین. «مناص» پناهگاه، یاری و رهایی. «عجاب» بی غایت شگفت انگیز. خلیل گفته است: عجیب یعنی شگفت انگیز، و عجاب یعنی بسیار شگفت انگیز. (۱) «اختلاق» دروغ و افترای ساختگی. «فواق» استراحت کردن و بهبود یافتن. جوهری

می‌گوید: فواق عبارت است از فاصله‌ی دو نوبت دوشیدن؛ شتر را می‌دوشند و بعد از آن بچه را رها می‌کنند که شیر بخورد، وقتی که شیر به پستان آمد آن را می‌دوشند. و فرموده‌ی خدا: ﴿مَا هَا مِنْ فَوَاقٍ﴾ یعنی دمی آسایش و راحت ندارند. ^(۱) ﴿قَطْنَا﴾ قط، یعنی سهم و نصیب. ﴿الْأَيْدِ﴾ یعنی توانایی در عبادت و طاعت. ﴿تَسُورُوا﴾ یعنی از دیوار بالا رفتند. سور یعنی دیوار و حصار. ﴿تَشْطُطُ﴾ علماء لغت گفته‌اند: «شطط» یعنی تجاوز و تخطی از حق. «شط فی الحکم» یعنی قضاوت و حکم غیر عادلانه کرد. در اصل به معنی دوری است.

تفسیر: ﴿ص﴾ درباره‌ی حروف هجا بحث شد که بیانگر اعجاز قرآن می‌باشند. ^(۲) ﴿وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ﴾ قسم است. خدای عزوجل به قرآن قسم یاد کرده است. یعنی قسم به قرآنی که دارای شرف و مکانت بلند پایه می‌باشد. جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: این قرآن، اعجازگر است و یقیناً محمد ﷺ صادق است. ابن عباس گفته است: ﴿ذِی الذِّکْرِ﴾ یعنی دارای شرف. ^(۳) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾ بلکه کافران در نخوت و تکبر فرو رفته‌اند و با پیامبر ﷺ مخالفت و سر دشمنی دارند. بیضاوی گفته است: یعنی کافران به سبب یافتن خللی در قرآن راه کفر را پیش نگرفته‌اند، بلکه به سبب تکبر و خود بزرگ‌بینی در مقابل حق، به قرآن کافرند و به دلیل مخالفت با خدا و پیامبر به آن کافرند. ^(۴) ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ﴾ بسی از ملت‌ها و اقوام قبل از کفار مکه را به سبب تکبر و امتناع از پذیرفتن حق و مخالفت و دشمنی با پیامبران خود نابود کردیم. ابوسعود گفته است: آیه مردم مکه را به سبب کفر و تکبرشان تهدید می‌کند و مصیبت وارده بر اقوام قبل از آنها را به آنان یادآور می‌شود. ^(۵) ﴿فَنَادُوا وَلاَتٍ حِينَ مَنَاصٍ﴾

۲- به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

۴- بیضاوی ۱۴۶/۲.

۱- صحاح جوهری.

۳- مختصر ۱۹۶/۳.

۵- ابوسعود ۲۸۱/۴.

در موقع نزول عذاب، به امید نجات و رستگاری بانگ و فریاد یاری جستن و پناهندگی را بلند کردند، اما زمان و فرصتی برای فرار و نجات نبود. ابن جوزی گفته است: یعنی ملت‌هایی که نابود شدند، زمانی فریادرسی را خواستند که فایده‌ای برای آنان نداشت؛ زیرا آن موقع، زمان فرار و نجات نبود. (ولات) به معنی «لیس» می‌باشد. در اصل لای نافیه است و تاء تانیث بر آن داخل شده است. ^(۱) «و عجبا أن جاءهم منذر منهم» یعنی کفار مبعوث شدن حضرت محمد ﷺ را از جانب خدا بعید می‌دانستند؛ زیرا برای آنان قابل تصور نبود که خدا پیامبری از نوع بشر را مبعوث فرماید. «و قال الکافرون هذا ساحر کذاب» کفار مکه می‌گفتند: معجزاتی را که محمد آورده است سحر است. «کذاب» یعنی در ادعای پیامبری بسیار دروغ می‌گوید. و به عنوان خشم گرفتن بر آنان و سرزنش آنان و ثابت کردن گناه کفر بر آنان، در «الکافرون» اسم ظاهر به جای ضمیر «قالوا» آورده است؛ چون جز افراد فرو رفته در کفر و فسق احدی چنین تهمتی را نمی‌بندد. «أجعل الآلهة إلهًا واحدًا» آیا خدایان متعدد و مورد پرستش ما را در یکی منحصر کرده و جز او خدایی نیست؟ «إن هذا لشيء عجاب» این که محمد می‌گوید: خدا فقط یکی است، امری است بسیار عجیب و شگفت‌انگیز. ابن کثیر گفته است: مشرکین - خدا رویشان را سیاه کند! - یگانگی خدا را انکار کرده و از رها کردن شرک و انباز قرار ندادن برای خدا در شگفت می‌شدند. آنها پرستش بت‌ها را از پدران خود یاد گرفته بودند و پرستش بت‌ها در دل آنها جا گرفته بود، لذا وقتی پیامبر ﷺ آنها را به کنار گذاشتن بت‌ها و یگانگی خدا فرا خواند، این کار را بسی بزرگ دانسته و از آن در شگفت شدند و گفتند: آیا خدایان را فقط در یکی منحصر می‌دانند، این امر بسیار عجیب است. ^(۲) مفسران گفته‌اند: قریش اجتماع کرده و به ابوطالب گفتند: جلو برادرزاده‌ات را بگیر. او از

دین ما عیب و ایراد می‌گیرد، و به خدایان ما بد می‌گوید، و ما را به سفاهت و بی‌خردی متهم می‌کند. آنگاه ابوطالب حضرت محمد ﷺ را خواست و در این مورد با او صحبت کرد. پیامبر ﷺ گفت: عمو جان! من از آنها یک کلمه می‌خواهم که به وسیله‌ی آن عجم را به زیر فرمان خود در می‌آورند، و عرب مدیون آنها می‌شوند. ابوجهل و مشرکین گفتند: بله! ما آن کلمه و ده کلمه‌ی دیگر را به او می‌دهیم!! پیامبر ﷺ فرمود: بگوئید: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾، آنها آشفته شده و برخاستند و در حالی که لباس خود را از گرد و خاک پاک می‌کردند، می‌گفتند: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا...﴾. آنگاه این آیات نازل شدند. ^(۱) ﴿وَإِن طَلَّقَ الْمَلَائِكَةُ مِنْهُمْ أَنْ أَمْسُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آهَتِكُمْ﴾ یعنی اشراف قریش و سران گمراهی از پیش پیامبر ﷺ بیرون شتافته و به یکدیگر می‌گفتند: بروید، بر عبادت خدایان خود پایدار بمانید و در پرستش خدای یگانه که محمد شما را بدان می‌خواند از او اطاعت نکنید. ﴿إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾ این دسیسه و امری است تدبیر شده، محمد می‌خواهد در پناه آن شما را از دین پدران منصرف و خود بر شما آقایی کند. بنابراین بر حذر باشید از این که از او اطاعت کنید. ^(۲) ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ﴾ چنین گفته‌ای را از نصرانیان که دین آنان آخرین دین است، نشنیده‌ایم، آنها به تثلیث و سه‌گانگی اعتقاد دارند، نه به یگانگی. پس محمد چگونه گمان می‌برد که خدا یکی است؟ ابن عباس گفته است: منظور آنها از ﴿الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ﴾ دین نصرانی است. و مجاهد و قتاده می‌گویند: منظورشان دین قریش است. یعنی در دینی که از پدران خود دریافت کرده‌ایم چنین چیزی نیست. ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ چیزی که محمد آن را ادعا می‌کند جز دروغ و افترا چیزی نیست. پس از این که در بین آنان حضرت محمد ﷺ به وحی اختصاص یافته است، از

۱- طبری ۷۹/۲۳ و البحر ۷/۳۸۲.

۲- این است معنی آنچه که ابن جریر گفته است و «اظهر» نیز همان است، البته در تفسیر ابوسعود اقوال دیگری نیز در

این رابطه وارد شده است ۲۸۳/۴.

در انکار و اعتراض در آمدند و گفتند: ﴿أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾ استفهام برای انکار است. یعنی: آیا قرآن بر محمد نازل می‌شود نه بر ما، در صورتی که در بین ما هستند افرادی که از او ثروتمندترند و ریاستشان از او بالاتر است؟! زمخشری گفته است: آنها اختصاص یافتن شرف نبوت را به حضرت محمد ﷺ انکار کرده و این انکار بیانگر حسد و کینه‌ای بود که در سینه‌ی آنان، در مورد اعطای شرف نبوت به حضرت می‌جوشید. (۱)

﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي﴾ اضطراب است از مقدّری که تقدیر آن چنین است: انکار ذکر از طرف آنها از علم و آگاهی ناشی نیست، بلکه آنها در مورد آن شک دارند، از این رو کافر شده‌اند. ﴿بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ﴾ اضطرابی انتقالی است، و غرض از آن تهدید است. یعنی سبب شک و تردیدشان این است که تاکنون عذاب را نچشیده‌اند، و اگر عذاب را می‌چشیدند به قرآن یقین حاصل می‌کردند و ایمان می‌آوردند. ﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ﴾ بدین ترتیب انکار مشرکین را در مورد اختصاص یافتن حضرت محمد ﷺ به نبوت رد می‌کند. یعنی آیا کلید و گنجینه‌های رحمت و عطایای خدا در اختیار آنان قرار دارد تا نبوت را به هر کسی که بخواهند عطا کنند و آن را از هر کسی که بخواهند منع کنند؟ بیضاوی گفته است: منظور این است که نبوت عطیه‌ای است از جانب خدا و آن را به هر کسی از بندگان که بخواهد عطا می‌کند؛ زیرا او ﴿الْعَزِيزُ﴾ است؛ قدرتمندی است که مغلوب نمی‌شود، و ﴿الْوَهَّابُ﴾ است؛ یعنی آن‌که به هر کس هر چه بخواهد می‌بخشد. (۲) ﴿أَمْ لَهُمْ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ آیا اختیار چیزی از آسمان‌ها و زمین را دارند؟ انکار و توییخ است. ﴿فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ﴾ اگر چنین اختیاری را دارند، از روی نردبانی که آنها را به آسمان می‌رساند، بالا بروند و امور کائنات را تدبیر و اداره کنند. بدین وسیله آنها را به باد سرزنش و توییخ می‌گیرد. زمخشری گفته:

سرزندی بسیار شدید می باشد. گفته است: اگر صلاحیت تدبیر امور خلائق را دارند و اگر حق تصرف در تقسیم و بخشش رحمت را دارند، و اگر حکمت و درایت را به میزانی دارند که فرد شایسته ی نبوت را از فرد ناشایست تشخیص دهند، از نردبانی بالا بروند که آنان را به عرش می رساند، تا بر آن مستقر شوند، و به تدبیر امور عالم پردازند، و وحی را بر برگزیده ی خود نازل کنند. و این سرزندی بسیار شدید می باشد. ^(۱) ﴿جند ما هنالك مهزوم من الأحزاب﴾ نکره آوردن برای تقلیل و تحقیر است، و ﴿ما﴾ برای تأکید تقلیل آمده است. یعنی آنها جز سپاهک و دسته های کافر چیزی نیستند که بر ضد حضرت محمد ﷺ گرد آمده اند، طولی نمی کشد که شکست خورده و پا به فرار می نهند. بنابراین به گفته ی آنها اهمیت مده و به هذیان آنها توجه مکن. بعد از آن خدا درباره ی عذاب و نابودی کفار پیشین خبر داده و می فرماید: ﴿کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذوالأوتاد﴾ قبل از کفار قریش، اقوامی کثیر از در تکذیب درآمدند از جمله قوم نوح و قوم هود یعنی قبیله ی «عاد» و فرعون ستمکار که سلطنتش به وسیله ی جمعی کثیر استوار شده بود. بعضی از مفسران گفته اند: از این جهت به «ذی الأوتاد» موسوم شده است که وقتی می خواست انسانی را شکنجه بدهد او را به چهار میخ می کشید تا می مرد. و عده ای هم می گویند: چون دارای اهرام و بناهای عظیم و استوار بود که مانند میخ بر زمین استوار بودند. ^(۲) ﴿و ثمود و قوم لوط و أصحاب الأیكة﴾ و قوم ثمود یعنی قوم صالح و قوم لوط و اصحاب ایکه یعنی یاران درخت انبوه که قوم شعیب بودند، از در تکذیب درآمدند. ﴿أولئك الأحزاب﴾ آنها عبارت بودند از کافرانی که بر ضد پیامبران خود اجتماع کردند و خدا آنان را نابود کرد. تکذیب کنندگان پیامبر ﷺ باید بر حذر

۱- کشاف ۵۷/۴.

۲- از اصحاب نقل است که منظور از «اوتاد» همانا باغ های بزرگ است و این عطیه آن را ترجیح داده و زمخشری گفته است: استعاره از ثبات ملک است. همان گونه که «اسود» گفته است: فی ظل ملک ثابت الأوتاد.

باشند که به مصیبت آنها گرفتار نشوند. ﴿إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَبَ الرِّسْل﴾ تمام آن احزاب و ملت ها هر یک پیامبر خود را تکذیب کرد. ﴿فَحَقَّ عِقَاب﴾ در نتیجه کیفر من بر آنان ثابت و مقرر شد. به منظور مراعات رؤوس آیات، «یاء» از عقاب حذف شده است. ﴿وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءَ إِلَّا صِیْحَةً وَاحِدَةً﴾ مشرکان و کفار مکه جز یک فریادی شدید انتظار نمی کشند که اسرافیل در صور می دمَد و آنها بی هوش می شوند. ﴿مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ﴾ آن فریاد شدید توقف و تکراری ندارد. ابن عباس گفته است: یعنی برگشتی ندارد. ^(۱) و مفسران گفته اند: یعنی وقتی این فریاد شدید بیاید، حتی یک لحظه و به اندازه ی یک «فواق» تأخیر ندارد. فواق عبارت است از فاصله ی بین دو نوبت دوشیدن شتر، پس صیحه و فریاد شدید در وقت مقرر و بدون تقدیم و تأخیر فرا می رسد. زمخشری گفته است: منظور این است که فقط یک نفخه می باشد، نه دوباره می شود و نه تکرار می گردد. ^(۲) ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قَطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾ یعنی کفار مکه به طریق مسخره و ریشخند گفتند: خدایا! اگر قضیه چنان است که محمد می گوید، سهم و نصیب ما را از عذابی که وعده داده ای قبل از فرا رسیدن روز قیامت تعجیل نما. مفسران گفته اند: همان گونه که در جایی دیگر از قرآن، خدا در رابطه با آنان می گوید: ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ﴾، این را نیز به صورت استهزا گفته اند. ﴿اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ﴾ ای محمد! در مقابل تکذیب آنان شکیا باش که به طور یقین خدا تو را بر آنان چیره و پیروز می گرداند. صاوی گفته است: آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر ﷺ و تهدید کفار است. ^(۳) ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ﴾ بنده ی ما داود، همان پیامبر شاکر و شکیا را یاد آور باش که در دین و بدن توانا بود. داود یک روز در میان روزه می گرفت و تا نیمه شب به عبادت می ایستاد. ﴿إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ او بسی

به پیشگاه خدا رو می آورد و توبه می کرد. اواب یعنی رجوع کننده به پیشگاه خدا. ابوحیان گفته است: از آنجایی که گفته ی مشرکین استهزا به دین بود، خدا به پیامبر ﷺ دستور داد که در مقابل آزار آنها صبور باشد. و داستان و قصه ی «داود، سلیمان و ایوب» و غیره را باز گفته است که در مقابل مشکلاتی که با آن روبرو شدند شکبیا بودند تا این که خدا فرجی در کارشان فراهم کرد و بهترین سرانجام یافتند، پس تو نیز آنچنان صبور باش، و سرانجام کارت بهترین سرانجام می شود. ^(۱) «إنا سخرنا الجبال معه يسبحن بالعشي والإشراق» کوه ها را برای داود مسخر کردیم که بامدادان و شامگاهان با او تسبیح خوان باشند. تسبیح کوه ها امری است حقیقی و برای حضرت داود علیہ السلام معجزه به شمار می آید. همان گونه که خداوند متعال در جای دیگر نیز فرموده است: «يا جبال أوبي معه والطير». «و الطیر محشورة کل له أواب» پرندگان را برایش مسخر کردیم که در اطرافش جمع شده و با او تسبیح خوان می شدند. هم کوه ها و هم پرندگان همراه با او به طاعت و عبادت خدا می پرداختند و او را تقدیس کرده و تسبیح خوان بودند. این کثیر گفته است: پرندگان همزمان با تسبیح داود، تسبیح نموده و کلمات او را تکرار می کردند. در هوا توقف نموده و با او تسبیحات را زمزمه می کردند. و همچنین کوه های سر به فلک کشیده ذکر و تسبیحات او را باز می گفتند و با پیروی از او تسبیح خوان بودند. قتاده گفته است: «أواب» یعنی مطیع و فرمانبر. ^(۲) «و شددنا ملکه» و سلطنتش را نیرومند کردیم و با اعطای هیبت و یاری و کثرت سربازان ملکش را تثبیت نمودیم. «و آتیناه الحکمة» و پیامبری و درک و فهم امور را به او عطا کردیم. «و فصل الخطاب» و گفتاری روشن و واضح به او دادیم که هر شنونده ای آن را می فهمید. ^(۳) مجاهد گفته است: یعنی دقت و

۲- مختصر ۱۹۹/۳.

۱- البحر ۳۹۰/۷.

۳- این نظر زمخشری و اختیار ابن عطیه است. و به گفته ی «إنه لقول فصل» استدلال کرده است. و طبری گفته است: «فصل الخطاب» یعنی گفتار و حکم و خطبه ی فیصله دهند.

تشخیص درست در کارها. و قرطبی گفته است: یعنی تعبیری که حق و باطل را از هم جدا می سازد. ^(۱) مفسران گفته اند: پادشاهی و سلطنت داود استوار بود و مملکت را با عزم و اراده و حکمت اداره می کرد. و در کنار حکمت و نیرومندی، رأیش قاطع و بدون شک و تردید بود. و چنین سیاستی نهایت کمال حکمت را نشان می دهد. ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبْوًا الْخَصْمُ إِذْ تَسُوْرُوا الْمِحْرَابَ﴾ این استفهام برای ایجاد شگفتی و تشویق شنونده به شنیدن مطالبی است که به او گفته می شود، مانند این که به رفیقت می گویی: می دانی امروز چه اتفاقی افتاده است؟ بدین وسیله می خواهی او را تشویق کنی که به سخنان گوش فرا دهد. پس معنی آیه چنین است: ای محمد! آیا خبر آن جماعت به شما رسیده است که با هم در نزاع بودند و در موقع اشتغال داود به طاعت و عبادت، مسجد او را در برگرفتند؟ ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ﴾ آنگاه که از بالای حصار و دیوار نزد او رفتند، در نتیجه داود از آنها بیمناک و در هراس شد. مفسران گفته اند: از این رو داود ترسید و آشفته شد که بدون اجازه وارد مسجد شده و از در وارد نشدند، و در زمانی وارد شدند که داود آن را به عبادت اختصاص داده بود. ﴿قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾ گفتند: از ما ترس، ما دو نفر متخاصم هستیم که بعضی به دیگری ظلم روا داشته است. ﴿فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ﴾ در بین ما به عدالت قضاوت کن، و در صدور حکم جور و ستم روا مدار. ﴿وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ و ما را به راه راست و حق هدایت نما. ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً﴾ گفت: این رفیقم نود و نه گوسفند دارد و من فقط یک گوسفند دارم. این سرآغاز داستان دو خصم است. ^(۲) یعنی یکی از

۱- تفسیر قرطبی ۱۵/۱۶۲.

۲- بعضی از مفسران مرتکب اشتباهی بزرگ شده اند و در تفسیرهای خود بدون تحقیق و بررسی دقیق، اقوالی را از اهل کتاب آورده اند که سند و بنیان ندارد و نباید به آن اعتماد کرد؛ زیرا جزو قصه و اخبار اسرائیلیان می باشد که با روح و مبنای عقیده اسلامی در مورد «عصت پیامبران» منافات دارند. از جمله این اخبار پرحیله و نیرنگ روایتی

آنها گفت: رفیقم نود و نه گوسفند دارد و من فقط یک گوسفند دارم. مفسران گفته‌اند: منظور از گوسفند، زن است. پس معنی آن چنین می‌شود؛ او نود و نه زن دارد و من فقط

است در مورد عشق حضرت داود به زن یکی از فرماندهان سپاه خود که خلاصه‌ی آن چنین است: «روزی داود در پشت بام منزل خود گردش می‌کند. زنی را در حالت حمام گرفتن می‌بیند، و عاشق آن می‌شود، این زن هسر یکی از فرماندهان سپاه او به نام «اوریا» بود. داود می‌خواهد آن زن آزاد شود و با او ازدواج کند. پس شوهرش را به جنگ می‌فرستد و پرچم را به او می‌دهد و فرمان پیشروی به او می‌دهد، و پیروز می‌شود. چندین بار او را به میدان می‌فرستد تا سرانجام کشته می‌شود و داود با زنش ازدواج می‌کند. تا آخر دروغ‌ها و افتراها. ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران اخبار و قصه‌هایی را نقل کرده‌اند که جزو اسرائیلیات می‌باشند. و بعضی آنها بدون شک، کذب و دروغ محضند. و ما عمداً آن را در کتاب خود نیاوردیم. و تنها به خواندن قصه در قرآن اکتفا کردیم. خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. بیضای گفته است: این که گفته‌اند: حضرت داود چندین بار «اوریا» را به میدان فرستاد و به او دستور پیشروی داد تا کشته شد و با زنش ازدواج کرد، دروغ و افترا و ناروا می‌باشد، از این رو حضرت علی علیه السلام گفت: هر کس داستان حضرت داود را مانند قصه‌گویان بازگوید، او را یک صد و شصت تازیانه می‌زنم که حد دروغ بستن به پیامبران همان است. و درست این قصه آن است که محققان و پیشوایان و دانشمندان تفسیر آورده‌اند که عبارت است از: حضرت داود قسمتی از وقت را به امور ملک و مملکت اختصاص داده بود. و قسمتی را به قضاوت و رسیدگی به اختلافات مردم، و بخش آخر آن را در خلوت و با خواندن ذکر و تسبیح و ثنا در محراب و عبادت سپری می‌کرد. در موقع خلوت هیچ کس نزد او نمی‌رفت. تا از محراب خارج می‌شد. اما روزی با دو نفر که محراب را محصور کرده بودند روبرو شد. داود از آنها بیمناک شد و در دل خود قرار گذاشت تا آنها را بزند، اما آن دو او را مطمئن و آرام کردند و گفتند: ما دو نفریم که با هم اختلاف داریم. و یکی از آنها مشکل و خواست خود را - آن طور که در قرآن است - بیان کرد و مسأله، نشان‌دهنده‌ی ظلم علنی، و غیرقابل تحمل و تأویل بود. از این رو داود به محض شنیدن این ظلم آشکار، بدون توجه به گفته‌ی طرف دیگر، حکم او را صادر کرد. و از طرف دیگر درخواست بیان نکرد و به دلیل او گوش نداد. و گفت: «با درخواست گوسفندت به تو ظلم کرده است... تا آخر. آنگاه خدا او را مورد عتاب قرار داد و به او تذکر داد که قاضی باید بعد از شنیدن اظهارات طرف دیگر حکم صادر کند. اما در رابطه با آنچه بعضی از مفسران با اعتماد به روایات اسرائیلیان آورده‌اند ما نسبت به آن هشدار دادیم؛ چرا که نسبت دادن این افتراءات و دروغ حتی به مسلمانان عوام و نادانان فاسق هم درست نیست تا چه رسد به خواص پیامبران». پس هر آن که دارای خرد سالم است در آن بیندیشد.

یک زن دارم. ﴿فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا﴾ گفت: آن را به من بده و آن را تحت تکفل من قرار بده. ﴿وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾ و در خصومت بر من غلبه یافته و چیره شده است و در سخنوری بر من فشار آورده و سخت گرفته و بر من چیره شده است. ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ﴾ داود گفت: قطعا او را در مطالبه‌ی میش تو برای این‌که میش‌های خودش یک‌صد میش بشوند به تو ظلم کرده است. ﴿وَإِنْ كَثِيرًا مِّنَ الْخِلَاطِاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ و همانا بسی از شریکان به یکدیگر ظلم می‌کنند و به حقوق همدیگر تجاوز می‌کنند. ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَقِيلَ مَا هُمْ﴾ جز افراد مؤمن و دارای عمل نیکو که تعدادشان کم است، که به حق دیگران تجاوز نمی‌کنند. ﴿وَوَظَنَ دَاوُدُ أَنَّهَا فَتْنَاءٌ﴾ داود یقین حاصل کرد که به وسیله‌ی این جریان او را آزموده‌ایم. ﴿فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ لذا از خدا طلب بخشودگی کرد و در پیشگاه خدا سر سجده بر زمین نهاد، و با توبه و پشیمانی از قصورش به سوی خدا برگشت. ابوحیان گفته است: مفسران در مورد این قصه چیزهایی را یادآور شده‌اند که با مقام و منزلت پیامبران تناسب ندارد و آن را به طور کلی کنار نهادیم. و آنچه از ظاهر آیه درک می‌شود این است: آنان که محراب را محاصره کرده بودند، انسان بوده و از غیر راه معمولی نزد او رفته بودند. و در غیر وقت نشستن به قضاوت وارد شده بودند. و چون تک و تنها برای عبادت در محراب بود، ترسید او را ترور کنند، پس وقتی معلوم شد برای دادرسی آمده‌اند و دو نفر آنها برای دادخواهی نمایان شدند - همان‌طور که در قرآن آمده است - از آن گمان از خدا طلب بخشودگی کرد. و در مقابل خدای عزوجل سر سجده را بر زمین نهاد. و ما به طور یقین می‌دانیم و ایمان داریم که پیامبران از خطا و تبهکاری معصوم و دورند؛ زیرا اگر چنین امری را جایز بداریم، دیگر شرایع باطل گشته و به گفته‌ی آنان اطمینان نخواهیم داشت. و هر چه را که خدا در کتاب خود آورده است بر اراده و قصد او جریان دارد. و هر چه را که قصه‌گویان آورده‌اند و ننگی به مقام پیامبران وارد می‌کند، کنار گذاشته و حذف

کردیم.^(۱) بعد از آن خدای متعال فرموده است: ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ﴾ از آن گمان بد که به آن دو برد او را بخشیدیم و از او صرف نظر کردیم. ابن کثیر گفته است: مفهوم گفته‌ی ﴿حَسَنَاتِ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتِ الْمُقْرَبِينَ﴾ است. ﴿وَإِنْ لَهُ عُنْدَنَا لَزْلِفٌ﴾ بعد از بخشودن در نزد ما قرب و منزلت و اکرام دارد. ﴿وَ حَسَنَ مَأْبٍ﴾ و در آخرت سرانجامی نیکو دارد. ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ ای داود! تو را بر مردم جانشین کردیم تا به تدبیر و اداره‌ی امور و منافع آنها بپردازی. ﴿فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ پس با عدالت و مطابق حق و شریعت خدا که بر تو نازل شده است، حکم و قضاوت کن. ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ و در قضاوت و حکم از خواست نفس پیروی مکن که پیروی از هوای نفس تو را از دین استوار و شریعت مستقیم خدا منحرف می‌کند. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ آنان که از دین و شریعت خدا منحرف می‌شوند، به سبب فراموش کردن راه خدا و برگرفتن غیر دین خدا و نداشتن ایمان به روز حساب، در روز قیامت عذابی سخت خواهند داشت؛ چون اگر به آن ایمان داشتند، توشه‌ی روز قیامت و حساب را آماده می‌کردند. ابوحیان گفته است: این که خدای متعال داود را در سرزمین جانشین کرده است بر مکان و قرب و برگزیدن او علیه السلام دلالت دارد. و گفته‌ی آنهایی را رد می‌کند که مطلب و امری نالایق به مقام نبوت او نسبت داده‌اند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ﴾ متضمن مجاز مرسل است. قرن یعنی یک صد سال و هلاک مربوط به اهل آن است، پس متضمن مجاز است.

۱- تفسیر البحر ۷/۳۹۳، به اختصار. حقیقت برملا و درخشان همین است و دین خدا بر آن قرار دارد. و باید مسلمانان در مورد پیامبران به آن معتقد باشند. به کتاب «النبوة و الأنبياء» نگاه کنید که قصه را به تفصیل آورده است. و به تفسیر کبیر امام فخر رازی مراجعه کنید که این اقرا را با ده دلیل رد کرده است. تفسیر کبیر ۲۶/۱۸۹.

- ۲- ﴿كذاب، العزيز، الوهاب و أواب﴾ صیغه‌ی مبالغه می‌باشند.
- ۳- در ﴿وقال الكافرون﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.
- ۴- ﴿جند ما هنالك﴾ تنوین آن برای تحقیر و تقلیل است و افزودن ﴿ما﴾ برای تأکید است.
- ۵- ﴿إن هذا لشيء عجاب﴾ جمله‌ی خبری به (إن) و (لام) مؤکد شده است، تا افزایش تعجب و انکار را نشان دهد.
- ۶- ﴿و فرعون ذو الأوتاد﴾ متضمن استعاره‌ی بلیغ است. ملک به چادری بزرگ تشبیه شده است.
- ۷- ﴿يسبحن بالعشي والإشراق﴾ متضمن طباق است.
- ۸- ﴿وهل أتاك نبؤا الخصم﴾ متضمن اسلوب تشویق است.
- ۹- و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله إن الذين يضلون عن سبيل الله... متضمن اسلوب اطناب است.
- ۱۰- ﴿إن هذا لشيء عجاب ... فليرتقوا في الأسباب ... جند ما هنالك مهزوم من الأحزاب﴾ متضمن توافق رؤوس آیات است که زیبایی کلام را افزایش می‌دهد.
- لطفیه: ابن کثیر روایت کرده است که ابوزرعه وارد مجلس ولید بن عبدالملک شد. ولید به او گفت: تو که قرآن را خوانده و آن را فهمیده‌ای به من بگو: آیا خلیفه مورد بازخواست قرار می‌گیرد؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! جوابت را بگویم؟ گفت: بگو، در امان خدا هستی. ابوزرعه گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو در نزد خدا گرامی تر هستی یا داود علیہ السلام، به خدا خلافت و نبوت را با هم به او عطا کرده بود، سپس در کتابش او را تهدید کرده و فرمود: ﴿يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله﴾، پس اندرز نیکویی شد.



خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (٢٧) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (٢٨) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (٢٩) وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (٣٠) إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعِثِّيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ (٣١) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (٣٢) رُدُّوهَا عَلَيَّ فطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْتاقِ (٣٣) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَآلَقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (٣٤) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (٣٥) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (٣٦) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ (٣٧) وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (٣٨) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (٣٩) وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ (٤٠) وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (٤١) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (٤٢) وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ (٤٣) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (٤٤) وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (٤٥) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (٤٦) وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ (٤٧) وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (٤٨) هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (٤٩) جَنَّاتٍ عِدْنٍ مُمْتَعَةٍ لَهُمُ الْأَبْوَابُ (٥٠) مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (٥١) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطُّرُوفِ أَتْرَابٌ (٥٢) هَذَا مَا تُوَعَّدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (٥٣) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (٥٤)﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خداوند یادآور شد که مشرکین قرآن و رسالت «حضرت محمد ﷺ» و حشر و نشر را انکار می‌کنند، و به دنبال آن قصه‌ی حضرت داود ﷺ را به منظور تسلی خاطر پیامبر یادآور شد، در اینجا دلایلی را در مورد حشر و نشر آورده، سپس به ذکر حکمت نزول قرآن پرداخته و به منظور اتمام و تکمیل هدف والای قصه‌های قرآن، بحث در مورد داستان سلیمان بن داود را دنبال کرده است.

معنی لغات: «الالباب» یعنی عقل‌ها، مفرد آن لب است و لب یعنی هسته و پالفته و خلاصه‌ی هر چیزی. از این رو عقل به لب موسوم گشته است. «الصفائن» اسب‌هایی که روی سه پا و گوشه سم پای چهارم ایستاده‌اند. جمع صافن است. فراء گفته است: صافن در زبان عرب به معنی اسب ایستاده و غیره می‌باشد. «الجیاد» تندرو در دویدن، پشتاز. مبرد گفته است: جیاد جمع جواد به معنی سریع و تندرو می‌باشد. «انسان جواد» یعنی آدمی که دست و دل باز و سخی است.^(۱) «توارت» نهان شد. «رخاء» نرمش یا مطیع و رام. «الأصفاد» زنجیر آهنین. غل، مفرد آن صفد است. در حدیث آمده است: «صفدت الشیاطین» یعنی شیاطین به زنجیر کشیده شدند. شاعر گفته است:

فأبوا بالنهاب و بالسبایا و أبنا بالملوک مصفدینا

«آنها با تاراج و اسرا برگشتند، و ما با شاهان به زنجیر کشیده برگشتیم».

«أضغاث» ضغث یعنی بسته‌ای از علف تر و خشک. در اصل به معنی هر چیز مخلوط است. «أضغاث أحلام» به معنی رؤیای درهم و آشفته است.

تفسیر: «و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما باطلا» این عالم هستی و مخلوقات شگفت‌انگیزش را بیهوده خلق نکرده‌ایم. «ذلك ظن الذين كفروا» این - خلقت بیهوده‌ی

جهان هستی - گمان کفار تبه‌کار است که به زنده شدن و نشر باور ندارند. ﴿فویل للذين كفروا من النار﴾ وای به حال کافران از عذاب آتش! بعد از آن به خاطر این گمان بد آنها را توبیخ کرده و می‌فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ آیا مؤمنان صالح را با کافران مفسد یکسان قرار می‌دهیم؟ ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ یا نیک‌مردان پاک را با اشرار تبه‌کار یکسان قرار می‌دهیم؟ منظور این است که در حکمت خدا نیک و بد و نیک‌مرد و بزه‌کار و پاک و ناپاک یکسان نیستند. پس آیه متضمن استدلال بر تحقق وقوع حشر و جزا و پاداش و کیفر است، و نیز متضمن وعد و وعید است. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال اعلام داشته است که یکسان قرار دادن مؤمنان و کفار از عدالت و حکمت خدا دور است. وقتی موضوع چنین باشد، پاداشی لازم است که مطیع و فرمانبر از آن بهره‌مند گردد و نافرمان و تبه‌کار به کیفر عملش نایل آید. و عقل سلیم حکم می‌کند که پاداش و معاد لازم است؛ زیرا ستمگر گردنکش را می‌بینیم که ثروت و فرزندان و نعمت‌هایش در افزایش است و بدون این که کیفری ببیند مرگش فرا می‌رسد، و از طرفی دیگر انسان مطیع و مظلوم را می‌بینیم که از زحمت و تلاش خود نان می‌خورد و ثمر رنجش را ستمگر می‌برد و می‌میرد. پس باید عدل و حکمتی از جانب خدای حکیم مقرر باشد که انتقام این را از آن بگیرد. وقتی این امر - به هر علت - در دنیا مقدور نشود، باید برای رسیدگی به این ستم و شکیبایی، قرارگاهی باشد، و آن عبارت است از منزلگاه آخرت.^(۱) پس از آن هدف از نزول قرآن را بیان کرده است که عبارت است از عمل کردن به دستورات آن و اندیشیدن در آن: ﴿كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ﴾ یعنی این کتاب که آن را بر تو نازل کرده‌ایم کتابی است با عظمت و گرانقدر که در امور دینی و دنیوی حاوی خیرات و منافعی فراوان است. ﴿لِيَذَّبَ بَرَاءَاتِهِ﴾ آن را بر تو نازل

کردیم تا در آیاتش بیندیشند و درباره‌ی محتوایش فکر و خرد را به کار گیرند و اسرار و حکمت‌های والایش را دریابند. ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ و تا دارندگان عقل سالم از این قرآن پند و اندرز بگیرند. حسن بصری گفته است: قسم به خدا هیچ کس با حفظ و از بر کردن حروف و ضایع کردن و زیر پا نهادن حدودش، آن را نفهمیده و درک نکرده است. تا جایی که یک نفر که گفته بود: به خدا قرآن را تمام خوانده‌ام و حتی یک حرف آن را نینداخته‌ام، گفته است: خدا می‌داند تمامش را انداخته و احکامش را زیر پانهاده است و قرآن هیچ تأثیری بر اخلاق و رفتار وی ننهاده است.^(۱) بار خدایا! ما را از زمره‌ی افرادی قرار بده که قرآن را خوانده و آن را فهمیده و بدان عمل می‌کنند. ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ﴾ داستان سلیمان بن داود را شروع کرده است. یعنی فرزندی صالح را به نام سلیمان به داود عطا کردیم، و به او نبوت دادیم. مفسران گفته‌اند: منظور از «هب» در اینجا اعطای نبوت است که فرموده است: ﴿وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ﴾ یعنی در نبوت وارث او شد، و گرنه داود غیر از سلیمان فرزندان بسیار داشت. ﴿نَعِمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ نیکو بنده بود سلیمان و بسیار توبه‌کار و ستایشگر بود. ﴿إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافَاتُ الْجِيَادُ﴾ به یاد بیاور که بعد از عصر یکی از روزها گروهی از اسب‌های تندرو بر او عرضه شد که بر اطراف و نوک سم ایستاده بودند. رازی گفته است: اسب‌ها به دو وصف توصیف شده‌اند: اول، صفت «صفون» که بیانگر برتری و خوبی اسب است. دوم، «جیاد» یعنی بسی تندرو و چابک. منظور این است که در حالت ایستادن و حرکت به خوبی و کمال موصوفند. در وقت ایستادن آرام و ساکن در جای خود توقف می‌کنند و در موقع حرکت سریع و تندرو می‌باشند.^(۲) ﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي﴾ سلیمان گفت: به راستی من محبت اسب‌ها را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم، تا جایی که مرا از یاد خدا غافل کردند. مفسران گفته‌اند:

هزاران اسب را که از پدرش برایش مانده بود به او نشان دادند. در موقع عصر در مقابل او به رژه درآورده شدند، زیبایی و تندرستی و محبت آنها او را از ذکر خدا غافل کرد، تا آفتاب غروب کرد. ﴿حتی توارت بالحجاب﴾ تا آفتاب غروب کرد و از دید ناپدید شد. ﴿ردوها علی﴾ سلیمان گفت: این اسب‌ها را باز آورید. ﴿فطفق مسحاً بالسوق والأعناق﴾ به منظور تقرب به خدا شروع کرد به ذبح و قطع کردن پای آنها و چون آنها او را از یاد خدا غافل کرده بودند، باید گوشت آنها خوراک بینویان بشود. حسن گفته است: وقتی اسب‌ها برگشت داده شدند، گفت: نه، به خدا مرا از یاد خدا غافل نخواهید کرد، آنگاه دستور ذبح آنها را داد. و سدی نیز چنین گفته است.^(۱)

و اما گفته‌ی آن‌که گفته است: او را از ادای نماز عصر غافل کردند، تا آفتاب غروب کرد، گفته‌یست ضعیف؛ زیرا تصور نمی‌رود که پیامبری به سبب اشتغالش به امور دنیا نماز عصر را فراموش کند. و صریح نص می‌گوید: ﴿عن ذکر ربی﴾. و لقد فتنا سلیمان ألقینا علی کرسیه جسدائهم أناب بدین ترتیب به امتحانی دیگر اشاره می‌کند که از سلیمان به عمل آمد و سپس از آن لغزش توبه کرد و برگشت. شاید این امتحان همان باشد که در صحیح از ابوهریره روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «سلیمان گفت: امشب با هفتاد زن نزدیکی می‌کنم. هر یک از آنها اسب سواری مجاهد در راه خدا می‌آورد، و نگفت: این شاء الله، آنگاه با آنها نزدیکی کرد، اما هیچ یک از آنها فرزندی نزیاید جز یکی آن هم انسانی ناقص زایید. قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد، اگر می‌گفت: به خواست خدا، تمام آنها جهادگر می‌زاییدند و سواره در راه

۱- از این کثیر روایت است که سلیمان به عنوان محبت و نوازش به یال و کفل آنها دست کشید. ابن جریر این قول را پذیرفته است. و نظر حسن بصری و سدی ظاهرتر و روشن‌تر است که با شمشیر گردن و پی آنها را زد؛ چون او را از اطاعت خدا غافل کرده بودند. از این رو خدا باد را که سریعتر از اسب است و از آن بهتر است به عوض اسب‌ها به او

خدا جهاد می‌کردند».^(۱) ابن‌کثیر گفته است: «بعضی از مفسران آثار و اخبار زیادی را از سلف آورده‌اند که اکثر یا تمام آنها از اسرائیلیات دریافت شده‌اند و بسی از آنها به شدت نامأنوس و نفرت‌انگیزند».^(۲) امام فخر گفته است: منظور از فتنه و آزمایش مذکور در آیه‌ی شریف ناراحتی و آزمایش جسمی بود؛ زیرا سلیمان علیه السلام به مرضی سخت مبتلا شد که بر اثر آن ناتوان و ضعیف شد، حتی بر اثر شدت بیماری به صورت جسدی در بستر درآمد. وی می‌گوید: عرب درباره‌ی انسان ضعیف و رنجور می‌گویند: «إنه لحم علی وضم و جسم بلا روح». بعد از آن به حالت تندرستی برگشت.^(۳) «قال رب اغفر لی و هب لی ملکا لا ینبغی لأحد من بعدی» گفت: خدایا! خطای صادر شده از من را ببخشای و ملکی گسترده و فراخ به من عطا فرما که بعد از من هیچ‌کس آن را نداشته باشد، تا بر نبوت من دلیل باشد. «إنک أنت الوهاب» همانا تو دارای فضل و عطای فراوانی. «فسخرنا له الريح» دعوتش را پذیرفتم و باد را در اختیار او قرار دادیم. «تجری بأمره رخاء حیث أصاب» هر جا که می‌خواست به آرامی و پاکی جریان پیدا می‌کرد. «و الشیاطین کل بناء و غواص» و نیز شیاطین را برایش مسخر کردیم و فرمانش را اطاعت می‌کردند. بعضی را در ساختن بناهای بزرگ و شگفت‌انگیز به کار می‌گرفت و بعضی را برای آوردن در و مرجان دریاها،

۱- بخاری این حدیث را آورده اما نگفته است تفسیر آیه می‌باشد، پس ممکن است تفسیر آن باشد و ممکن است نباشد.

۲- ابن‌کثیر آورده است: آنچه بعضی از علاقمندان به روایات ضعیف و حکایات اسرائیلی پیرامون فتنه و آزمایش سلیمان آورده‌اند که قرآن به اختصار بدان اشاره کرده است، تماما خرافات و باطیل است و دانشمندان محقق آن را مردود دانسته‌اند. از جمله عجیب‌ترین روایات این‌که ابن ابی حاتم آورده است: سلیمان می‌خواست به قضای حاجت بنشیند، انگشترش را به «جراده»، محبوب‌ترین زنش داد، شیطان به صورت سلیمان نزد جراده رفت و انگشتر را خواست. جراده گمان برد که سلیمان است، انگشتر را به او داد، همین‌که شیطان انگشتر را در انگشت کرد انس و جن و شیاطین مطیع او شدند، چنین روایات و حکایاتی اساسی ندارند و مردودند و ابن‌کثیر و فخر رازی و بیضاوی و نسفی آن را رد کرده‌اند.

۳- به تفسیر کبیر مراجعه کنید ۲۶/۲۰۸. و نیز به «النوه و الانبیاء» تألیف مؤلف مراجعه شود.

در غواصی به کار می گماشت. ﴿وآخرین مقرنین فی الأصفاد﴾ و بقیه شیاطین را که - نافرمان بودند - در غل و زنجیر بسته بود و به سبب کفر و تمردشان از فرمان سلیمان به زنجیر کشیده شده بودند. ﴿هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغیر حساب﴾ به او گفتیم: این است بخشش و عطای فراوان ما، پس به هر کس که می خواهی بده و از هر کس که می خواهی دریغ بدار، از تو بازخواست نمی شود؛ زیرا دست تو در رابطه با قدرت و نعمتی که خدا به تو داده است، آزاد است. ﴿وإن له عندنا لزلفی وحسن مآب﴾ در دنیا در نزد ما مکانت و منزلت دارد و در آخرت نیز سرانجامی نیکو. ﴿واذکر عبدنا ایوب﴾ این سومین قصه ی این سوره می باشد، و اضافی آن برای تشریف است. یعنی ای محمد! بنده ی صالح ما، ایوب علیه السلام را یادآور باش که به انواع بلایا مبتلا شد اما صبر را پیشه کرد. ﴿إذ نادى ربه أنى مسنى الشيطان بنصب وعذاب﴾ آنگاه که با تضرع و التماس و زاری خدایش را خواند و گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب و دردی شدید مبتلا کرده است. مفسران گفته اند: به عنوان ادب مصیبت را به شیطان نسبت داده است. وگرنه تمام امور خیر و شر در قبضه ی قدرت و اختیار خدا قرار دارد. ایوب به مصیبت مالی و خانوادگی و بدنی مبتلا بود و مدت هیجده سال را در بلا به سر برد، قصه ی ایوب قبلاً بازگو شده است. ^(۱) ﴿ارکض برجلک﴾ به او گفتیم: با پایت زمین را بزن، آن را زد، چشمه آبی گوارا و زلال جوشید. ﴿هذا مقتسل بارد و شراب﴾ به او گفتیم: این آبی است که با آن شستشو می شود، و از آن می شود نوشید. آنگاه خود را به آن بشست و مصیبت ظاهری بدنش برطرف شد، و از آن نوشید و تمام بیماری های داخل بدنش بهبود یافت. ابوحیان گفته است: ﴿هذا مقتسل﴾ یعنی این آبی است که با آن می شود شستشو کرد. ﴿و شراب﴾ یعنی آبی قابل شرب است. پس با شستن ظاهر بدنش بهبود می یابد و با نوشیدن باطنش

بهبود پیدا می‌کند. اما جمهور برآنند که دو چشمه جوشید. از یکی نوشید و با دیگری خود را شست و شفا یافت. ^(۱) ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾ خدا فرزندان مرده‌اش را زنده کرد و مانند آنها را نیز به او عطا کرد. امام رازی گفته است: نزدیکترین تعبیر این است که خدای متعال با اعاده‌ی تندرستی و مال و نیرویش، او را از ازدیاد نسل و چند برابر شدن خانواده بهره‌مند کرد. و از حسن نقل است که بعد از مردن، خدا آنان را زنده کرد. ^(۲) و ابوحیان گفته است: جمهور برآنند که خدا مردگان خانواده‌ی او را زنده کرد و بیماران را بهبود داد و پراکندگان او را جمع کرد. ^(۳) ﴿رَحْمَةً مِنَّا﴾ به خاطر صبر و اخلاصش به او رحم کردیم. ﴿وَذَكَرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ﴾ و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن‌اندیشان پند و عبرت گردد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سرانجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. ^(۴) ﴿وَخَذَ بِيَدِكَ ضَعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ﴾ و به او گفتیم: یک دسته ترکه‌ی بلند را بردار و با آن زنت را بزنی تا به قسمت وفا کرده باشی و سوگندت شکسته نشود. مفسران گفته‌اند: ایوب قسم خورده بود که وقتی از بیماری بهبودی یابد یک‌صد تازیانه به زنش بزند. علت آن این بود که در زمان بیماری ایوب را خدمت و پرستاری می‌کرد. اما بعد از این‌که مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می‌کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنی؟ ایوب از این سخن برآشفته و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یک‌صد تازیانه به او بزند. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته ترکه‌ی نازک را بردارد که شامل یک‌صد ترکه باشد، و با آن یک ضربه به او بزند و به سوگندش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش

که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکبیا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾ همانا ما او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری‌ها صبور یافتیم. ﴿نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ چه نیکو بنده ایست ایوب! به راستی او توبه‌کار بود. ﴿وَإِذْ ذَكَرْنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾ ای محمد! آن پیامبران گرامی و نیک سیرت را به یاد بیاور و به آنها تأسی کن، آنها که در عبادت و بصیرت در دین نیرومند بودند. طبری گفته است: در عبادت دارای نیرو و دارای خرد و بصیرت بودند. ^(۱) ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾ خصلتی بزرگ و خالص را به آنها اختصاص دادیم که عبارت است از عدم توجهشان به دنیا، و در مقابل به منزلگاه پایدار آخرت توجه داشتند. مجاهد گفته است: آنان را طوری بار آورده‌ایم که برای آخرت تلاش کنند و جز آن هدفی نداشته باشند. ^(۲) ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْآخِيَارِ﴾ و همانا آنها نزد ما برگزیده و برتر از سایر مردم می‌باشند؛ زیرا آنان نیک‌مردانند. ﴿وَإِذْ ذَكَرْنَا إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْآخِيَارِ﴾ ای محمد! همان پیامبران گرامی را نیز یاد آور باش که عموماً از نیک‌مردان بارگاه خدا بودند. پس از آنها پیروی کن و در صبر و تحمل در راه خدا به آنان اقتدا کن. ﴿هَذَا ذِكْرٌ﴾ سیره‌ی پیامبران گرامی که آن را برای شما باز گفتیم یاد نیک آنها در دنیا می‌باشد و شرف و آبرویی است که همیشه در کنار آنها قرار دارد. ﴿وَإِنَّ لِّلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَّآبٍ﴾ و هر یک از پرهیزگاران از خدا ترس و مطیعان فرمان پیامبران، عاقبت و سرانجامی نیکو دارد. سپس آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ مَّفْتُوحَةٍ لَّهُمُ الْأَبْوَابُ﴾ باغ‌هایی برای اقامت در منزلگاه ابدی دارند که دروازه‌های آنها در انتظار ورود آنان باز است. رازی گفته است: فرشتگان مأمور باغ‌ها وقتی مؤمنان را می‌بینند،

دروازه ها را به رویشان می گشایند و به آنها سلام می دهند. پس آنها در حالی وارد می شوند که فرشتگان به نیکوترین حال و زیباترین وضع آنها را در بر می گیرند.^(۱) «متکئین فیها» در بهشت بر کرسی های نرم تکیه می دهند. «یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب» در همان حال که بر کرسی های نرم تکیه داده اند، انواع میوه ها و بسان پادشاهان دنیا نوشابه های رنگارنگ می طلبند. ابن کثیر گفته است: هر وقت بخواهند می یابند و هر نوعی را آرزو کنند، خدمتکاران آن را برایشان می آورند.^(۲) صاوی گفته است: بسنده کردن به درخواست میوه نشان می دهد که هدف آنها در بهشت فقط عبارت است از تفکه و لذت بردن نه تغذیه و شکم پر کردن؛ زیرا در بهشت گرسنگی وجود ندارد.^(۳) «و عندهم قاصرات الطرف أتراب» و در کنار آنها دلبران بهشتی قرار دارند که جز به شوهران خود به کسی نگاه نمی کنند و همگی در یک سن می باشند. «هذا ما توعدون لیوم الحساب» این همان پاداشی است که در دنیا وعده ی آن را به شما داده بودند. «إن هذا لرزقنا ما له من نفاد» این نعمت ها عطایای ما برای بهشتیان می باشد که نه زایل می شود و نه پایان می پذیرد. در الظلال گفته است: این دیدگاه با دو چشم انداز شروع می شود که در اجزا و نشان و شکل کاملاً متفاوت و در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ چشم انداز پرهیزگاران که سرانجام نیکو دارند، و چشم انداز نافرمانان سرکش که بدترین عاقبت را دارند. اما گروه اول باغ های بهشتی دارند که دروازه هایشان به روی آنان باز است. و تکیه گاه راحت و لذت خوردن و نوشیدن دارند، و همچنین لذت داشتن حوریان جوان را دارند، که با وجود جوانی «قاصرات الطرف» نیز هستند؛ یعنی کنجکاو نیستند و نگاه نمی کنند. تمام آنها جوان و در یک سن قرار دارند. و این متاعی است پایدار و روزی پایان ناپذیر از جانب خدا.



خداوند متعال می فرماید:

﴿هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ۝٥٥ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَسْسُ إِلَيْهَا ۝٥٦ هَذَا فَلْيَذُقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاءَ ۝٥٧ وَ آخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ۝٥٨ هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْجَأَ بِهِمْ إِلَيْهِمْ صَالُوا النَّارَ ۝٥٩ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْجَأَ بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مُتُّمُوهُ فَيَسْسُ الْقَرَارَ ۝٦٠ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرَدُّهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ۝٦١ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنْ الْأَشْرَارِ ۝٦٢ أُنْخَذْنَا هُمْ سِحْرِيًّا أَمْ رَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ۝٦٣ إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ۝٦٤ قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۝٦٥ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ۝٦٦ قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ۝٦٧ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ۝٦٨ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ ۝٦٩ إِنْ يُرْوَحَنِي إِلَيَّ إِلَّا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝٧٠ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ۝٧١ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۝٧٢ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۝٧٣ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۝٧٤ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۝٧٥ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۝٧٦ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۝٧٧ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۝٧٨ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ۝٧٩ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝٨٠ إِلَى يَوْمِ الْوَلُوفِ الْمَعْلُومِ ۝٨١ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝٨٢ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ ۝٨٣ قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ ۝٨٤ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ يَمَن تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ۝٨٥ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۝٨٦ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۝٨٧ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ۝٨٨﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای متعال سرنوشت پرهیزگاران نیکبخت را یادآور شد، به ذکر گناهکاران بدبخت نیز پرداخت. بعد از آن دلالی را بر صدق رسالت حضرت محمد ﷺ یادآور شد، و با بازگفتن قصه‌ی آدم و ابلیس و امتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم که متضمن برحذر داشتن انسان از بزرگترین دشمن و وسوسه‌ها و فریب‌هایش می‌باشد، سوره خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: «غساق» خونابه و چرک و عفونی از گوشت کافران بیرون می‌آید. «زاغت» مایل و کج شد. «سخریّا» با کسر سین یعنی تمسخر و استهزا. «مقتمح» اقامت بی‌پروا به استقبال مشکلات رفتن. «اقتحم المخاطر» یعنی خطر را به جان خرید. «سویته» خلقتش را به نیکوترین و کاملترین وجه تمام کردم. «العالین» متکبران. «علا فی الأرض» یعنی تکبر کرد. «رجیم» یعنی رجم شده توسط ستارگان و شهاب‌ها. **تفسیر:** «هذا وإن للطاغین لشر مآب» «هذا» خبر مبتدای محذوف است و تقدیر آن چنین است: «الأمر هذا» و به منزله‌ی «اما بعد» می‌باشد. سپس فرمود: «وإن للطاغین لشر مآب» برای کافران که پیامبران را تکذیب کرده‌اند، سرانجام و عاقبتی بسیار بد مقرر است که با آن روبرو می‌شوند و در آخرت به سوبش می‌روند. سپس این سرانجام را تفسیر کرده و می‌فرماید: «جهنم یصلونها فبئس المهاد» آن سرانجام عبارت است از جهنم که عذابش را می‌چشند و زبانه‌ی آتش آن آنها را فرا می‌گیرد، و جهنم برای آنان بد بستر و جایی است! ابن جوزی گفته است: بعد از این که ذکر بهشتیان تمام شد آن را به «هذا» خاتمه داد. پس از آن وصف اهل آتش را شروع کرد. منظور از «طاغین» کفار است. (۱) «هذا فلیذوقوه حمیم و غساق» عذاب دردناک همین است، پس آن را بجشید که عبارت است از آب داغ و سوزنده. غساق یعنی خونابه‌ای که از دوزخیان می‌چکد. در آیه تقدیم

و تأخیر موجود است؛ یعنی «هذا حمیم و غساق» این آب جوش و خونا به است، پس آن را بجشنند. «حمیم» یعنی آبی که به آخرین درجه‌ی جوش رسیده است. و «غساق» خونا به و چرک و خونی است که از پوست آنها می‌چکد. ^(۱) «و آخر من شکله أزواج» و عذاب دیگر از نوع این عذاب دارند، مانند زمهریر و سموم، و خوردن زقوم و انواع و اقسام دیگر. پس از آن مطالبی را باز گفته است که به رؤسای گردنکشان هنگام ورود به آتش گفته می‌شود، و می‌فرماید: «هذا فوج مقتحم معکم لامرجا بهم» مأموران جهنم به آنها می‌گویند: این هم گروهی انبوه هستند که با زور و اجبار با شما به آتش درآمده‌اند، و همان‌طور که با شما در تیرگی نادانی و گمراهی درافتادند، با شما نیز وارد آتش شده‌اند، سلامت نباشند و خوش نیابند! «إنهم صالوا النار» همان‌طور که شما داخل آتش شدید، آنها هم آن را چشیده و داخل آن می‌شوند. رازی گفته است: افتتاح، یعنی دل به دریا زدن و بی‌پروا خود را در خطر انداختن. این گفتار مأموران جهنم است که از طرف پیروان به رؤسای کفر گفته می‌شود. عرب وقتی یک نفر را به خیر یاد کنند و به او خوش آمد بگویند می‌گویند: مرجبا، یعنی به گشایش آمدی نه به تنگی. و در دعای شر کلمه‌ی «لا» را قبل از آن قرار می‌دهند. ^(۲) «قالوا بل أنتم لامرجا بکم» پیروان به رؤسای کفر و گردنکشانی که آنها را گمراه کرده‌اند می‌گویند: بلکه شما به خیر و خوشی نیامدید! مفسران گفته‌اند: وقتی پیروان وارد جهنم می‌شوند، با جمله‌ی «لامرجا بکم» با آنها روبرو می‌شوند؛ یعنی در اینجا گشایش و خیری نبینید! همان‌طور که خدا فرموده است: «کلما دخلت أمة لعنت أختها». سلام دوزخیان همین است. در چنین موقعیتی و بر مبنای گفته‌ای که می‌گوید: «سلام دوزخیان عبارت است از زدن دردناک»، واردشدگان جهنم به آنها می‌گویند: «بل أنتم لامرجا بکم». بدین ترتیب به جای سلام و درود، دوزخیان با لعنت و

نفرین و ناسزا گفتن یکدیگر روبرو می شوند. پس از آن پیروان علت را بیان کرده و می گویند: ﴿أَنْتُمْ قَدِمْتُمُوهُ لَنَا فَبُئِسَ الْقَرَارُ﴾ شما این عذاب را برای ما آوردید و شما سبب گمراهی ما شدید، و چه بد قرارگاهی است! ﴿قَالُوا رَيْنَا مِنْ قَدَمٍ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضَعْفًا فِي النَّارِ﴾ این نیز از گفته ی پیروان است. آنها از خدا می خواهند عذاب سران را چند برابر کند که باعث این عذاب برای آنها شدند. مانند گفته ی ﴿رَيْنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضَعْفًا فِي النَّارِ﴾ می باشد. ضعف یعنی دو برابر.^(۱) بیضاوی گفته است: و پیروان نیز گفته اند: ﴿رَيْنَا مِنْ قَدَمٍ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضَعْفًا﴾ یعنی دو برابر این به عذابش بیفز و آن را دو برابر کن.^(۲) ﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَاتَرَى رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾ سران کفر و پیشوایان گمراهی می گویند: چرا افرادی را در آتش نمی بینیم که در دنیا آنها را اشرار می شمردیم. منظورشان مؤمنان است. ابن عباس گفته است: منظور آنها یاران محمد ﷺ است. ابوجهل می گوید: بلال کجاست؟ صهیب کجا و عمار کجاست؟ آنها در بهشت جا دارند. وای به حال ابوجهل که پسرش عکرمه ایمان آورد و مادرش مسلمان شد و برادرش مسلمان شد و خود او کافر مرد.^(۳) ابن کثیر گفته است: این اخبار کفار است که در آتش قرار دارند. آنها مردانی را سراغ می گیرند که گمان می کردند گمراهند، و منظور آنان مؤمنان است. ابوجهل می گوید: چه شده بلال و صهیب و عمار و فلان و فلان را نمی بینیم؟ این برای نمونه است و گر نه تمام کفار همین حال را دارند و معتقدند که مؤمنان داخل آتش می شوند. پس وقتی کفار وارد آتش می شوند سراغ مؤمنان را می گیرند، اما آنها را نمی یابند.^(۴) آنگاه می گویند: ﴿أَتُخَذْنَا هُمْ سَخْرِيَا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾ به خود می گویند: آیا آن مؤمنان را در دنیا مورد تمسخر و ریشخند قرار دادیم یا این که آنها

۲- بیضاوی ۱۵۱/۲.

۱- التسهیل ۱۸۸/۳.

۴- مختصر ۲۰۷/۳.

۳- قرطبی ۲۲۴/۱۵.

هم با ما در آتشند ولی ما آنها را نمی بینیم؟! بیضاوی گفته است: بدین وسیله خود را سرزنش کرده و به خود اعتراض می کنند که مؤمنان را به تمسخر گرفته بودند. انگار می گویند: مگر آنها در اینجا در آتش نیستند؟ یا این که چشمان ما از دیدن آنها ناتوان است و ما آنها را نمی بینیم؟^(۱) خدا می فرماید: ﴿إِنَّ ذَلِكَ لَحَقَّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ﴾ ای محمد! آنچه تو را از آن باخبر کردیم در مورد گفته و نزاع اهل دوزخ، حقیقتی است که باید آن را به زبان بیاورند. ما تو را از نزاع و سخنان آنها در جهنم باخبر می کنیم. رازی گفته است: از این جهت خدا این سخنان را تخاصم نامیده است که گفته ی رؤسا: ﴿لَا مَرْحَبًا بِهِمْ﴾ و سخنان پیروان: ﴿بَلْ أَنْتُمْ لَامَرْحَبًا بِكُمْ﴾ مخاصمه و نزاع است.^(۲) ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا مَنذُرٌ﴾ در اینجا بیان وظیفه ی پیامبر ﷺ در مورد اثبات یگانگی خدا و حشر و حساب شروع می شود. یعنی ای محمد! به آن مشرکان بگو: من فقط از جانب خدای پروردگار جهانیان پیامبری هستم که اگر ایمان نیاورید شما را از عذاب برحذر می دارم و می ترسانم. نه ساحرم و نه شاعرم و نه کاهن. ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ پروردگار و معبودی جز خدای یگانه و یکتا و مقتدر ندارید. ﴿رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ خالق تمام شگفتی های نهفته در عالم است و مغلوب نمی شود، و در آنها تصرف می کند، به وجود می آورد و از میان می برد. ﴿الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴾ بر کار خود توانمند است و مغلوب نمی شود، و بسیار آمرزنده است. رازی گفته است: وقتی یادآور شد که ﴿قَهَّارُ﴾ است بیم و هراس ایجاد می شود، پس به دنبال آن چیزی را آورده است که بر امید و ترغیب دلالت دارد. و سه صفت دال بر رحمت و کرم را ذکر کرده است که عبارتند از: رب، عزیز و غفار. رب نشان دهنده ی تربیت و احسان است. عزیز نشان می دهد که بر همه چیز تواناست و هیچ چیز او را درمانده نمی کند. و غفار آدم را ترغیب و تشویق

می‌کند که به فضل و کرم و ثوابش امیدوار باشد. پس اگر انسان هفتاد سال بر کفر بماند و سپس توبه کند، خدا به رحمت خود تمام گناهان او را می‌بخشاید، و نامش را از دفتر گناهکاران پاک می‌کند، و او را به مقام نیک‌مردان می‌رساند. ^(۱) ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مَعْرُضُونَ﴾ ای محمد! به آنها بگو: این قرآن که برایتان آورده‌ام خبری است مهم و امری است بس بزرگ که شما از آن غافلید و به آن توجه ندارید و قدر و قیمتش را نمی‌دانید. ﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ اگر وحی بر من نازل نمی‌شد، من از کجا از اختلاف ملائک در مورد خلق آدم خبر داشتم؟ ابن‌جوزی گفته است: منظور استدلال بر نبوت حضرت محمد ﷺ است؛ چون اموری را اعلام کرد که قبلاً آن را نمی‌دانست. اشاره به خصومت ملائک بر اساس مطالبی است که در داستان آدم آمده است، آنگاه که خدا به آنها گفت: «من در زمین جانشین قرار می‌دهم». همان‌طور که داستان آدم در چندین جای قرآن متضمن آن است. ^(۲) ﴿إِنْ يَوْحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ فقط به این دلیل به من وحی می‌شود که من برای شما پیامبرم و به میان شما فرستاده شده‌ام تا شما را از عذاب خدا برحذر بدارم. و «نذیر» یعنی برحذر دارنده و ترساننده از عذاب خدا. سپس داستان آدم را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾ به یاد بیاور آنگاه که خدایت به فرشتگان اعلام کرد که انسانی از گِل خلق خواهم کرد. ﴿فَإِذَا سُوِّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رَوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ وقتی که خلقتش را کامل و روح را در آن دمیدم، به عنوان اکرام و احترام و تعظیم در مقابلش سجده ببرید. قرطبی گفته است: این سجده‌ی سلام است نه سجده‌ی عبادت. ^(۳) ﴿فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ تمام فرشتگان به عنوان فروتنی و امثال فرمان خدا در

رابطه با سجده بردن برای او، سجده بردند. ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ اما ابلیس تکبر کرد و از فرمان خدا امتناع ورزید و از سجده بردن برای آدم ابا نمود و به زمره‌ی کافران درآمد. ابن‌کثیر گفته است: فرشتگان کلاً فرمان خدا را به جا آوردند، جز ابلیس، و جنس آن از جنس ملائک نبود، بلکه از جنس جن بود. ^(۱) پس طبیعت و سرشتش به او خیانت کرد و از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید و با خدای عزوجل به مخاصمه برخاست و ادعا کرد که از آدم بهتر است. در نتیجه کافر شد و خدا او را از رحمت و مکان اُنس و محضر مقدس خود محروم کرد و بیرون راند. ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي﴾ خدا فرمود: ای ابلیس! چه امری تو را از سجده بردن برای آن‌که من خودم او را بدون واسطه‌ی پدر و مادر خلق کردم مانع شد؟ قرطبی گفته است: هر چند خدا خالق همه چیز است، اما خلق آدم را به عنوان احترام به خود نسبت داده است. همان‌طور که روح و بیت و ناقه و مسجد را به خود نسبت داده است و مردم را به چیزی مخاطب قرار داده که آن را می‌شناسند. ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ آیا همین حالا متکبر شده‌ای و از سجده امتناع می‌ورزی یا قبلاً هم در مقابل خدا گردنکش بودی؟ از این جهت که از سجده بردن سرباز زد او را توبیخ کرده است. ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ ابلیس ملعون گفت: من از آدم بهتر و بافضل و شرف‌ترم. ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ من از آتش ساخته شده‌ام و آدم از گِل، و آتش از گِل بهتر است، پس چگونه با فضل برای پست و حقیر سجده می‌برد؟ ﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ خداوند متعال فرمود: از بهشت بیرون شو، تو منفوری و از هر خیر و برکت و کرامتی مطرود و محرومی. ﴿وَإِنْ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ و تا روز پاداش و کیفر تو از رحمت من دوری، و بعد از

۱- این نظر صحیح است که جنس شیطان از جن بود نه از فرشته. نظر حسن بصری قبلاً بیان شد که حتی یک لحظه از ملائک نبود، و این چیزی است که نفس و نهاد به آن قانع و آسوده می‌شود، و نصوسی نیز بر آن دلالت دارد. که فرموده است: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾. به کتاب «النُّبُوَّةُ وَالْأَنْبِيَاءُ» از نویسنده ۱/۱۲۸ مراجعه کنید.

آن کیفری شدیدتر و بدتر از لعنت می‌یابی. ﴿قال رب فأظنني إلى يوم يبعثون﴾ گفت: بار خدا یا! تا روزی که خلائق را از قبر زنده می‌کنی مرا مهلت بده. ابوسعود گفته است: می‌خواست بدین ترتیب مجالی وسیع برای فریب و انتقام گرفتن از آنها بیابد، و به طور کلی از مرگ رهایی یابد؛ زیرا بعد از حشر دیگر مرگی نیست. آنگاه خدا فرمود تا زمان نفخه‌ی اول مهلت دارد، نه تا زمان حشر که درخواست کرده است. ^(۱) ﴿قال فإنك من المنظرين﴾ «إلى يوم الوقت المعلوم» خدا فرمود: تا زمان نفخه‌ی اول که انسان‌ها همه می‌میرند و وظیفه‌ی تو هم به آخر می‌رسد، مهلت و فرصت داری. ﴿قال فبعزتك لأغوينهم أجمعين﴾ «إلا عبادك منهم المخلصين» شیطان نفرین شده گفت: به عزت قسم! بنی آدم را عموماً گمراه می‌کنم، جز افرادی که آنها را برای عبادت خود خالص و خاص قرار داده و آنها را از من محفوظ داشته‌ای. ﴿قال فالحق والحق أقول﴾ «لأملأن جهنم منك و ممن تبعك منهم أجمعين» خدا فرمود: قسم به حقیقت! و جز حق چیزی نمی‌گویم، جهنم را از تو و پیروانت پر می‌کنم. سدی گفته است: قسمی است که خدا یاد کرده است، و جمله‌ی ﴿والحق أقول﴾ معترضه و برای تأکید قسم آمده است. ﴿قل ما أسألكم عليه من أجر و ما أنا من المتكلفين﴾ ای محمد! به آنها بگو: در مقابل تبلیغ رسالت، مزدی نمی‌خواهم، و من از جمله‌ی آنها نیستم که چیزی از خود بسازم و فریبکاری کنم تا پیامبری را برای خود بتراشیم و قرآن را جعل نمایم. ﴿إن هو إلا ذكر للعالمين﴾ این قرآن جز پند و اندرز برای انس و جن و خردمندان چیزی نیست. ﴿ولتعلمن نبأه بعد حين﴾ و به زودی خبر و درستی آن را می‌فهمید. این بیان وعید و تهدید است. حسن بصری گفته است: یعنی ای انسان! هنگام مرگ خبر یقین برایت حاصل می‌شود.

- نکات بلاغی: ۱- ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ متضمن مقابله و مقایسه‌ی مؤمنان و مفسدان و پرهیزگاران و تبہکاران است، که لطیف‌ترین انواع بدیع است.
- ۲- ﴿فَطَفِقَ مَسْحًا بِالْسُوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ متضمن کنایه می‌باشد.
- ۳- ﴿فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسَكُ﴾ متضمن طباق است.
- ۴- در ﴿إِنِّي مَسْنَى الشَّيْطَانِ﴾ ادب رعایت شده است؛ زیرا شر را به شیطان نسبت داده است.
- ۵- ﴿أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.
- ۶- ﴿هَذَا ذِكْرٌ وَإِن لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَّآبٍ﴾ جنات عدن مفتحة لهم الأبواب و ﴿هَذَا وَإِن لِلطَّاغِينَ لَشَرِّ مَّآبٍ﴾ جهنم يصلونها فبئس المهاد متضمن مقابله‌ی ظریف است.
- ۷- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ به دو مؤکد تأکید شده است.
- ۸- در ﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَنَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعِدُهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾ أَخَذْنَاهُمْ سَخَرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾ إِنْ ذَلِكَ لِحَقِّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ فَوَاصِلِ رِعَايَتِ شِدَّةِ اسْت.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «زمر» در مکه نازل شده و در مورد «عقیده‌ی توحید» به تفصیل پرداخته است، تا جایی که تقریباً می‌توان گفت اعتقاد به توحید محور اساسی سوره‌ی شریف می‌باشد؛ زیرا پایه‌ی ایمان و بنیان عقیده‌ی سالم همان است و زیربنای هر عملی نیکو می‌باشد.

* سوره با بحث درباره‌ی قرآن یعنی «معجزه‌ی کبری» و دائمی و ابدی حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، شروع شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده است که در دین خدا اخلاص داشته باشد. و خدای عزوجل را از تشابه با مخلوقات منزّه بدارد. و یادآور شبیه‌ی مشرکان در پرستش و شفیع قرار دادن بت‌ها شده است. و با دلیل قاطع آن را رد کرده است.

* سپس دلایل و براهینی را بر یگانگی خدا، پروردگار جهانیان اقامه کرده است، دلایل مکنون در خلق آسمان‌ها و در تاریکی ارحام را یادآور شده است که عموماً دلایلی قاطع بر قدرت و یگانگی خدا می‌باشند.

* سوره موضوع عقیده را به روشنی مورد بحث قرار داده و از منظره‌ی زیانمندی کفار تبه‌کار در منزلگاه آخرت پرده برداشته است، که در آنجا انواع عذاب می‌چشند و زبانه‌های آتش از بالا و پایین آنها را فرا می‌گیرد.

* سوره با آوردن مثالی تفاوت بزرگ بین آنان که یک خدا می‌پرستند و آنان که خدایان متعدد را پرستش می‌کنند، خدایانی که نه می‌شنوند و نه جوابی می‌دهند،

توضیح می‌دهد. آن مثال عبارت است از مثال برده‌ای که افراد متخاصم مالک او می‌باشند، و برده‌ای که مالک او فقط یکی است. سپس حال مشرکین را بیان کرده که وقتی توحید خدا را می‌شنوند، قلبشان منقبض می‌گردد و وقتی یادی از طاغوت‌ها را می‌شنوند شاد و خندان می‌شوند.

* بعد از آن آیات باطراوت و شیرین و خوش‌بیان، بندگان را به توبه و رجوع به پیشگاه پروردگار خود فرا می‌خوانند تا قبل از این‌که ناگهان مرگشان فرا رسد و یا از خود غافل شده و ناگهان به عذاب گرفتار آیند، در پیشگاه پروردگار خود به توبه بپردازند، که اگر در آن موقع توبه کنند و پشیمان شوند، توبه و پشیمانی برایشان سودی ندارد.

* با یادآوری نفعی مرگ و بعد از آن نفعی حشر و نشر و پیامدهای هول‌انگیز آخرت و شداید آن، سوره خاتمه می‌یابد، و درباره‌ی حشر اکبر سخن گفته است که در آن پرهیزگاران به صورت دست‌جمعی به سوی بهشت روانه می‌شوند. و مجرمان و اشرار دست‌جمعی در مقابل چشمان پیامبران و صدیقین و شهدای نیکو سرشت به سوی دوزخ روانه می‌شوند، و تمام هستی رو به سوی خدا دارد و سپاس و ستایش او را به جا می‌آورد و در مقابل امر و فرمانش فروتن و فرمانبردار است.

نامگذاری سوره: این سوره به نام سوره‌ی «زمر» موسوم است؛ چون خدا در آن از زمهری نیکبختان بهشتی، و زمهری شقاوتمندان دوزخی یاد کرده است، آن گروه با اجلال و احترام، و این گروه با خفت و خواری روبرو می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۱﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ

مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢٠﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٢١﴾ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٢٢﴾ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٢٣﴾ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تَصَرَّفُونَ ﴿٢٤﴾ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٥﴾ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نِسِيَ مَا كَانَ يُدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿٢٦﴾ أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٧﴾ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٨﴾ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢٩﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٠﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ قُلْ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿٣٢﴾ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿٣٣﴾ هُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ﴿٣٤﴾ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٣٥﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٣٦﴾ أَفَلَمْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْفِقُ مِنْ فِي النَّارِ ﴿٣٧﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ

اتَّقُوا رَبَّهُمْ لَهُمْ عُرْفٌ مِّنْ قَوْفِهَا عُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِّنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ
الْعَهْدَ ﴿٢٠﴾

معنی لغات: ﴿زُلْفَى﴾ نزدیک شدن و در ﴿أُزِلْتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ یعنی بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شد، نیز به همین معنی است. ﴿يَكْوَرُ﴾ تکویر یعنی پیچاندن و لوله کردن. «کور العمامة» یعنی عمامه را پیچید. ﴿خَوْلَهُ﴾ به او عطا و اگذار کرد. ﴿قَانَتْ﴾ یعنی مطیع و فرمانبر، عابد. ﴿أُنْدَادًا﴾ یعنی بت‌ها. ﴿ظُلُلٌ﴾ جمع ظله، آنچه بر انسان سایه می‌اندازد از قبیل سقف و سایبان. ﴿الطَّاغُوتُ﴾ از طغیان است به معنی تجاوز از حد. منظور از طاغوت معبود غیر خدا از قبیل بت و انسان و سنگ می‌باشد. ﴿أَنَابُوا﴾ به سوی خدا برگشتند. ﴿عُرْفٌ﴾ منزل‌های مرتفع و بلند در بهشت. «الغرفة»: منزلت و مکانت والا. از همین مقوله است: ﴿أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْغُرَفَ بِمَا صَبَرُوا﴾ آنان به پاس صبر و استقامتشان، از «غرفه» برخوردار می‌شوند.

تفسیر: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ این قرآن از جانب خدای عز و جل نازل شده است. ﴿الْعَزِيزُ﴾ یعنی قدرتمند و مغلوب نشدنی. ﴿الْحَكِيمُ﴾ یعنی آن‌که هر چیز را از روی حکمت و اندازه و تدبیر انجام می‌دهد. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ ای محمد! ما قرآن عظیم را بر تو نازل کردیم که بدون شک و تردید حق را در بطن، و صدق و درستی را در ضمن دارد که باطل یا شوخی آن را نمی‌آلاید. ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ پس خدا را به یگانگی پرستش کن و عبادت را خالصانه برای او انجام بده و عمل و قصدت جز برای پروردگارت نباشد. ﴿أَلَا اللَّهُ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ ای انسان! به هوش باشید خدا جز آنچه خالصانه بهر او انجام می‌شود، چیزی را نمی‌پذیرد؛ زیرا فقط او به صفات الوهیت متصف است. و فقط او از نهان و ضمیر آگاه است. «خالص» یعنی پاک و بی‌آلایش،

بدون ریا و شرک. ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ و آن مشرکان که بت‌ها را پرستش می‌کنند، می‌گویند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ ما این خدایان و بت‌ها را پرستش نمی‌کنیم جز به خاطر این‌که ما را به خدا نزدیک کنند، و در نزد خدا برای ما شفاعت نمایند. صاوی گفته است: اگر از مشرکان سؤال شود چه کسی شما را خلق کرده و چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ و پروردگار شما و پدران و نیاکان شما کیست؟ می‌گویند: الله است، آنگاه به آنها گفته می‌شود پس چرا بت‌ها را پرستش می‌کنید؟ در جواب می‌گویند: تا ما را به خدا نزدیک کنند و در نزد او شفیع ما باشند.^(۱)

﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ يَخْتَلِفُونَ﴾ خدا در مورد اختلاف در امر دین در بین آنها حکم می‌کند، مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ روانه می‌کند. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ همانا خدا به افرادی که به خدا دروغ می‌بندند و در کفر غلو می‌کنند، توفیق هدایت و راهیابی به دین حق را اعطا نمی‌کند. آیه اشاره دارد به این‌که آنها در آن ادعا کاذبند. ﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾ بر سبیل فرض و تقدیر اگر خدا می‌خواست فرزندی بگیرد، ﴿لَا صُطْفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾ از مخلوقات خود به صورت فرزندی خواندگی، به میل خود فرزندی انتخاب می‌کرد؛ چون اتخاذ فرزندی از طریق معمول در مورد خدا محال است. اما چنان نخواست؛ زیرا فرموده است: ﴿وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾، و گفته‌ی ﴿مِمَّا يَخْلُقُ﴾ یعنی از مخلوقاتی که خود ایجاد و اختراع کرده است. ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ خدا از داشتن شریک و اتخاذ فرزندی منزّه است؛ چون همو خدای یگانه و یکتا می‌باشد و از شبیه و همگون منزّه است، با عظمت و ذوالجلال و بر بندگان مسلط است. در التسهیل آمده است: خدا خود را از اتخاذ فرزندی تنزیه کرده آنگاه خود را به یگانگی توصیف کرده است؛ چون وحدانیت با اتخاذ فرزندی منافات

دارد؛ زیرا اگر دارای فرزند باشد باید از جنس خود او باشد، در صورتی که خدای متعال جنس ندارد؛ زیرا یگانه می باشد. و خود را به قهار توصیف کرده است، تا دلیلی باشد بر نفی شریک و انباز؛ چون همه چیز زیر سلطه‌ی خدا قرار دارد، پس چگونه جایز است مخلوق شریک او بشود؟! ^(۱) بعد از آن دلایل قدرت و یگانگی و عظمت خود را یادآور شده و می فرماید: ﴿خلق السموات والأرض بالحق﴾ آسمان‌ها و زمین را به کاملترین وجه و جالب‌ترین صفت هستی داد و آنها را از روی حق و حقیقت آفرید. ﴿یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل﴾ شب را پرده و پوشش روز و روز را پرده و پوشش شب قرار می دهد. انگار بسان لباس شب را بر روز و روز را بر شب می پیچاند. قرطبی گفته است: تکریر شب و روز یعنی شب را روپوش روز قرار می دهد تا روشنایش برود، و روز را پرده‌ی شب قرار می دهد تا تاریکی آن برود. این نظر از قتاده نقل شده است. و معنی فرموده‌ی خدا: ﴿یغشی اللیل النهار یطلبه حیثاً﴾ همین است. ^(۲) ﴿و سخر الشمس والقمر﴾ به خاطر منافع بندگان آنها را مطیع و رام کرده است. ﴿کل یجری لأجل مسمى﴾ هر یک از آنها تا مدتی که برای خدا معلوم است، حرکت و جریانش ادامه دارد، پس روز قیامت هنگام در هم پیچیده شدن آفتاب و تیره گشتن ستارگان، آن زمان منقضی می شود. ﴿ألا هو العزیز الغفار﴾ آگاه باش که خدای توانا با قدرت و مغلوب نشدنی است. و رحمت و بخشودگی و احسانش بسی عظیم است. صاوی گفته است: در اول جمله حرف تنبیه ﴿الا﴾ آمده است تا نشان دهد که توجه به مضمون و محتوا مدنظر است، انگار فرموده است: ای بندگان! به هوش باشید. من بر کار خود مسلطم، گناه بندگانم را می پوشم، پس در عبادت خود مخلص باشید و هیچ کس را شریک من قرار ندهید. ^(۳)

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» ای انسان! شما را از یک نفر یعنی آدم به وجود آورده است. این هم از جمله دلایل یگانگی او می باشد، و از جمله دلایل منفرد بودن وی در عزّت و قهر و جمیع صفات الوهیت می باشد. «ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» بعد از آن از آدم، حواء به وجود آورد، تا تجانس و تناسل فراهم آید. طبری گفته است: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» یعنی آدم. «ثُمَّ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» یعنی حوا، که او را از جنب آدم خلق کرد.^(۱) «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» و از حیوانات حلال گوشت - یعنی شتر و گاو بز و گوسفند - هشت جفت مذکر و مؤنث خلق کرد. قتاده گفته است: از شتر دو نفر و از گاو دو رأس و از گوسفند دو رأس و از بز دو رأس که به ازواج موسوم است؛^(۲) چون نر زوج ماده، و ماده زوج نر است. مفسران گفته اند: «أَنْزَلَ» عبارت است از نزول فرمان و حکمش. «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ» یعنی در شکم مادرانتان شما را در مراحل و حالات متنوع و گونه گونه خلق می کند؛ چون انسان نطفه می باشد و بعد از آن خون دلمه و بعد از آن گوشت پاره تا خلقتش کامل می شود، آنگاه روح را در آن می دمد، و به صورت مخلوقی دیگر درمی آید. «فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ» در سه تاریک خانه که عبارتند از شکم و رحم و بجه دان.^(۳) «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ» این خالق مبدع و تصویرگر عبارت است از «الله»، پروردگار جهانیان و پروردگار شما و پدران شما و پیشینیان. «لَهُ الْمُلْكُ» مالکیت و تصرف تام و به وجود آوردن و نابود کردن به او اختصاص دارد. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ معبودی به حق و پروردگاری جز الله موجود نیست. «فَأَنى تَصْرَفُونَ» پس چگونه از

۱- طبری ۲۳/۱۲۴.

۲- قرطبی ۱۵/۲۳۵.

۳- سید قطب در «فی ظلال» گفته است: «فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ» عبارت است از تاریکی کیسه ای که جنین را در بر می گیرد، و نیرنگی رحم که جنین در آن مستقر می شود، و تاریکی شکم که رحم در آن قرار دارد. و دست خدا این سلول کوچک را خلق می کند و چشم خدا این مخلوق را تحت رعایت قرار می دهد و نیروی رشد و نمو و تکامل و قدرت ترقی را مطابق تقدیر خود در آن به ودیعه می نهد. الظلال ۹/۳۰۳.

پرستش او روگردان می‌شوید و به پرستش دیگری رو می‌آورید؟ سپس بعد از این‌که آیات و نعمت‌هایش را به آنان خاطر نشان ساخت، آنان را از کفر و انکار فضل و احسانش برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ﴾ ای مردم! اگر بعد از این‌که آثار قدرت و نعمت‌های گوناگون او را مشاهده کردید، کافر شوید، خدا از شما و ایمان آوردن و شکر و سپاس و عبادت شما بی‌نیاز است. ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ و به کفر هیچ کس راضی نیست. رازی گفته است: خدا نشان داده است با این‌که ایمان انسان برای او فایده‌ای نداشته و کفرش برای او ضرری ندارد، با وجود آن به کفر راضی نیست؛ یعنی از دارنده‌ی آن تمجید نمی‌کند و به او ثوابی نمی‌رساند. هر چند بر مبنای مشیت و قضای او صورت گرفته است. ^(۱) ﴿وَأِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾ اگر پروردگار خود را سپاسگزار باشید به جهت رعایت مصالح شما نه به این سبب که عبادت شما به او سودی می‌رساند، از این سپاسگزاری راضی می‌شود. ابوسعود گفته است: عدم رضایتش به کفر بندگان به خاطر نفع آنان و دفع ضرر از آنها بوده و ناشی از رحمت او می‌باشد نه این‌که خدا از آن زبانی می‌بیند. رضایتش به شکر و سپاس آنان به خاطر نفع خود آنها می‌باشد؛ چون سبب نایل آمدن آنها به سعادت در این است. و از این رو دو لفظ را متفاوت آورده است و فرموده است: ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾، و در اینجا گفته است: ﴿يَرْضَهُ لَكُمْ﴾؛ زیرا منظور از اول تعمیم حکم است، سپس علت حکم را بیان می‌کند و آن این‌که آنها بندگان او می‌باشند. ^(۲) ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ هیچ کس گناه دیگری را تحمل نمی‌کند، بلکه هر کس در مقابل گناه خود مورد عتاب قرار می‌گیرد. ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ﴾ آنگاه سرانجام و مرجعتان به سوی خدای متعال است. ﴿فَإِنْ يَشَاءُ يُفْعَلْ بِهِمْ﴾ و در مقابل اعمالتان از شما بازخواست و شما را مجازات می‌کند. ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ همانا

او از آنچه در نهادها مکنون است با خبر است و از آنچه در دل‌ها مخفی است آگاه است. این آیه برای نافرمان متضمن تهدید و برای مطیع متضمن مژده می‌باشد. ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضَرْبٌ﴾ وقتی انسان کافر به مصیبتی از قبیل فقر و بیماری و بلا گرفتار شود، ﴿دَعَا رَبَّهُ مَنِيئاً إِلَيْهِ﴾ با فروتنی و مطیعانه به سوی خدا رو می‌آورد و زاری کنان التماس برطرف شدن آن سختی را می‌کند. ﴿ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ﴾ آنگاه وقتی که از جانب خود نعمتی به او عطا کند و مشکل و سختی را از او بگشاید، ﴿نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ﴾ سختی و مشکلی را فراموش می‌کند که التماس برطرف کردنش را از خدا کرده بود، و از فرمان خدا سرباز می‌زند و یاغی می‌شود. ﴿وَجَعَلَ اللَّهُ أَتَدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ و در عبادت برای خدا شریکانی قرار می‌دهد، تا از دین و اطاعت خدا امتناع ورزد. ﴿قُلْ مَتَّعَ بَٰكُفْرًا قَلِيلًا﴾ منظور از امر تهدید است. بگو: به کفرت زمانی کوتاه از حیات ناپایدار دنیوی برخوردار شو و کام‌برگیر و از آن لذت ببر. ﴿إِنَّكَ مِّنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾ همانا سرانجام به سوی آتش دوزخ می‌روی و در آن برای همیشه خواهی ماند. ﴿أَمَّنْ هُوَ قَائِلٌ أَنَا اللَّهُ سَاجِدًا وَقَائِمًا﴾ جواب استفهام به خاطر دلالت کلام بر آن حذف شده است. یعنی آیا آن‌که مطیع و عابد است و در ساعات شب به نماز ایستاده و خدایش را پرستش می‌کند و به سجده می‌رود، با آن‌که مشرک است و برای خدا شریک و همگون قرار می‌دهد برابر است؟ قرطبی گفته است: خدا معلوم کرده است که مؤمن مانند کافری که ذکرش رفت، نیست.^(۱) ﴿يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ﴾ در حالی که مؤمن از عذاب آخرت ترسان است و امید نایل آمدن به رحمت پروردگار را که بهشت است، دارد. آیا این مؤمن پاک با آن کافر پلید یکسان است؟ نه، البته در پیشگاه خدا برابر نیستند. بعد از آن مثلی را آورده و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ بگو:

آیا عالم و جاهل یکسانند؟ و همان طور که این دو برابر نیستند، فرمانبر و نافرمان نیز برابر نیستند. ^(۱) ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ فقط دارندگان عقل سالم پند و اندرز می گیرند. امام فخر گفته است: باید بدانید که این آیه بر اسراری عجیب دلالت دارد: از جمله این که در آغاز عمل را یادآور شده و آن را با ذکر دانش خاتمه داده است. عمل عبارت است از اطاعت و سجود و قیام. اما دانش در فرموده ی ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ مقرر است، و این چنان می رساند که کمال انسان در این دو مقصود و هدف منحصر است. پس عمل سرآغاز کار است و دانش و مکاشفه پایان آن. در کلام حذفی مقرر است و تقدیر آن چنین می باشد: «أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ كَغَيْرِهِ؟» و به سبب دلالت کلام بر آن، این حذف نیکو می باشد؛ چون خدا قبل از این آیه کافر را ذکر کرده است، بعد از آن تمثیل را به «يَعْلَمُونَ» آورده است که یادآور فضیلت عظیم علم است. ^(۲) ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ﴾ ای محمد! به بندگان با ایمانم بگو: ایمان و تقوا را با هم داشته باشید. تقوا یعنی دوری جستن از محارم خدا. مفسران گفته اند: در مورد جعفر بن ابی طالب و یارانش که قصد مهاجرت به حبشه را داشتند، نازل شده است. و منظور از آن ایجاد انس و تقویت و تشویق آنها به مهاجرت است. ^(۳) و «تَقْوَى» یعنی امثال اوامر و اجتناب از نواهی، و بدین وسیله بنده در میان خود و آتش پرده و حفاظی قرار می دهد. ^(۴) ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾ هر آن که در این جهان به عمل نیک بپردازد، در آخرت پاداشی بس عظیم، یعنی بهشت، آن سرای نیکان را خواهد داشت. ﴿وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ﴾ و سرزمین خدا وسیع و پهناور است، پس از سرزمین کفر به سرزمین ایمان هجرت کنید. و در سرزمینی که نمی توانید در آنجا شعایر خدا را اقامه

کنید، مستقر نشوید و اقامت مگزینید. ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ و به درستی شکیبایان پاداش خود را بدون حصر و بی شمار و بدون توزین و پیمانه دریافت می دارند. اوزاعی گفته است: پاداش آنان وزن نمی شود، بلکه به دلخواه برمی دارند. (۱)

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ ای محمد! بگو: به من امر شده است که عبادت را خالصانه برای خدا انجام دهم، خدای یگانه که شریک و انبازی ندارد. مفسران گفته اند: از این رو پیامبر را به امر اختصاص داده است، تا یادآور شود که غیر از پیامبر به آن شایسته تر است. پس امر برای غیر پیامبر صورت ترغیب را دارد. ﴿وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ و نیز به من امر شده است که اول مسلمان این امت باشم. قرطبی گفته است: و چنان هم شد؛ چون پیامبر ﷺ اول فردی بود که به مخالفت دین پدران خود برخاست و بت ها را برداشت و آنها را خرد کرد و خود به فرمان خدا تسلیم شد و به او ایمان آورد و مردم را به سوی خدا خواند. (۲) ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ بگو: می ترسم اگر از فرمان خدا اطاعت نکنم در روز قیامت مرا به آتش دوزخ عذاب بدهد. صاوی گفته است: منظور بازداشتن دیگران است از نافرمانی؛ چون وقتی پیامبر ﷺ با وجود کمال پاکی و عصمتش از خدا بترسد، پس دیگران به طریق اولی باید بترسند و چنین وضعی از جمله سنت و روش پیامبران و صالحان است؛ زیرا چیزی را به دیگران می گویند که خود بدان متصفند، تا دیگران هم مانند آنان بشوند. (۳) ﴿قُلْ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ ای محمد! به آنها بگو: جز خدا احدی را پرستش نمی کنم و عبادت و طاعتم خالصانه و به دور از هر شائبه ای برای او می باشد. این بیان تکرار نیست؛ چون منظور از اول خبر دادن مبنی بر این که به عبادت مأمور است، و دومی خبر می دهد که اگر از فرمان خدا

سر برتابد از عذاب خدا می ترسد، و سومی امتثال امر را با افاده‌ی حصر می‌رساند. انگار می‌گوید: خدا را می‌پرستم و جز او احدی را پرستش نمی‌کنم. ﴿فاعبدوا ما شئتم من دونه﴾ صیغه‌ی امر بر سیل تهدید و وعید آمده است. یعنی هر چه را که می‌خواهید از بت‌ها پرستش کنید که بعدا عاقبت و ثمر کفر خود را می‌بینید. این آیه همانند فرموده‌ی خداست که می‌فرماید: ﴿اعملوا ما شئتم﴾. ﴿قل إن الخاسرين الذين خسروا أنفسهم وأهليهم يوم القيامة﴾ بگو: خسران و زیان حقیقی دامنگیر کسانی شده است که خود و خانواده‌هایشان را دچار ضرر و زیان کرده و به سوی آتش ابدی رفته و در روز قیامت زبانه‌های آن آنان را فرا می‌گیرد. پس زیانمندان حقیقی آنها هستند. ابن عباس گفته است: برای هر فرد در بهشت منزل و خدمتکار مقرر است، پس اگر از خدا اطاعت کند، بدان نایل می‌آید و اگر اهل دوزخ باشد، از آن محروم می‌گردد، بنابراین خود و خانواده‌اش را زیانمند می‌کند. ^(۱) ﴿ألا ذلك هو الخسران المبين﴾ یعنی ای قوم! آگاه باشید که آن زیان، زبانی است آشکار و واضح، که بعد از آن و بالاتر از آن زبانی نیست. ابوحیان گفته است: به وسیله‌ی ادات تنبیه ﴿ألا﴾ و اشاره ﴿ذلك﴾ و تأکید به وسیله‌ی ادات حصر ﴿هو﴾ و تعریف به ﴿ال﴾ و توصیف آن به ﴿مبين﴾ به صورتی آن خسران و زیان را توضیح داده است که هر کس کوچکترین تأملی در آن به عمل آورد واقعیت آن برایش معلوم می‌شود. ^(۲) بعد از این که زیانمندی آنها را در دنیا یادآور شد، حال آنان را در آخرت ذکر کرده و فرمود: ﴿لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل﴾ یعنی آتش جهنم از بالا و پایین آنان را فرا می‌گیرد و از تمام جهات آنها را احاطه می‌کند. «ظل» یعنی طبقات و لایه‌های آتش جهنم، و نامگذاری لایه‌های آتش به «ظلل» برای سرزنش و تحقیر آنها می‌باشد؛ چون سوزنده است، در صورتی که ظله (سایان) مانع گرما می‌باشد.

﴿ذَٰلِكَ يَخُوفُ ٱللَّهَ بِهٖ عِبَادَهُۥ يَٰ فَٱتَّقُوْا﴾ خدا از این جهت آن عذاب سخت و ناهموار را یادآور شده است تا بندگان را بترساند و آنها از ارتکاب محارم و معاصی برحذر دارد. پس ای دوستداران من! از عذاب من برحذر باشید و مرتکب عملی نشوید که موجب قهر من گردد. زمخشری گفته است: این پند و اندرزى است بلیغ از جانب خداى متعال به بندگان^(۱)، و حکمت از ذکر آتش عبارت است از ترساندن مؤمنین از آن، تا با اطاعت از پروردگار خود از آن وارهند. ﴿وَٱلَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ ٱلَّتِى يَعْبُدُوْنَ﴾ بعد از وعید و تهدید بت پرستان، وعده به اهل فضل و نیکوکاری که از شرک و نافرمانی دوری می‌جویند، یادآور شده است تا وعد با وعید مقرون باشد، و کمال ترغیب و ترهیب حاصل آید. یعنی آنان که از پرستش بت‌ها و اطاعت از شیطان کنار کشیده و کاملاً از آن دوری جستند. ابوسعود گفته است: «طاغوت» به کسی گفته می‌شود که به اوج طغیان و سرکشی رسیده باشد. طاغوت همچون «رحموت» و «عظمت» صیغه‌ی مبالغه است و منظور از «طاغوت» شیطان است.^(۲) ﴿وَٱنۢأۡبِءُوا۟ إِلَى ٱللَّهِ﴾ و با انجام طاعت و عبادت به سوی خدا برگشته‌اند. ﴿لَهُۥمُ ٱلۢبَشَرِیۥ﴾ یعنی از جانب خدا مژده‌ی مسرت‌بخش نایل آمدن به نعمت‌های جنت دارند. ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ ٱلَّذِينَ یَسۡتَمۡعُونَ ٱلۢقَوْلَ فیتَتَّبِعُونَ ٱلۡحَسَنَةَ﴾ پس به بندگان پرهیزگار مژده بده که به تمام گفته‌ها و سخنان گوش فرا می‌دهند و از مطالب نیکوی آن پیروی می‌کنند. ابن عباس گفته است: منظور انسانی است که به گفته‌ی نیک و بد گوش می‌کند، آنگاه نیک را باز می‌گوید و از بازگفتن بد خودداری می‌کند.^(۳) و این هم تمجیدی است از جانب خدا که به آنها دیدی نافذ عطا فرموده است تا نیک و بد را تمیز دهند و وقتی گفته‌ای را می‌شنوند، در آن می‌اندیشند و به آن عمل می‌کنند، و بهترین گفته

همانا گفته‌ی خدا و نیکوترین هدایت عبارت است از هدایت محمد ﷺ. و به منظور تشریف و تکریم آنان در «قبشر عباد» اسم ظاهر را به جای ضمیر «قبشرهم» آورده و آن را به خدای سبحان اضافه کرده است. «أولئك الذين هداهم الله» کسانی که دارای این صفات والا می‌باشند، همان‌هایی هستند که خدا آنان را هدایت کرده و توفیق نیل به رضایت خود را به آنها عطا فرموده است. «و أولئك هم أولو الألباب» و آنها دارندگان عقل سالم و سرشت مستقیم می‌باشند. «أفمن حق عليه كلمة العذاب» آیا آن‌که از جانب خدا بر او شقاوت مقرر شده است؟ جواب سؤال به قرینه‌ی مابعدش محذوف است؛ یعنی آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ البته که نه. بعد از آن می‌فرماید: «أفأنت تنقذ من في النار» یعنی آیا تو ای محمد! می‌توانی فردی را از آتش نجات بدهی که در گمراهی و تباهی فرو رفته است؟ قرطبی گفته است: پیامبر ﷺ سخت حریص و خواهان بود که قومش ایمان بیاورند، در صورتی که شقاوت آنها قبلا از جانب خدا مقرر شده بود. آنگاه این آیه نازل شد. و ابن عباس گفته است: منظور ابولهب و فرزندش و سایر افراد عشیره‌ی پیامبر ﷺ است که از اسلام تخلف ورزیده بودند. و استفهام «أفأنت» را به سبب طول کلام و برای تاکید تکرار کرده است. پس معنی آن چنین است: آیا فردی را که عذاب بر او مقرر است، نجات می‌دهی؟^(۱) «لكن الذين اتقوا ربهم» اما مؤمنان نیک که در دنیا از خدا می‌ترسند، و به شریعت و طاعتش دست‌آویزی دارند. «لهم غرف من فوقها غرف مبنية» در بهشت دارای مقام و منزلتی عالی و کاخ‌های باشکوه و مرتفع که از زمرد و یاقوت روی هم بنا شده‌اند، می‌باشند.^(۲) «تجری من تحتها الأنهار» دریای قصرها و در میان درختانش رودخانه‌های بهشتی جریان دارد. «وعد الله لا يخلف الله الميعاد» خدا وعده‌ی

۱- قرطبی ۵/۲۴۴. این قول دوم را صاحب «التسهيل» ترجیح داده است.

۲- این گفته‌ی ابن عباس است.

مؤكد آن را به مؤمنان داده و تخلف از آن امکان ندارد؛ زیرا وعده‌ی خدای قدرتمند توانا می‌باشد و تخلف‌ناپذیر است.

یادآوری: زمخشری گفته است: فرموده‌ی خدا: ﴿يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ چنان می‌رساند که مؤمنان باید در امور دین دقیق و محقق باشند و نیک و نیک‌تر و خوب و بهتر را از هم تمیز دهند. مذاهب تحت این قاعده قرار دارند، پس باید مذهبی را بگیرند که بیشتر مستدل بوده و مطالبش بیشتر روشن باشد. و گرنه مذهبشان به صورت ضرب‌المثل مشهور درمی‌آید که می‌گوید: «مانند قافله‌ی شتران زنجیر شده تسلیم مباش». (۱)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَتَابِعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهَيِّجُ فَتَرَاهُ مُصْفَوًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٢١﴾ أَقْنِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٢﴾ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٢٣﴾ أَقْنِ يَتَنَبَّيْ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾ فَأَذَانَهُمْ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ قُلْ أَنَا عَرَبِيٌّ

غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مَتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا
لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٩﴾ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٣٠﴾
ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای متعال احوال و
گمراهی های مشرکین را در پرستش غیر خدا یاد آور شد، به دنبال آن به ذکر دلایل
وحدانیت پرداخت. بعد از آن از قرآن عظیم یعنی شریفترین کتب آسمانی سخن به میان
آورده که با وجود این که به فصاحت و اعجاز آن اقرار داشتند، اما آن را تکذیب کردند.
بعد از آن مثلی بسیار روشن در مورد مشرک و مؤمن آورده است.

معنی لغات: «سلکه» داخل کرد. «ینابیع» جمع ینبوع به معنی چشمه ی آب
جوشیده از زمین است. «یهیج» خشک می شود. اصمعی گفته است: «هاجت الأرض»
یعنی سبزه ی زمین برفت. ^(۱) و جوهری گفته است: «هاج النبت هیاجاً» یعنی گیاه
خشکید. ^(۲) «حطاما» خاشاک و ریز خرده ها. «شرح» باز و وسیع کرد. «قاسیه» سخت،
مانند عتا و عسا به معنی سنگدل. «قلب قاس» یعنی قلبی سخت که قابل انعطاف نیست.
«مثانی» در آن حکمت و پند و امثال تکرار شده است. «تقشعر» آشفته می شود و به
جنبش درمی آید. از ترس مضطرب می شود. «الحزی» خفت و خواری. «متشاکسون»
در نزاع و اختلاف قرار دارند. «رجل شکس» یعنی آدم بد اخلاق و بد طبیعت.

تفسیر: «ألم تر أن الله أنزل من السماء ماء» ای انسان عاقل! مگر نمی بینی که خدا به
قدرت خود باران را از ابر نازل کرد. «فسلکه ینابیع فی الأرض» آنگاه به صورت نهرها و

چشمه‌ها در داخل زمین و روی زمین نفوذ کرده و پس از آن کم‌کم می‌جوشد. ابن عباس گفته است: هر آبی که در زمین هست از آسمان نازل شده است. اما رگه‌های داخل زمین آن را تغییر می‌دهد.^(۱) ﴿ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زُرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾ سپس به وسیله‌ی این آب نازل شده از آسمان و جوشیده از زمین، انواع رستنی‌های گوناگون و رنگارنگ، قرمز و سفید و زرد، و اصناف متفاوت از قبیل گندم و برنج و عدس و غیره را می‌رویاند. بیضاوی گفته است: ﴿مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾ یعنی گونه‌هایش متفاوت است. مانند گندم و جو، یا رنگ آن متفاوت است مانند سبزی و سرخی و غیره.^(۲) ﴿ثُمَّ يَهْبِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا﴾ سپس آن را خشکیده می‌بینی و از سبزی به زردی مبدل می‌شود. ﴿ثُمَّ يَجْعَلُهُ حَبَآءًا﴾ بعد از آن به صورت خاشاک درمی‌آید. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَی لَأُولِی الْأَلْبَابِ﴾ در حقیقت، مطالب مذکور برای افرادی که دارای فکر و اندیشه‌ی روشن هستند، متضمن پند و اندرز و دلیل قدرت و یگانگی خدا می‌باشد. آیه متضمن تمثیل و تشبیه حیات انسان به حیات دنیا می‌باشد. پس هر اندازه عمر انسان طولانی باشد باید روزی به آخر برسد، تا این‌که زردرنگ می‌شود، و اعضایش خُرد و خاک می‌شود و مانند گیاه بعد از طراوت رنگ می‌بازد و سرانجامش به مرگ ختم می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: دنیا چنین است: اول سبز و باطراوت و زیباست، بعداً به صورت پیرزنی از ریخت افتاده درمی‌آید. و همچنین جوان پیر می‌شود، فرتوت و ناتوان می‌گردد، و بعد از تمام اینها مرگ فرا می‌رسد. پس خوشبخت آن است که بعد از مرگ عاقبت به خیر باشد.^(۳) ﴿أَفَنُشْرِحُ لَكَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ آیا آن‌که سینه‌اش از جانب خدا برای اسلام گشایش یافته و قلبش به نور اسلام روشن شده است تا حدی که اسلام در آن تثبیت شده و رسوخ یافته است. ﴿فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ پس او

۱- بیضاوی ۲/ ۱۵۴.

۲- مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۲۱۷.

۳- مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۲۱۷.

در دین و امر پروردگارش بصیرت و یقین دارد، و به وسیله‌ی روشن شدن نور حقیقت در قلبش از جانب خدا، به هدایت نایل آمده است. در آیه محذوف مقرر است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد و تقدیر آن چنین است: ﴿کمن هو أعمی القلب و معرض عن الإسلام﴾ آیا چنین کسی همانند کوردلی است که از اسلام روگردان است؟ طبری گفته است: با اعتماد به فهم شنوندگان و به دلالت مابعد آن، جواب «سؤال» ترک شده است و تقدیر آن چنین است: «کمن أفسی الله قلبه و أخلاه عن ذکره حتی ضاق عن استماع الحق و اتباع الهدی» یعنی مانند کسی است که خدا قلبش را سخت و از ذکر خدا خالی کرده است تا از شنیدن حق و پیروی از هدایت ناتوان و درمانده شده است؟^(۱) ﴿فویل للقایة قلوبهم من ذکر الله﴾ وای به حال آنان که دلشان نرم نمی‌شود و در موقع ذکر خدا و از استماع قرآن بیمناک نمی‌شود، قرآنی که برای پند و اندرز انسان نازل شده است. ﴿أولئک فی ضلال مبین﴾ این افراد سنگدل آشکارا از حق دورند. بعد از این که خدا این را یادآور شد، پشت سر آن مطالبی را آورد که نشان می‌دهد قرآن سبب فراهم شدن نور و هدایت و شفا می‌باشد. و فرمود: ﴿الله نزل أحسن الحدیث﴾ خدا قرآن عظیم یعنی بهترین کلام را نازل کرده است. ابوحیان گفته است: ابتدا با «الله» صورت گرفته، و «نزل» به ضمیر «الله» اسناد داده شده است، و این متضمن بزرگداشت و بالا بردن قدر و منزلت قرآن است. مانند آن که گفته می‌شود: «الملك اکرم فلانا» که از «اکرم الملك فلانا» والاتر است. و حکمت آن عبارت است از آغاز کردن کلام با شریفترین واژه.^(۲) ﴿کتابا متشابها﴾ یعنی قرآنی متشابه که قسمت‌هایش در فصاحت و رسایی و بلاغت و تناسب، بدون تعارض و اختلاف و تناقض، با هم شبیه می‌باشند. ﴿مثالی﴾ پند و احکام و حلال و حرام در آن تکرار شده است، و داستان و اخبار بدون این که ملال‌انگیز باشد در آن تکرار گردیده است. طبری گفته است:

«تثَنّی» یعنی تکرار می‌شود؛ یعنی گزارش و اخبار و قضا و احکام و دلایل در آن تکرار شده است.^(۱) ﴿تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾ بیم و هراس آن مؤمنان را در بر می‌گیرد و در موقع تلاوت قرآن، از هیبت خدای رحمان و به عنوان ارج نهادن به گفته‌ی خدا رعشه و لرزش آنان را فرا می‌گیرد و موی بدنشان سیخ می‌شود. ﴿ثُمَّ تَلَيْنَ جُلُودَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ سپس قلب و بدنشان به یاد خدا آرامش و استقرار می‌یابد. مفسران گفته‌اند: در موقع شنیدن رحمت و احسان قلبشان آرام می‌شود. و عارفان گفته‌اند: وقتی به عالم جلال می‌نگرند، فکر از سرشان می‌پرد و وقتی اثر و نشانی از عالم جمال برایشان نمایان شود، جان می‌گیرند.^(۲) ابن‌کثیر گفته است: حال ابرار در موقع شنیدن کلام جبار چنین است. و هرگاه آیات وعد و وعید و تخویف و تهدید بخوانند، از خوف خدا پوست بدنشان می‌لرزد. و وقتی آیات رحمت را بخوانند جسم و نهادشان آرام می‌گیرد؛ چون امید و انتظار و آرزوی رحمت و لطف خدا را دارند.^(۳) ﴿ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ قرآنی که چنان صفاتی دارد، هدایت خدا می‌باشد و هر کس از بندگان را که بخواهد به وسیله‌ی آن هدایت می‌کند. ﴿وَمَنْ يَضِللِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ و خدا هر کس را خوار و گمراه کند و قلبش را سخت و تیره کند، بعد از خدا راهنما و هدایتگری را نمی‌یابد. ﴿أَفَنْ يَتَّقِي بُوْجَهَ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ آیا آن‌که خود را از عذاب سخت جهنم مصون می‌دارد و در پرهیز است، خبر آن محذوف است. و تقدیر آن چنین می‌باشد: «کَمَنْ هُوَ آمِنٌ مِنَ الْعَذَابِ» مانند آن است که خود را از عذاب ایمن می‌داند؟ مفسران گفته‌اند: «وجه» شریفترین اعضای بدن است، و وقتی انسان با خطری مواجه شود دستش را روی صورتش قرار می‌دهد تا آن را محفوظ بدارد. و در روز قیامت دست‌های

کفار بسته است، پس وقتی به آتش درافتند، جز صورتشان چیزی ندارند که با آن خود را حفظ کنند. ﴿وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾ مأموران جهنم به کافران می‌گویند: پاداش کفر و نافرمانی را بجشید که در دنیا مرتکب آن شدید. ﴿كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾ ملت‌های قبل از آنان به تکذیب پرداختند، در نتیجه عذاب از جهتی آنها را در برگرفت که فکرش را نکرده بودند. ﴿فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْحَزْنَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ خدا در دنیا عذاب خفت بار ذلت آور را به آنها چشاند. ﴿وَلِلْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ﴾ و عذابی که در آخرت برای آنان تدارک دیده است بسی از عذاب دنیا شدیدتر است. ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ اگر فهم و آگاهی داشتند، به تکذیب اقدام نمی‌کردند. ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾ در این قرآن برای انسان هرگونه مثل و خبری که بدان احتیاج داشتند، بیان کرده و توضیح داده‌ایم. ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ تا شاید به وسیله‌ی آن امثال و بازدارنده‌ها پند و عبرت بگیرند. ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ در حالی که قرآنی است عربی و به هیچ وجه در آن اختلاف موجود نیست، و هیچ‌گونه تعارض و تناقضی در آن مقرر نیست. ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ تا از خدا بترسند و از محارم‌ش اجتناب ورزند. بعد از آن خدا مثلی را برای مشرک و یکتاپرست زده است و می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ﴾ ای انسان‌ها! خدا این مثل را برای شما زده است. یک نفر برده را بنگرید که چند نفر بد اخلاق در آن شریکند و یا هم اختلاف و کشمکش دارند و او را برای رفع نیازمندی‌های خود به کار می‌گیرند. این یکی فرمانی می‌دهد و آن دیگری فرمانی مخالف او می‌دهد. در چنین حالی او درمانده و پریشان است و نمی‌داند رضایت کدام یک را به دست آورد؟ ﴿وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾ این از تنه‌ی مثل است. و مردی دیگر را بنگرید که جز یک نفر خوش اخلاق احدی بر او فرمانروا نیست، پس بنده و مملوک مالک خود می‌باشد و در کمال اخلاص و فداکاری کمر به خدمت او می‌بندد، و جز نیکی از آقای خود چیزی نمی‌بیند. ﴿هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا﴾ آیا

جزء

۲۴

از آیه ۳۲ سوره ی زمر تا پایان آیه ۴۶ سوره ی فصلت

این یکی که حال نیکو و دلی فارغ و آسوده دارد با آن یکی برابر است؟ و همچنین مؤمن موحد و یکتاپرست با مشرک یکسان نیست که خدایان متعدد را پرستش می‌کند. (۱)
تقیح شرک و تحسین و تمجید توحید است. (۲) ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ از آنجایی که مثل بی‌نهایت واضح و جلی بود، آیه به آن خاتمه یافته و معنی آن چنین است: در مقابل اقامه‌ی حجت بر آنان سپاس و ستایش خدا را شایسته است. بلکه اکثر آن مشرکان از حق آگاهی ندارند، پس از بس که در دریای نادانی غرقند، برای خدا شریک قرار می‌دهند. ﴿إِنَّكَ مِيتٌ وَإِنَّهُمْ مِيتُونَ﴾ ای محمد! تو و همچنین آنها خواهید مرد، در این منزلگاه، احدی جاودان نیست. ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ سپس در منزلگاه آخرت در پیشگاه خدا به خصومت برمی‌خیزید، و از مظالم این دنیا و در مورد امر دین در بین خود خصومت خواهید داشت. و آنگاه احکم الحاکمین حکم فیصله‌دهنده را در بین شما صادر می‌کند.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ (۳۲) وَ الَّذِي جَاءَ بِالْصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) هُمْ مَا يَسْأَلُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يَخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمُمْسِكِ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَآيِلًا كُفُونًا لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٣﴾ قُلِ اللَّهُ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْهَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾ وَ بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤٨﴾ فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾ قَدْ قَالُوا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَدْ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾ أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَبْطُ الرِّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای متعال یادآور شد که مخلوقات به طرف مرگ در حرکتند و مؤمنان و کافران در محضر خدا در امر توحید و شرک به خصومت می پردازند و خدا خصومت آنها را برطرف و حل و فصل

می‌کند، در اینجا پاداش هر یک از طرفین را یادآور شده، و پشت سر آن به ذکر قبايح و زشتکاری‌های مشرکین و تکیه و اعتماد کردن آنان به شفاعت بت‌ها پرداخته است.

معنی لغات: «مَثْوًى» مأوا و مقام. از ثوی به معنی اقامه مشتق است. «مِخْزِیَه» آن را خوار و خفیف می‌کند. «اشْمَازَتْ» متنفر شد و اخم در هم کشید. «فَاطَرٌ» خالق و مبدع. «يَحْتَسِبُونَ» گمان می‌برند و امیدوارند. «حَاقٌ» بر آنان نازل شد و از هر طرف آنها را در برگرفت. «خَوْلَانَه» به او عطا کردیم. از فضل و کرم خود به او دادیم. «مَعْجِزِينَ» از عذاب‌رستگان. «يَقْدِرُ» در تنگنا و سختی قرار می‌دهد.

تفسیر: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ» استفهام انکاری و به معنی نفی است. یعنی چه کسی ستمگرتر از آن است که با قرار دادن شریک برای خدا و نسبت دادن فرزند به خدا دروغ بست. «وَكَذَبَ بِالْصَّدَقِ إِذْ جَاءَهُ» و بدون تأمل و اندیشه وقتی قرآن و شریعت آمد، آن را تکذیب کرد؟! یعنی هیچ کس از چنان انسانی ظالمتر نیست، بلکه از هر ستمگری ظالمتر است. «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» آیا در جهنم برای چنان کافرانی تکذیب‌کننده مقام و مکانی مقرر نیست؟ در اینجا استفهام تقریری است؛ یعنی چرا که نه، بلکه برای آنها محل و مکانی مقرر است. «وَالَّذِي جَاءَ بِالْصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ» اما آنان که درستی را آوردند؛ یعنی پیامبران، و آنان که آن را تصدیق کردند؛ یعنی مؤمنان و پیروان پیامبران. «أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» این افراد موصوف به صفات ستوده، اهل تقوا و صلاحند و شایستگی هر نوع احسان و اکرامی را دارند. «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ» هر چه را در بهشت آرزو کنند، از قبیل حوریان و قصر و لذایذ و نعمت‌ها، از جانب خدا برایشان فراهم می‌گردد. «ذَلِكَ جِزَاءُ الْمُحْسِنِينَ» چیزی که بدان نایل می‌آیند، پاداش هر نیکوکاری است که در این دنیا به عمل نیکو پرداخته است. بعضی از مفسران گفته‌اند: آن کس که صدق و درستی را آورد، عبارت است از حضرت محمد ﷺ و آن‌که او را

تصدیق کرد عبارت است از حضرت ابوبکر رضی الله عنه (۱) اما قول مختار عمومیت آن را پذیرفته است، تا در این صفت تمام پیامبران گرامی علیهم السلام و تمام افرادی که بر اساس باور و ایمان و به پیروی از پیامبران مردم را به سوی این صدق و درستی فرا می خوانند، مشترک باشند. و عبارت «أولئك هم المتقون» که به صیغه ی جمع آمده است بر صحت ادعای ما دلالت دارد. و ابن عطیه این نظر را پذیرفته است. «لیکفر الله عنهم أسوأ الذی عملوا» یعنی آنهایی که پیامبران را تصدیق کردند، خدا اعمال ناپسند پیشین آنها را خواهد بخشید، و در مقابل آن، آنها را کیفر نمی دهد. «و یجزيهم بأحسن الذی كانوا یعملون» و خدا بر مبنای فضل و کرم خود در مقابل عبادت دنیوی آنها بر اساس نیکوترین عملشان به آنها پاداش می دهد. مفسران گفته اند: عدالت آن است که نیکی و بدی حساب شود و بر مبنای آن پاداش داده شود. اما فضل همان است که خدا آن را به بندگان پرهیزگارش می دهد؛ یعنی بدترین عمل آنان را می بخشاید، و در ترازوی اعمال آنها به حساب نمی آورد، و پاداش آنها را بر اساس نیکوترین عملشان به آنها می دهد و به حساب می آید، پس کفه ی ترازوی نیکی برتری می یابد و چنین امری بر مبنای فزونی کرم و احسان خدا مقرر است. «أليس الله بكاف عبده» همزه ی استفهام برای تقریر است. یعنی آیا خدا در مورد حفظ و حمایت از بنده و پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، کافی نیست که او را از آسیب بدخواهان مصون بدارد؟ ابوسعود گفته است: بدین وسیله خاطر پیامبر را در مورد سخنان قریش تسلی داده است که می گفتند: از بدگویی از خدایان ما دست برمی داری یا این که خدایان تو را دیوانه و یا پریشان کنند. (۲) ابوحیان گفته است: قریش می گفتند: اگر محمد از دشنام دادن به خدایان ما و عیب و ننگ بستن به ما دست

۱- این نظر از مجاهد و قتاده روایت شده است. اما راجح آن است که این آیه عام بوده و شامل تمام پیامبران و مؤمنان

۲- ابوسعود ۴/۳۱۰.

می شود.

بر ندارد، خدایان را بر او مسلط می‌کنیم تا او را آشفته و دیوانه کنند او را در بدبختی فرو برند. آنگاه آیه‌ی ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ نازل شد. یعنی در حمایت از بنده‌ی خود همو کافی است. اضافه کردن «عبد» به خود متضمن شرفی بس عظیم برای پیامبر است. (۱)

﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ تو را از این بت‌ها می‌ترسانند که نفع و ضرری نمی‌رسانند. ﴿وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ و هر کس که خدا او را شقی و گمراه کند هیچ احدی او را هدایت نمی‌کند. ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ و هر کس که خدا سعادتش را بخواهد و او را به حق هدایت کند و توفیق در پیش گرفتن راه هدایت شدگان را به او عطا کند، هیچ کس نمی‌تواند او را از راه منحرف و گمراه کند. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾ خدای منان قلعه‌ی مستحکم است و هر کس به او پناه ببرد ستم و ضرر نمی‌بیند. و همو قادر است از دشمنانش به خاطر دوستانش انتقام بگیرد؛ چون قدرتمندی است مغلوب نشدنی و از دشمنانش انتقام می‌گیرد. آیه متضمن وعید و تهدید برای مشرکین، و مزده و وعده برای مؤمنان است. ﴿وَلَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ این آیه اقامه‌ی برهان بر نادرستی راه و طریقه‌ی بت پرستان است. یعنی ای محمد! اگر از آن مشرکین بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ می‌گویند: خدا آنها را خلق کرده است؛ زیرا دلایل واضحی در دست است که فقط او خالق و آفریننده است. رازی گفته است: شناخت خدای توانا و حکیم مسلم است و در آن اختلافی نیست. و جمهور خلایق در آن اختلافی ندارند. و فطرت و سرشت و عقل و خرد بر درستی این شناخت گواه است؛ زیرا هر کس در شگفتی‌های آسمان و زمین به دقت بیندیشد و درباره‌ی احوال تعجب آور نباتات و حیوانات و شگفتی‌های بدن انسان و حکمت‌های عجیب نهفته در آن بنگرد و تأمل کند و منافع عجیب مقرر در آن را مدنظر

قرار دهد، در می‌یابد که باید به خدای توانا و حکیم و مهربان اعتراف کند. از این رو مشرکین به وجود خدا اقرار می‌کنند. ^(۱) ﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ ای محمدا به طریق توییخ و سرزنش به آنها بگو: - بعد از این که یقین پیدا کردید که خالق عالم خدا می‌باشد - درباره‌ی این خدایان که غیر از خدا می‌پرستید، به من بگویید: ﴿إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ﴾ اگر خدا بخواهد مرا به سختی و بلا گرفتار کند، آیا این بت‌ها می‌توانند سختی و زیان را از من دور و برطرف کنند؟ ﴿أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ﴾ یا اگر خدا بخواهد به من سودی از قبیل نعمت و آسایش و رفاه بدهد، آیا آن بت‌ها می‌توانند این رحمت را از من دریغ کنند؟ جواب سؤال‌ها محذوف است؛ چون لحن کلام بر آن دلالت دارد؛ یعنی خواهند گفت: نه، ناراحتی را دفع نکرده و رحمت را منع نمی‌کنند. ^(۲) ﴿قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ بگو: خدا مرا بس است و به غیر او توجهی ندارم، و اهل توکل فقط به او توکل می‌کنند و به او امید می‌بندند. منظور اعتراض به مشرکین است که چیزی را پرستش می‌کنند که نفع و ضرری از آن نمی‌خیزد. و هدف اقامه‌ی دلیل بر وحدانیت خدا است. ﴿قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ﴾ بگو: ای قوم! به شیوه‌ی خود حیل و نیرنگ را اعمال کنید و فریب را به کار برید. ﴿إِنِّي عَامِلٌ﴾ و من هم روش خود را به کار می‌گیرم که عبارت است از فراخوانی به سوی خدا و ابلاغ دینش. ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ من یأتیه عذاب یخزیه ﴿خواهید فهمید عذاب خوارکننده‌ای که انسان را خفیف می‌کند از آن چه کسی خواهد بود. ﴿وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ و بر چه کسی عذاب ابدی یعنی عذاب آتش دوزخ، نازل می‌شود. آیا عذاب مرا فرا می‌گیرد یا شما را؟ منظور تهدید و ترساندن است. ابوسعود گفته است: آیه متضمن مبالغه در وعید است و نشان می‌دهد که نیروی حضرت محمد ﷺ به یاری خدا همیشه در افزایش

است. و خفت و خواری دشمنانش دلیلی است بر غلبه و تسلط یافتن پیامبر ﷺ که خدا در روز بدر آنان را عذاب داد و خوار کرد. ^(۱) ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ ای محمد! ما این قرآن اعجاز آمیز را با دلایل قاطعش برای تمام خلق، به حق و به صورتی روشن و واضح و بدون این که باطل آن را بیالاید، بر تو نازل کردیم. ﴿فَنَاهَدِي فَلَئِنْ هَدَيْتَنِي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ و تو وکیل آنها نیستی تا آنان را بر ایمان آوردن مجبور کنی. صاوی گفته است: این بیان برای حضرت تسلی است؛ یعنی هدایت آنها در دست تو نیست تا آنها را مجبور کنی، بلکه هدایت در اختیار ما قرار دارد، اگر بخواهیم آنها را هدایت می دهیم، و اگر بخواهیم آنها را برگمراهی ابقاء خواهیم کرد. ^(۲) ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ خدا در موقع سر آمدن اجل، حیات را از بدن می گیرد که این وفات کبری می باشد. ﴿وَالَّذِي لَمْ يَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ و آن که نمرده است به صورت خواب جانش گرفته می شود که وفات صغری می باشد. در التسهیل آمده است: این آیه برای عبرت آمده است و معنی آن چنین است: خدا جان را به دو طریق می گیرد: یکی، از راه مرگ حقیقی و کامل، و دیگری، از راه خواب؛ چون فرد خوابیده از لحاظ این که نمی بیند و نمی شنود، صورت مرده را دارد. خداوند سبحان در این باره می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾. در آیه عطف مقرر است که تقدیر آن چنین است: «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا». ^(۳) و ابن کثیر گفته است: خدا اعلام کرده است که به میل خود در جهان هستی تصرف می کند. و خدا جان را از راه مرگ حقیقی از زنده می گیرد؛ یعنی مأمور قبض ارواح را - فرشتگان - اعزام می دارد

و روح را از بدن می گیرند. و در مرگ کوچک یعنی وقت خواب نیز جان را می گیرد. (۱)
 ﴿فيمسك التي قضى عليها بالموت﴾ پس جانی را می گیرد که فرمان مرگ صاحبش را داده
 است و آن را به بدن اعاده نمی دهد. ﴿و يرسل الأخرى إلى أجل مسمى﴾ و جان افراد
 خوابیده را تا مدتی معین، یعنی زمان مرگ حقیقی، به بدن اعاده می دهد. ابن عباس گفته
 است: ارواح زنده ها و اموات در خواب به هم می رسند، و با هر چه که خدا بخواهد آشنا
 می شوند، و وقتی قصد برگشتن به بدن را کردند، خدا ارواح مرده ها را نگه می دارد، و
 ارواح زنده ها را به بدنشان باز می گرداند. (۲) قرطبی گفته است: آیه یادآور قدرت عظیم و
 یگانگی خدا می باشد که زنده کردن و مرگ را در قبضه ی قدرت دارد، و هر چه را
 بخواهد انجام می دهد و جز او هیچ کس قدرت آن را ندارد. (۳) از این رو فرموده است:
 ﴿إن في ذلك لآيات لقوم يفتكرون﴾ این اعمال شگفت انگیز برای اندیشمندان و
 پندپذیران که فکر خود را به کار می گیرند، متضمن دلایل واضح و قاطع بر کمال قدرت و
 علم خدا می باشند. ﴿أم اتخذوا من دون الله شفعاء﴾ ام برای اضراب است. یعنی اندیشه
 را به کار نگرفتند، بلکه برای خود شفیعیانی از بت ها برگرفتند. به عمق نادانی و جهالت
 آنها بنگر که چیزی را به عنوان شفیع برگرفته اند که در پیشگاه خدا برای آنان سودی
 ندارد. ابن کثیر گفته است: بدین ترتیب به ذم مشرکین پرداخته است که غیر خدا شفیعیانی
 از بت برگرفته اند و بدون دلیل و برهان بت هایی را شفیع قرار داده اند که قدرت هیچ چیز
 را ندارند. عقل و خردی ندارند که بدان بیندیشند، گوش شنوا ندارند که چیزی را
 بشنوند، دید و بصیرتی ندارند که چیزی را مشاهده کنند، بلکه جماداتی بسی بدتر از
 حیوانات می باشند. (۴) ﴿قل أو لو كانوا لا يملكون شيئا ولا يعقلون﴾ منظور از استفهام

تویخ است. یعنی ای محمد! به آنها بگو: آیا جماداتی به این صفت را به عنوان شفیع برمی‌گیرید در حالی که هیچ قدرت و توان و عقل و خرد و شعوری هم ندارند؟ ﴿قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾ بگو: شفاعت فقط از آن خدا می‌باشد و جز خدا شفاعت در اختیار احدی نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند جز به اجازه‌ی او به شفاعت بپردازد. ﴿لَهُ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ﴾ در ملک و ملکوت آسمان‌ها و زمین همو متصرف است و بس. بیضاوی گفته است: یعنی خدای متعال مالک تمام ملک است، و هیچ‌کس بدون اجازه و رضایت او نمی‌تواند در کار و فرمان او لب بگشاید.^(۱) ﴿ثُمَّ اِلَيْهِ تَرْجَعُوْنَ﴾ آنگاه در روز قیامت به پیشگاه او می‌روید و بر مبنای عدالت خود در بین شما حکم می‌کند، و هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. بعد از آن خدا نوعی دیگر از افعال ناپسند آنها را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿وَ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ﴾ اگر از خدا به تنهایی نام برده شود و همراه با نام او اسمی از خدایان آنها نباشد، و در محضر مشرکان گفته شود: «لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ»، ﴿اَشْمَازَتْ قُلُوْبُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ﴾ قلب و نهاد آن مشرکین از شدت نفرت و کینه منقبض و منزجر می‌شود. ﴿وَ اِذَا ذَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ دُوْنِهِ اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ﴾ و هنگامی که بت‌ها و اصنام نام برده شوند، می‌بینی آنها شاد و مسرور می‌شوند. امام فخر گفته است: این هم نوعی دیگر از زشتکاری‌های مشرکین می‌باشد که اگر از خدا به تنهایی یاد کنی و بگویی: جز الله معبودی به حق نیست و هیچ شریکی ندارد، آثار تنفر از سیما و نهاد آنان نمایان می‌شود. و اگر بت‌ها و اصنام را نام ببری، آثار شادی و بشارت در قلوب و سیمای آنها برملا می‌گردد. و این بر نادانی و حماقت آنان دلالت دارد؛ زیرا ذکر خدا سرآغاز نیکبختی و عنوان خیرات است. و ذکر بت‌های جماد و بی‌روح منبع نادانی و حماقت است، بنابراین تنفر آنها از یاد خدا و سرورشان از یاد بت‌ها، قوی‌ترین دلیل بر نادانی

غلیظ و ابلهی شدید آنان است. ^(۱) ﴿قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ بگو: ای خدای خالق و ایجادکننده‌ی آسمان‌ها و زمین! ﴿عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ آگاه به نهان و عیان، ای آنکه آنچه از دید نهان و ناپدید است، بر تو پوشیده نیست! ﴿أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ﴾ فیما كانوا فيه یختلفون ﴿توبه عدالت و درستی در بین خلائق قضاوت می‌کنی، پس در بین من و این مشرکین قضاوت فرما. در البحر آمده است: بعد از این که سبک مغزی آنها را یادآور شد که از ذکر خدا حالشان به هم می‌خورد و نفرت پیدا می‌کردند و از ذکر بت‌ها شاد و مسرور می‌شدند، به پیامبر خود دستور داد که او را به نام‌های عظیمش بخواند و التماس کند که در بین او و دشمنانش قضاوت کند. این بیان متضمن وعید و تهدید مشرکین و تسلی خاطر پیامبر ﷺ است. ^(۲) صاوی گفته است: یعنی با دعا و التماس و تضرع، به خدایت پناه ببر که بر هر چیز قادر است. ^(۳) ﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ اگر آن مشرکان که به سبب تکذیب قرآن و پیامبر ﷺ به خود ستم کرده‌اند، ﴿مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ﴾ تمام اموال زمین و دو برابر آن را داشته باشند، ﴿لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ تمام اموال و ذخائر خود را در مقابل آزادی خود از عذاب سخت روز قیامت می‌دهند. ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ مَالٌ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ و انواعی از کیفر و عذاب خدا برای آنان نمایان می‌شود که تصورش را نکرده بودند. ابوسعود گفته است: این وعید و تهدیدی بسیار شدید است. و شبیه آن در وعده و مژده‌ی خیر عبارت است از: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. ^(۴) ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا كَسَبُوا﴾ در آن روز هراس‌انگیز زشتی و ناپسندی اعمالی که مرتکب آن شده بودند برملا می‌شود. ﴿وَوَحَّى بِهِنَّ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ و کیفر آنچه که آن را مسخره می‌کردند، از هر جهت آنها را فرا می‌گیرد. ابن‌کثیر گفته است:

۲- البحر المحیط ۴۳۲/۷.

۱- تفسیر کبیر ۲۸۶/۲۶.

۴- ابوسعود ۳۱۱/۴.

۳- حاشیه‌ی صاوی ۳۷۵/۳.

عذاب و آزار آنچه در دنیا آن را استهزا می کردند، آنان را دربر می گیرد.^(۱) ﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضَرْعَانَا﴾ وقتی که سختی و مصیبت و بلا برای انسان کافر پیش بیاید، به زاری و التماس می پردازد و توبه کنان به سوی خدا برمی گردد. ﴿ثُمَّ إِذَا خَوْلْنَا نِعْمَةً مِّنَّا﴾ بعد از آن اگر از فضل و کرم خود نعمتی به او عطا کنیم، ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ همان انسان کافر و منکر می گوید: بر مبنای آگاهی و کسب و کار آن را به دست آورده ام. ﴿بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ﴾ موضوع آن طور نیست که گمان کرده اند، بلکه برای آنان آزمایش و امتحان می باشد، تا در مورد نعمتی که به او داده ایم وی را آزمایش کنیم که آیا اطاعت می کند یا عاصی می شود؟ ﴿وَلَكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ اما اکثر انسان ها نمی دانند که اعطای مال به آنان آزمایش و امتحان است. از این رو ناسپاسی کرده و در فساد فرو می روند. ﴿قَدْ قَالُوا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ کفار پیش از آنان از قبیل قارون و غیره چنین گفته و کلامی را گفته بودند، آنگاه که قارون گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عُنْدِي﴾. ﴿فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ اموال و ثروت هایی که جمع و به دست آورده بودند برای آنان سودی در برنداشت. ﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا﴾ پس به کیفر اعمال زشت و ناپسند خود خواهند رسید. بیضاوی گفته است: چنان مصیبتی برایشان پیش آمد؛ چون آنها با هفت سال قطعی مواجه شدند و در خلال آن مردار را خوردند و سران گردنکش آنها در روز بدر به قتل رسیدند.^(۲) ﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِن هَؤُلَاءِ سَيَصِيبُهُم سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا﴾ و کسانی که ظلم و ستم را پیشه کنند، به کیفر ظلم و ستم و اعمال زشت و ناپسند خود خواهند رسید. ﴿وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ و آنان از عذاب ما نمی رهند، و با فرار ما را درمانده نمی کنند و با سعی و تلاش از دست ما در نمی روند. بعد از آن گمان آنها را در مورد اعطای مال و گشایش حال، رد کرده و می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ مگر آن مشرکان نمی دانند

که خداوند روزی بعضی را به فراخی می دهد و روزی بعضی را کم می دهد؟ بنابراین روزی تابع ذکاوت و یا کودنی انسان نیست، بلکه تابع قسمت و حکمت است. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ موارد مذکور برای آنان که آیات خدا را تصدیق می کنند، متضمن بند و اندرز است. قرطبی گفته است: مخصوصاً مؤمن را ذکر کرده است؛ چون فقط او در آباد می اندیشد و از آن سود می برد و می داند وسعت رزق گاهی فریب و دامی است که انسان در آن گیر می کند و تنگی روزی گاهی ناشی از بزرگداشت خداوند است. (۱)

خداوند متعال می فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (۵۴) وَابْتَغُوا إِلَيَّ رِبَّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۵۵) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۶) أَمْ تَقُولَ أَنفُسُ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ (۵۷) أَمْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۸) أَمْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةٌ فَأَكُونَ مِنَ الْحَسَنِينَ (۵۹) بَلَىٰ قَدْ جَاءَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۶۰) وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۱) وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمِيزَانِهِمْ لَا يَمْسَهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۳) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۴) قُلْ أَغْفِرُ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۵) وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ

لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾ بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ
وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا
يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصُيِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ
نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿٦٨﴾ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ
وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا
عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ إِذَا جَاؤُوهَا
فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ
جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا ۖ
حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿٧٣﴾
وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنُصِغَمُ
أَجْرَ الْعَامِلِينَ ﴿٧٤﴾ وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ
بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾ ﴿

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خداوند قادر سبحان احوال
تبهکاران مشرک را یادآور شد و خواری و خفتی را که در آخرت با آن مواجه می شوند
بیان کرد، مؤمنان را فرا خواند تا قبل از فوت وقت به توبه و رجوع بشتابند. و سوره با ذکر
عظمت و جلال خدا در روز حشر اکبر، خاتمه یافته است که در آن عدل الهی و میزان
مستقیم برقرار است و نیکبختان گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند، و شقاوتمندان
نیز گروه گروه به طرف دوزخ رانده می شوند: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا... و
سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا...﴾ تا آخر آیه.

معنی لغات: «بغته» ناگهان. «مثنوی» محل و مکان اقامت. «مقالید» گنج ها و کلیدها. «زمره» گروه گروه. جمع زمره به معنی جماعت است. «خزنتها» نگهبانان و مراقبان آن. «نتبوا» اقامت می گزینیم. «حافین» از هر جهت آن را احاطه کرده است.

تفسیر: «قل یا عبادى الذین أسرفوا على أنفسهم» ای محمد! به بندگان مؤمن من که در تبهکاری و نافرمانی و گناه بر خود افراط کرده اند خبر بده و بگو: «لاتسقطوا من رحمة الله» از رحمت و بخشودگی خدا نومید نشوید. «إن الله یغفر الذنوب جیعا» همانا خدا تمام گناهان هر کس را که بخواهد می بخشد هر چند که به اندازه ی کف دریا هم باشد. «إنه هو الغفور الرحیم» هر آینه او دارای بخشودگی عظیم و رحمت بی پایان است. ظاهر آیه چنان می رساند که مؤمنان را به عدم یأس از رحمت خود می خواند؛ چون گفته است: «قل یا عبادى»، اما این کثیر گفته است: تمام گناهکاران را از کافر و غیره به توبه و انابت فرا می خواند. و نیز خبر داده است که خدا تمام گناهان افرادی را می بخشد که توبه کرده و پشیمان می شوند، و هر اندازه گناهان زیاد باشد آن را می بخشد. (۱)

«وأنیبوا إلى ربکم وأسلموا له» به سوی خدا برگردید و با انجام طاعت و عمل صالح در برابر او تسلیم شوید. «من قبل أن یأتیکم العذاب» و قبل از فرا رسیدن زمان انتقام خدا به سوی خدا برگردید. «ثم لاتنصرون» که آنگاه هیچ کس را نمی یابید تا شما را از عذاب خدا برهاند. «و اتبعوا أحسن ما أنزل إلیکم من ربکم» و با امتثال اوامر و دوری جستن از نواهی خدا، از قرآن پیروی کنید، و بهترین کتابی را دریابید که برایتان نازل شده و خوشبختی و نجات شما را در بردارد. «من قبل أن یأتیکم العذاب بغتة و أنتم لاتشعرون» قبل از این که ناگهان عذاب خدا بر شما نازل شود، در حالی که از آمدن آن غافل و بی خبرید و نمی توانید خود را آماده کنید و تدبیری بیندیشید. «أن تقول نفس» تا بعضی

از افرادی که در نافرمانی اسراف کرده‌اند، نگیرند: ﴿یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله﴾ افسوس به حالم که در طاعت و حق خدا کوتاهی و تقصیر کردم. مجاهد گفته است: یعنی افسوس می‌خورم و پشیمانم از این‌که فرمان خدا را ضایع کردم.^(۱) ﴿وإن كنت لمن الساخرین﴾ حال این‌که از جمله مسخره‌کنندگان به شریعت و دین خدا بودم. قتاده گفته است: یعنی به ضایع کردن طاعت خدا اکتفا نکرده بلکه بندگان مطیع را هم مسخره می‌کرد. ﴿أو تقول لو أن الله هدانی لکنت من المتقین﴾ «لو» برای تنويع است. یعنی یا کافر تبه‌کار چنین بگوید: اگر خدا مرا هدایت می‌کرد، من هم به حق راه می‌یافتم و هدایت می‌شدم و فرمان خدا را به جا می‌آوردم و از زمره‌ی بندگان صالح خدا بودم. ابن‌کثیر گفته است: گناهکار افسوس می‌خورد و آرزو می‌کند و می‌گوید: ای کاش! از زمره‌ی نیکوکاران مخلص بودم و فرمان خدای عزوجل را به جا می‌آوردم.^(۲) ﴿أو تقول حين ترى العذاب لو أن لی کرة فأکون من المحسنین﴾ یا این‌که فرد گناهکار در موقع مشاهده‌ی عذاب بگوید: اگر باری دیگر به دنیا برگردم به طاعت خدا می‌پردازم و منش و عملم را نیکو و اصلاح می‌کنم. ﴿بلی قد جاء تک آیاتی﴾ جواب گفته‌ی ﴿لو أن الله هدانی﴾ می‌باشد و معنی آن چنین است: بله! با فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب هدایت از جانب خدا، هدایت برایت فراهم آمد. ﴿فکذبت بها و استکبرت و کنت من الکافرین﴾ اما آیات را تکذیب و از ایمان امتناع کردی و به زمره‌ی منکران درآمدی. صاوی گفته است: کافر در اول افسوس می‌خورد، بعد از آن دلایل واهی و بی‌اساس می‌تراشد، آنگاه تمنا و آرزوی برگشتن به دنیا می‌کند.^(۳) و اگر به دنیا هم برمی‌گشت همان گمراهی را از سر می‌گرفت. همان‌طور که خدا فرموده است: ﴿ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و إنهم لکاذبون﴾.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» ای مخاطب! در روز قیامت می بینی افرادی که به خدا دروغ بسته و شریک و فرزند برایش قرار داده اند، به سبب دروغ و افترايشان روسياه گشته اند. «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» استفهام تقریری می باشد. یعنی: بگو: آیا جای گردنکشان و متکبران از ایمان و اطاعت خدای رحمان در جهنم نیست؟ چرا نیست؟ در منزلگاه دوزخ مأوا و مکانی برای آنان مقرر است. بعد از این که وضع مفتریان دروغ پردازی را بیان کرده که به خدا دروغ بسته بودند، به ذکر حال و وضع پرهیزگاران از خدا ترس پرداخته و می فرماید: «وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمِثْرِ هَبِّهِمْ» خداوند، پرهیزگاران را نجات می دهد و آنها را به سعادت و نیکبختی و مقاصدشان یعنی بهشت و منزلگاه نیک مردان نایل می آورد. «لَا يَسْمُومُهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بیم و هراس و آشفتگی بر آنها عارض نمی شود، و در آخرت غم و اندوهی برایشان پیش نمی آید، بلکه آنان در منزلگاه صدق و درستی و در پیشگاه پادشاه مقتدر در امان و آسایشند. بعد از این که در بیان وعده و وعید داد سخن داد، به اقامه دلایل توحید و الوهیت باز آمده و می فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی خدای متعال ایجادکننده و خالق تمام اشیا و مخلوقات است. و به میل خود در آن دخل و تصرف دارد و جز او پروردگار و معبودی به حق نیست. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» تدبیر همه ی امور در دست او می باشد و بس. «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» کلید تمام خزاین و گنج های جهان در اختیار او قرار دارد. و غیر از او احدی در آن دخالت و تصرف و مالکیت ندارد. ابن عباس گفته است: «مقالید» یعنی کلیدها. و سدی گفته است: یعنی گنجینه های مکنون آسمان ها و زمین را در اختیار دارد. ^(۱) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» و آنان که آیات پاک قرآن و معجزات نمایان را تکذیب کردند، آنها به شدت زیانمند می باشند.

﴿قُلْ أَغْفِرُ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴾ ای محمد! به آنها بگو: ای نادانها! آیا بعد از درخشندگی آیات و متجلی بودن دلایل یگانگی خدا، به من دستور می دهید غیر او را پرستش و عبادت کنم؟ ابن گثیر گفته است: مشرکین از فرط نادانیشان از پیامبر ﷺ خواستند به پرستش خدایان آنها پردازد، تا آنها نیز خدا را با او پرستش کنند، آنگاه این آیه نازل شد. ^(۱) ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ لام مقدمه‌ی قسم است. یعنی قسم به خدا! به تو و به پیامبران قبل از تو وحی نازل شده است، ﴿لَنْ أَشْرَكَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾ ای محمد! اگر برای خدا شریک قرار بدهی، اعمال نیک و صالحت باطل و فاسد می شود. ﴿وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ و در آخرت جزو زیانمندان خواهی بود. این بیان بر مبنای فرض قرار دارد. و گرنه خدا پیامبر ﷺ را معصوم و مصون داشته است. و هرگز ممکن نیست پیامبر ﷺ برای خدا شریک قرار دهد؛ او برای بنیان نهادن و برقرار داشتن کاخ ایمان و توحید آمده است. ابوسعود گفته است: به منظور به هیجان درآوردن پیامبر ﷺ و ساقط و بی اعتبار کردن کفار و نشان دادن زشتی و ناپسندی فراوان شرک، گفته و سخن به طریق فرض آمده است. ^(۲) ﴿بَلِ اللَّهُ فاعْبُد﴾ بلکه فقط خدا را به اخلاص پرستش کن و جز او احدی را پرستش مکن. ﴿وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ و خدا را در مقابل نعمت‌هایی که به تو داده است سپاسگزار باش. ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ و خدا را آن‌طور که باید و شاید نشناخته‌اند. و قدر و منزلتش را کامل ندانسته‌اند و در نهاد خود آن‌طور که لازم است ارجش را ننهادند؛ چون غیری را با او شریک نموده و در پرستش او را با سنگ و چوب یکسان قرار داده‌اند. ^(۳) سپس آنان را به عظمت و والایی مقامش متوجه کرده و می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ جمله‌ی حالیه

می باشد. یعنی: در حالی که خدا به قدرت و عظمت و جلال موصوف است، و زمین با آن همه وسعت و گسترش در روز قیامت در قبضه قدرت و تسلط او قرار دارد، با این وجود عظمت او را به طور شایان نشناخته اند. ﴿و السّموات مطویّات بیمیّنه﴾ و آسمان ها با قدرت او در هم پیچیده می شوند. سفیان بن عیینه می گوید: هر صفتی را که خداوند در قرآن برای خویش ذکر کرده است، تفسیر آن عبارت است از تلاوت کردن آن و سکوت بر آن. ابن کثیر هم می گوید: احادیثی در رابطه با این آیه وارد شده اند و طریقه ی ما در این رابطه همان روش «سلف» است و آن این که آنها را بدون تحریف و اشاره به کیفیت آنها بیان کرد. در حدیث آمده است: «خدا به دست خود زمین را جمع و آسمان را در هم می پیچد و سپس می گوید: منم پادشاه، پادشاهان زمین کجا هستند؟»^(۱) ﴿سبحانه و تعالی عما یشرکون﴾ خدا از ناتوانی و نقصی که مشرکان او را بدان متصف می کنند پاک و منزّه و مقدس است. آنگاه به ذکر هول و هراس آخرت پرداخته و می فرماید: ﴿و نفخ فی الصور﴾ صور عبارت است از بوقی که اسرافیل به فرمان خدا در آن می دمد. در اینجا منظور از آن عبارت است از نفخه ی مرگ که بعد از نفخه ی آشفته ی اضطراب صورت می گیرد. ابن کثیر گفته است: عبارت است از نفخه ی دوم که بر اثر آن تمام جانداران آسمان ها و زمین می میرند.^(۲) ﴿فصعق من فی السّموات و من فی الأرض﴾ پس تمام موجودات زنده ی آسمان ها و زمین بی هوش و بی جان در می افتند. ﴿إلا من شاء الله﴾ جز آنان که خدا بقایشان را می خواهد، مانند برپا دارندگان عرش و حورالعین و کودکان. ﴿ثم نفخ فیه آخری﴾ بعد از آن باری دیگر در آن دمیده می شود، که نفخه ی زنده کردن می باشد. ﴿فإذا هم قیام ینظرون﴾ ناگهان تمام مردگان قبور زنده شده و از قبرهای خود بر می خیزند

۱- این حدیث را شیخین روایت کرده اند و لفظ حدیث از بخاری است.

۲- مختصر ابن کثیر ۲۲۹/۳.

و در انتظار فرمان «خدا» می‌مانند. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ در روز قیامت میدان محشر به نور خدا روشن می‌گردد، وقتی خدای متعال برای حکم و قضاوت در بین بندگان متجلی می‌شود، زمین قرارگاه محشر به نورش روشن می‌شود. ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ﴾ و نامه‌ی اعمال خلایق برای رسیدگی حاضر می‌شود. ﴿وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ﴾ و پیامبران احضار می‌شوند تا خدا در مورد اجابت امت‌هایشان از آنان پرسد و گواهان، یعنی فرشتگان کرام الکاتبین که نگهبان انسان و گواه اعمال آنها می‌باشند نیز احضار می‌شوند، تا بر اعمال انسان‌ها گواهی بدهند.^(۱) سدی گفته است: «شهداء» همان‌هایی هستند که در راه خدا شهید شده‌اند. ﴿وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ﴾ و در بین عموم مردم به حق و عدالت حکم و قضاوت می‌شود. ﴿وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ﴾ و در آخرت در مورد اعمالشان اصلاً به آنها ظلم نمی‌شود. پاداش هیچ عملی کم نمی‌شود و کیفر هیچ عملی افزون نمی‌گردد. ابن جبیر گفته است: از احسانشان کاسته نمی‌گردد و بر گناهانشان اضافه نمی‌شود. ﴿وَوَفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ﴾ و هر انسان به جزای عمل خوب و بد خود می‌رسد. ﴿وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ و خدا به عمل انسان‌ها آگاه‌تر است، و اصلاً به نامه‌ی اعمال و گواه نیازی نیست. با وجود این به عنوان اتمام حجت، نامه‌ی اعمال حاضر می‌شود. بعد از آن سرانجام شقاوت‌مندان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾ کفار تبه‌کار دسته دسته به سوی آتش دوزخ سوق داده می‌شوند، همان‌طور که در دنیا بزه‌کاران به زندان‌ها روانه می‌شوند. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ وَهَبَتْ أَبْوَابُهَا﴾ همین که به جهنم رسیدند، دروازه‌های آن به روی آنها فوراً گشوده می‌شود. ﴿وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ﴾ نگهبانان دوزخ به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها

۱- این نظر ابن زید است و اظهر همین است، همان‌گونه که در گفته‌ی خدا آمده است: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾. سائق همان مأمور احضار است و شاهد همان فرشته‌ی مأمور بر انسان است.

می‌گویند: مگر پیامبرانی از نوع انسان نزد شما نیامدند و کتاب‌های نازل شده از آسمان را برایتان نخواندند؟ ﴿وینذرونکم لقاء یومکم هذا﴾ و شما را از شر و عذاب این روز هراس‌انگیز بر حذر نداشتند؟ ﴿قالوا بلی ولكن حقّت کلمة العذاب علی الکافرین﴾ گفتند: آری! پیامبران نزد ما آمدند و ما را بر حذر داشتند، و دلایل و براهین بر ما اقامه کردند، اما ما آنان را تکذیب کرده و با آنها از در مخالفت درآمدیم؛ زیرا شقاوت و بدبختی ما از پیش مقرر بود. قرطبی گفته است: این اقرار و اعتراف آنهاست مبنی بر این‌که حجت بر آنان اقامه شده است. و منظور از عذاب همان است که فرموده است: ﴿لأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾.^(۱) ﴿قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ به آنها گفته می‌شود: به دوزخ درآید تا زبانه‌ی آتش آن شما را در برگردد و برای همیشه در آن خواهید ماند. پس نه زایل می‌شود و نه عوض می‌گردد. ﴿فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ جهنم مقام و جایگاهی بس زشت است اما برای آنان که از ایمان به خدا تکبر کردند و از تصدیق پیامبران سرباز زدند، شایسته است. ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ و پرهیزگاران نیک گروه‌گروه به بهشت روانه می‌شوند. آنها سوار بر اسب‌های اصیل می‌روند. قرطبی گفته است: سوق دادن دوزخیان، یعنی با خفت و خواری به سوی دوزخ برده می‌شوند، مانند آنچه که نسبت به مجرمان و یاغیان انجام می‌شود. اما بهشتیان در حالی که بر اسب‌های نجیب و اصیل سوار شده‌اند، با عزت و اکرام به سوی بهشت برده می‌شوند، مانند نمایندگان و مهمانان سلطان که بر اسب سوار می‌شوند. پس تفاوت این دو سوق دادن خیلی فاحش است.^(۲) ﴿حَتَّى إِذَا جَاءَهَا وَفَتْحَتْ أَبْوابَهَا﴾ وقتی به آنجا رسیدند، دروازه‌هایش به رویشان گشوده می‌شود. که فرموده است: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ مَفْتُحَةٌ لَهُمُ الْآبُوابُ﴾. صاوی گفته است: حکمت در افزودن واو: ﴿وَفَتْحَتْ﴾ در اینجا این است:

دروازه‌ی زندان تا آمدن مجرمان بسته است، و بعد از ورود آنها نیز بسته می‌شود، به عکس دروازه‌ی سرور و شادی که در انتظار ورود افراد شایسته باز است، پس آوردن «واو» در اینجا مناسب است نه در قبلی.^(۱) «و قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین» نگهبانان بهشت به آنها می‌گویند: درود و سلام بر شما ای پرهیزگاران و نیک‌مردان! «طبتم» یعنی از ناپاکی معاصی و گناهان پاک شده و به منزلگاه ابدی بهشت درآمده‌اید. بیضاوی گفته است: جواب «اذا» محذوف است، تا بر این نکته دلالت کند که احترام و تعظیمی وصف ناپذیر دارند.^(۲) «و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده» و هنگام ورود و استقرار در بهشت می‌گویند: سپاس و تمجید مر خدا را سزد که با اعطای بهشت به ما وعده‌ی خود را به ما محقق فرمود. مفسران گفته‌اند: این بیان به فرموده‌ی خدا اشاره دارد که می‌فرماید: «تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا». «و أورثنا الأرض نتبوا من الجنة حيث نشاء» و سرزمین بهشت را به ما عطا فرمود و مانند مالک در آن تصرف داریم و هر جا که بخواهیم، بدون این‌که احدی مانع شود، منزل می‌گزینیم. «فنعم أجر العاملين» یعنی چه نیکوست بهشت برای پاداش اجراکنندگان فرمان خدا! «و تری الملائكة حافین من حول العرش» ای محمد! ملائک را می‌بینی که عرش رحمان را احاطه کرده و از هر طرف آن را در بر گرفته‌اند. «یسبحون بحمد ربهم» به عنوان تلذذ نه تعبد خدا را ثناخوان و تمجیدگو هستند. «و قضی بینهم بالحق» و با عدالت در بین بندگان قضاوت می‌شود. «و قیل الحمد لله رب العالمین» گفته می‌شود: در مقابل عدالت و قضای خدا، سپاس و ستایش فقط او را لایق است. مفسران گفته‌اند: گوینده، مؤمنان و کافران هر دو می‌باشند. مؤمنان در مقابل فضل و کرمش سپاسگزارند و کافران در مقابل عدالتش. ابن‌کثیر گفته است: تمام کائنات گویا و بی‌زبان در مقابل حکم و عدالتش زبان به ستایش و

سپاس خدا باز می‌کنند. از این رو گفته را به‌گونه‌ای نسبت نداده است، بلکه آن را به صورت مطلق آورده است. پس این بیانگر آن است که تمام مخلوقات او را به حمد و سپاس یاد می‌کنند.

نکات بلاغی: ۱- در ﴿تکفروا و تشکروا﴾، ﴿یرجو و یحذر﴾، ﴿فوقهم و تحتهم﴾، ﴿ضر و رحمة﴾، ﴿الغیب و الشهادة﴾، ﴿یسیط و یقدر﴾ و ﴿اهتدی و ضل﴾ طباق مقرر است.

۲- ﴿یتوکل المتوکلون﴾ و ﴿أحسنوا فی هذه الدنیا حسنة﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳- ﴿لهم من فوقهم ظلل من النار﴾ متضمن اسلوب تهکم است.

۴- ﴿و إذا ذکر الله وحده اشأزت قلوب الذین لایؤمنون بالآخرة﴾، ﴿سیق الذین کفروا إلى جهنم زمرا﴾ و ﴿سیق الذین اتقوا ربهم إلى الجنة زمرا﴾ متضمن مقابله است. مقابله این است که دو معنی یا بیشتر آورده شود و بعدا مطالبی مقابل آن به ترتیب آورده شود.

۵- ﴿أفمن شرح صدره للإسلام﴾ و ﴿أمن هو قانت آناء اللیل﴾ متضمن ایجاز به حذف است.

۶- در ﴿قل تمتع بکفرک﴾ و ﴿اعملوا علی مکاتکم﴾ امر متضمن تهدید است.

۷- ﴿أفأنت تنقذ من فی النار﴾ متضمن مجاز مرسل است.

۸- ﴿له مقالید السموات و الأرض﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۹- ﴿و الأرض جمیعا قبضته یوم القیامة و السموات مطویات بیمینه﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۱۰- ﴿لا تفتنوا من رحمة الله﴾ متضمن التفات است.

۱۱- ﴿أن تقول نفس یا حسرتا...﴾ شامل کنایه می‌باشد.

۱۲- توافق فواصل حرف آخر، در کمال زیبایی در آیات زیر مشاهده می‌شود: ﴿وَنفَخَ فِي الصُّورِ فَصَقَقَ مِنَ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ * و أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشَّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * وَوَفَّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾. آیا شگفتی این بیان را درک نمی‌کنید که چه باروتی و زیبا می‌باشد؟!
